



**شرایط کار و زندگی**

**نیروی کار در ایران**

**مجموعه گزارش‌ها**

**مهر ۱۳۹۲**

شرایط کار در عسلویه /ص ۳۸

گفت و گو با کارگران بندر چابهار / مجید ملکی /ص ۴

گزارشی از وضعیت زنان کارگر / ناصر آغاچری /ص ۴۴

تجربه کارگران الکتریک ایران - رشت /ص ۴۷

در میان رانندگان کامیون /ص ۵۵

کودکان در استخدام شهرداری؟! /ص ۶۰

شرایط کار برای کارگرانی /ص ۶۲

نگاهی به وضعیت کارگران باربر /ص ۶۳

کارگران ساختمانی /ص ۶۷

چه کسی باید به کارگران کارواش / مجید ملکی /ص ۶۸

کارگران جبرانی برده‌های شرکت راه آهن / هوشنگ /ص ۷۰

معلم-کارگر / محمد غزنویان /ص ۷۱

زندگی، کار و تولید در شرایط پادگانی / هوشنگ /ص ۷۲

کارگران کشاورزی ایران / فریبرز رئیس دانا /ص ۷۶

شرایط زندگی و کار نیروی کار در

ایران

کانون مدافعان حقوق کارگر

فهرست مطالب

لاستیک سازی البرز ... /هاله صفرزاده /ص ۲

گزارش اعتصاب غذا در ایران خودرو /ص ۹

گزارش دو رویداد به مناسبت اول ماه مه ۱۳۸۷ /ص ۱۱

مصاحبه با یکی از کارگران ... /ص ۱۴

خاطراتی از کار در معدن اورانیوم /ص ۱۶

پرتو نگاران صنعتی\* را دریابیم / ناصر آغاچری /ص ۱۹

دیار فراموش شدگان /ص ۲۴

خوان گسترده خصوصی سازی حمل و نقل /ص ۲۸

زنان کارگر در تولیدی‌های لباس /ص ۳۴

<http://kanoonmodafean1.blogspot.com>

Email: [kanoon.m.h.kargar@gmail.com](mailto:kanoon.m.h.kargar@gmail.com)

است. به گفته وزیر صنایع و معادن «این صنعت زمینه اشتغال‌زایی ۷۰ هزار نفر را نیز به صورت غیرمستقیم در پی داشته است.»

حال سوال مهم این است چرا صنعتی که می‌تواند درآمدزا باشد و اشتغال تعداد زیادی را در ایران تامین کند، باید به این سرنوشت دچار شود؟

صنعت تایر یکی از صنایعی است که شاهد تحولات سریع جهانی می‌باشد. استفاده از تکنولوژیهای جدید جهت کاهش هزینه‌ها، ارتقای کیفیت و در نتیجه افزایش توان رقابتی محصولات از جمله مواردی است که در این صنعت باید مورد توجه قرار گیرد. هر چند همه‌ی متخصصان اذعان دارند که در داخل کشور از دیدگاه تکنولوژی و متخصصان و تحصیل‌کردگان مشکل نداریم. در خود صنعت هم افراد مجربی داریم که دانش و تجربه خوبی در چند دهه گذشته کسب کرده‌اند. و تنها با آینده‌نگری و دلسوزی و برنامه‌ریزی صحیح می‌توان این صنعت را به سطح قابل قبولی رساند. اما همانند سایر صنایع انگار هیچ دلسوزی در ایران در این زمینه وجود ندارد. به عنوان مثال در زمانی که همه دنیا داشت به سمت تولید تایر رادیال می‌رفت سیاستگذاران اقدام به خرید ماشین آلات بایاس و وارد کردن آن به ایران کردند یا با واردات بی رویه مانع از به فروش رسیدن تایرهای تولیدی شرکت‌های تولیدکننده داخلی شده و این شرکت‌ها ضرر می‌کنند. براساس آخرین آمارهای رسمی، حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد از نیاز ۲۳۰ هزار تنی (سالانه ۱۷ میلیون حلقه) بازار داخلی به انواع تایر، از طریق واردات انجام می‌گیرد. بخش زیادی از تایرهای موجود در بازار نیز از طریق قاچاق وارد شده‌اند.

رئیس اتحادیه فروشندگان لاستیک و روغن تهران در این رابطه در مصاحبه‌ای اعلام کرد: « ۹۹ درصد از لاستیک‌های وارد شده از چین و امارات متحده عربی است و چینی هستند و غالباً توسط تاجران غیرحرفه‌ای وارد بازارهای مصرف داخلی می‌شود و نکته تاسف بار، آن‌که این لاستیک‌ها بیش تر از سه ماه کار نمی‌کنند و عمر آن‌ها تا یک چهارم کم‌تر از تایرهای تولید داخل است.» کیفیت آن‌ها حدود ۳۰ درصد پایین‌تر از لاستیک‌های تولید داخل است. و از تاریخ استفاده این کالاها مدت زمان زیادی گذشته است. استفاده از این کالاهای بدون کیفیت، مصرف‌کنندگان را با خطرات جانی روبه‌رو خواهد ساخت.» یکی از اعضای انجمن اسلامی صنف لاستیک‌فروشان گفت: «واردات این

## لاستیک‌سازی البرز از آغاز تا حال

### هاله صفرزاده

کیان تایر یا لاستیک سازی البرز یکی از ۹ شرکت لاستیک‌سازی در ایران است که در یک سال گذشته اعتصابات کارگری زیادی را داشته است. کارفرما در ابتدای سال اقدام به فروش مقدار قابل توجهی از مواد اولیه‌ی لازم برای تولید لاستیک از کارخانه کرد و اکنون که انبارها از کالاهای تولید شده خالی شده و امکان تولید برای کارگران وجود ندارد.

کارفرما برای زمین کارخانه مجوز ساخت شهرک مسکونی در یافت کرده و خواهان اخراج کارگران و تعطیلی کارخانه است و از هرگونه مذاکره ای با کارگران خوداری می‌کند. آنان هر روز در محل کار خود حاضر شده و با تجمع در محوطه کارخانه خواهان احقاق حقوق خود و بازگشایی کارخانه هستند. در روز ۲۲ مرداد با زدن میله‌های آهنی به نرده‌های محوطه سعی در جلب نظر مردم داشتند و اعتراض خود را به وضع موجود این گونه ابراز کردند. کارگران مدت‌هاست که هیچ گونه حقوقی دریافت نکرده‌اند. کارگران و کارمندان بخش اداری این کارخانه با اینکه کاری برای انجام ندارند، اما هرروز بر سر کار خود حاضر می‌شوند.

واین همان داستان تکراری خصوصی شدن و اختصاصی شدن است که در چندین ساله اخیر ادامه دارد و هیچ کس هم پاسخ گو نیست، زیرا که دست‌اندر کاران همان مسئولانند.

\*\*\*

ظرفیت تولید تایر در جهان حدود ۱/۵ میلیارد حلقه و تقاضای جهانی برای این کالا نیز حدود ۱/۲ میلیارد حلقه با ارزش معاملاتی ۷۰ تا ۸۰ میلیارد دلار در سال است. هم اکنون بیش از ۸۰ درصد سهم تجارت جهانی تایر در اختیار ۱۰ شرکت بزرگ تولیدکننده است که اغلب در زمینه تولید تایرهای رادیال فعالیت دارند، براساس آمارهای اعلام شده، در منطقه خاورمیانه نیز حدود ۲۲ کارخانه تایر‌سازی وجود دارد که از این تعداد، ۹ کارخانه با ظرفیت اشتغال حدود ۱۴ هزار نفر در ایران واقع شده

لاستیک‌ها توسط افراد خاصی صورت می‌گیرد، این افراد با برخورداری از روابطی که با برخی از اعضای وزارتخانه دارند به راحتی اقدام به وارد کردن این کالاها می‌کنند. این افراد با به کار بردن تدابیری خاص، حتی تاییدیه موسسه استاندارد را نیز دریافت می‌کنند، برای مثال لاستیک‌هایی که به عنوان محموله نمونه وارد شده و به موسسه استاندارد تحویل می‌شود، با لاستیک‌هایی که به صورت عمده وارد می‌شود، متفاوت است. براین اساس، نمونه‌های تحویل داده شده به موسسه استاندارد از کیفیت بالایی برخوردار است در حالی که محموله وارد شده تقلبی و بی‌کیفیت است. «وبدین ترتیب صنعت لاستیک سازی به دنبال صنعت نساجی، کفش، لباس و شکر..... در هجوم واردات محو می‌شود.

و اما آن چه بر سر شرکت لاستیک البرز و کارگران آن آمده است:

### تاریخچه شرکت لاستیک البرز

لاستیک البرز که اولین تولیدکننده تایر در ایران است، نه تنها در زمینه تولید انواع تایراز جمله تایر لیفتراک و تولید تایرهای کشاورزی، بلکه در راستای تولید قالب تایر، ساخت ماشین تایر سازی و نیز انتقال فناوری ساخت تایرهای سواری، کشاورزی و آموزش به دیگر کارخانه‌های تایر سازی ایرانی پیشتاز بوده است. زمانی میزان صادرات این شرکت به ۱ تا ۱/۵ میلیون دلار می‌رسید که عمدتاً به کشورهای حوزه خلیج فارس و افغانستان و عراق بود.

لاستیک البرز که تکنولوژی قدیمی داشت، در سال ۶۹ با هدف به روز کردن تکنولوژی، توافقی با شرکت‌های فروشنده تکنولوژی صورت گرفت که در سال ۷۲ به علت تغییر سهام‌داران و اهمیت ندادن آنان به بحث انتقال تکنولوژی، این کار عملی نشد. تنها در یک مقطع برای تولید تایر سواری استیلبلت، با TRI روسیه قراردادی بسته شد که تکنولوژی رادیال استیل خریداری شد، اما به بهره‌برداری نرسید و فقط بخشی از تکنولوژی موجود با استفاده از تکنولوژی شرکت روسی بهینه شد. در آخرین مراحل کار این واحد، تایر رادیال نخی در شرکت تولید می‌شد.

این شرکت که در حومه تهران بود و اکنون در درون شهر قرار گرفته، در سال ۱۳۴۱ و با ظرفیت ۸۰۰۰ تن در سال برای تولید انواع تایرهای سواری، وانتی، باری و صنعتی با نام "بی.اف.گودریچ ایران" و با

مشارکت امریکایی‌ها در تهران آغاز به کار نمود. در سال ۵۴ پس از فروش سهام شرکت، به کیان تایر تغییر نام یافت. در سال ۱۳۵۸ شرکت کیان تایر تحت پوشش سازمان صنایع ملی ایران قرار گرفت. در سال ۱۳۷۳، حدود ۶۲/۸ درصد از سهام شرکت به بخش خصوصی واگذار شد(۱) و در سال ۱۳۷۹ این میزان سهام به شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی منتقل شد و متعاقب آن نام شرکت به شرکت تولیدی لاستیک البرز تغییر یافت. گفته می‌شد که وزارت اطلاعات ۵۱ درصد سهام این شرکت را خرید و با مشارکت یک شرکت خارجی (۴۹ درصد سهام را دارا بود) کار را ادامه داد. وزیر اسبق اطلاعات در پاسخ به این سؤال که آیا خرید کارخانه تولید لاستیک کیان تایر و رونق این مجموعه تولیدی ورشکسته، در حیطه اختیارات وزارتخانه بود یا نه پاسخ داد: کارخانه کیان تایر متعلق به صندوق بازنشستگی وزارت اطلاعات بود و این مسئله را نمی‌توان به وزارتخانه ربط داد.

"در حال حاضر بسیاری از دستگاه‌ها از جمله صدا و سیما، در قالب صندوق بازنشستگی فعالیت‌های مختلف اقتصادی دارند که این کار برای تقویت بنیه مالی کارکنان دستگاه‌ها به ویژه در دوران بازنشستگی انجام می‌شود تا در پرداخت مستمری آنها خللی ایجاد نشود". وی عنوان کرد که توانسته‌اند با "مدیریت نرم افزاری جدید" روند تولید را بهبود بخشند. (۲)

سه یا چهار سال پیش نیز این شرکت لاستیک‌سازی البرز به فردی به نام مهدی شرفی واگذار شد. به گفته‌ی کارگران این فرد تخصصی در زمینه این صنعت ندارد. وی با قصد شهرک سازی در زمین کارخانه اقدام به خرید این واحد تولیدی کرده است و هم اکنون حتا مجوز ساخت شهرک را نیز گرفته است. به گفته‌ی کارگران ایشان پرونده قضایی دارد و سابقه بازداشت نیز دارد.

این نحوه واگذاری آنقدر بی‌ضابطه بوده است که در گزارش تحقیق و تفحص قوه قضاییه در مجلس مطرح شده است. در بخشی از این گزارش باتیتر واگذاری سهم شرکت داروسازی الحاوی چنین آمده است:

در سال ۱۳۷۱ واگذاری ۳۳ شرکت دولتی توسط مدیرعامل سازمان صنایع ملی از وزیر وقت صنایع تقاضا می‌شود. واگذاری این شرکت‌ها عمدتاً بدون رعایت تشریفات قانونی و صرفاً از طریق مذاکره با خریدار صورت گرفته است که برای اکثر آن واگذاری‌ها در بازرسی کل کشور پرونده تشکیل شده است. به‌عنوان نمونه می‌توان به واگذاری شرکت

حالی که سهام‌شان در یک سال گذشته ۲۵٪ افزایش قیمت داشته است. این گزارش رشد قیمت سهام این گروه را غیرمنطقی اعلام کرده است.

در اسفند ۸۵ نیز همچنان سهام لاستیک البرز (۱۰٪) و دنا (۱۵٪) به عنوان سهام شناور برای فروش در بازار بورس اعلام شد. (اخبار اقتصادی)

و در خرداد ۸۷ لاستیک البرز در لیست شرکت‌هایی آمده است که به دلیل ضرردهی تا پایان شهریور ماه احتمال حذف از بازار بورس را دارند. نام برخی از این شرکت‌ها آشناست: شرکای صنعتی، قوه پارس، کارخانجات تولیدی تهران، لاستیک البرز (کیان تایر)، کمپرسورسازی ایران، پارسیلون، یخچال‌سازی لرستان، نساجی بابکان، نساجی خوی، ریسندگی و بافندگی کاشان، از جمله شرکت‌های باقی مانده در بورس بودند. (خبرگزاری مهر)

تمام این واحدهای تولیدی با مشکلات عدیده‌ای از جمله عدم تولید، تعطیلی و ... روبرو بوده‌اند و کارگران این واحدها بارها اعتراضات خود را به اشکال مختلف ابراز کرده‌اند. بدون این که گوش شنوایی برای اعتراضات آنها وجود داشته باشد.

### مشکلات کارگران لاستیک البرز

در تمام این سال‌های دست به دست شدن و ریخت و پاش و... کارگران در سخت‌ترین شرایط کار کرده‌اند. بیشتر دستگاه‌های آن متعلق به همان دوران اولیه راه‌اندازی شرکت می‌باشد. در سالن‌های این شرکت بوی پختگی لاستیک و گرمای زیاد غیرقابل تحمل بود و تنفس در آن بسیار مشکل. تهویه و نور مناسبی نیز وجود نداشت که حاکی از عدم رعایت استانداردهای بهداشتی بود. شدت کار و سنگینی کار به حدی بالا بود که کارگران برای جلوگیری از آسیب‌های احتمالی کمر و ستون فقرات خود کمربند وزنه برداری استفاده می‌کردند. قدمت دستگاه‌های لاستیک زنی احتمال حوادث را به شدت بالا می‌برد.

حدود ۱۲۰۰ کارگر در سه شیفت مختلف و متوالی در این شرکت مشغول به‌کارند. بسیاری از کارگران قدیمی و با سابقه ۲۵ سال مشمول تعدیل نیرو شده‌اند. از آن پس بیشتر کارگران قراردادی و جوان بدون امنیت شغلی و به شکل روزمزدی و قراردادی سه ماه کار می‌کردند.

مجمع پشتیبانی پارس فستون اصفهان - شرکت بافت آزادی - شرکت کارخانجات رادیو و تلویزیون پیام - شرکت سهامی نازنج - شرکت دارویی الحاقی - دستمال کاغذی حریر - لعاب ایران - داروسازی امین - داروسازی کوثر - کیان تایر - پارس توشه - سولفور سدیم - سیمان لوشان - الکترونیک البرز - دستمال کاغذی نوظهور اشاره نمود که در این مختصر با توجه به مشابه بودن پرونده‌ها به واگذاری شرکت الحاقی اشاره می‌کنیم.

وزیر صنایع وقت در تاریخ ۷۳/۴/۲۷ با واگذاری شرکت مذکور به مبلغ هفت میلیارد ریال به صورت بیست درصد نقد و هشتاد درصد با اقساط ۴ ساله موافقت می‌نماید. مبلغ هفت میلیارد ریال بر اساس نظر کارشناسی سال ۷۱ بوده است که در سال ۷۳ با توجه به تورم ویژه آن دو سال توجهی به افزایش قیمت نشده است.

با وجود تصویب قانون نحوه واگذاری سهام دولتی مصوب ۷۳/۵/۱۲ و صراحت ماده ۱۱ این قانون مبنی بر «موظف بودن دولت جهت متوقف کردن معاملات موضوع این قانون در هر مرحله‌ای که باشد» متأسفانه سهام مذکور به دو نفر از خریداران به صورت غیرقانونی با ثمن بخش واگذار می‌گردد.

بازرسی کل کشور با تشکیل پرونده مدیرعامل وقت سازمان صنایع ملی و معاون ایشان را به همراه دو نفر از خریداران متخلف به دادگاه معرفی می‌نماید. در طول ده سال یعنی از سال ۷۴ تا سال ۸۴ با وجود مکاتبات سازمان بازرسی کل کشور از سوی دادگاه حکمی در این زمینه صادر نشده است. ریاست سازمان بازرسی طی نامه‌ای از ریاست قوه قضائیه برای دستور رسیدگی به این پرونده استمداد نموده است و ریاست قوه به رئیس دادگستری تهران دستور پیگیری داده است. با وجود دستور ریاست قوه قضائیه متأسفانه علت اطاله دادرسی ده ساله بررسی نشده و با قضات پرونده برخورد لازم صورت نگرفته است و از نتیجه هنوز اطلاعی در دست نمی‌باشد. "

این در حالی است که در سال ۷۶ کیان تایردر میان فهرست ۱۰۰ شرکت رتبه اول ایران با ۱۷۸ میلیارد ریال فروش در مرتبه ۶۸ قرار داشت. اما در سال ۸۳ این شرکت در بازار بورس در لیست سیاه شرکت‌ها قرار گرفت از جمله لاستیک البرز و دنا. دلیل این امر این گونه عنوان شده که در دو سال گذشته در شرایط ضرردهی باقی مانده‌اند در

از بهمن سال ۸۶ اعتراضات و اعتصاب کارگران این واحد آغاز شد.

این کارگران در هفته‌ی اول بهمن دست از کار کشیده و در محل کارخانه متحصن شدند. این کارگران دلیل این اعتصاب شبانه روزی را پرداخت نشدن ۴ ماه حقوق و مزایا و نامشخص بودن آینده شغلی خود اعلام کرده بودند. تعداد ۲۰ نفر از کارگران با پوششی شبیه به کفن در بالای اتاقک نگهبانی کارخانه مستقر شده بودند و در دست خود پلاکاردهایی داشتند که بر روی آنها شعارهایی با مضامین صنفی به چشم می‌خورد. از جمله این شعارها «حکومت عدل علی/این همه بی عدالتی» و «مسئول بی لیاقت این آخرین پیام است/جنبش کارگری آماده قیام است». درحالی که عوامل انتظامی و امنیتی بیرون و در اطراف کارخانه مستقر بودند، اعتصاب‌کنندگان در داخل کارخانه با روشن کردن آتش، شعارهای اعتراضی سر می‌دادند که مضامین آن را اعتراض کارگران نسبت به کم توجهی و بی لیاقتی مسوولان مربوطه تشکیل می‌دهد.

از آنجایی که کارخانه در مجاورت مسیر تهران - اسلامشهر قرار دارد، برگزاری این اعتصاب باعث اختلال در رفت و آمد خودروهای عبوری در این مسیر شد. آتش زدن ضایعات این واحد تولیدی باعث جلب توجه ساکنان مناطق اطراف این کارخانه شده بود.

دبیر خانه کارگر اسلام شهر، مشکل کارخانه کیان‌تایر را خصوصی‌سازی آن ذکر کرد و گفت: «متأسفانه در واگذاری واحدها به بخش خصوصی، شرایط به گونه‌ای شده است که مالکان جدید بیشتر به فکر سود، صلاح و منفعت شخصی خود هستند و از آنجا که می‌توانند واحد را به سرمایه تبدیل کنند، بنابراین سعی دارند با پرداخت نکردن حقوق و انعقاد قرارداد موقت با کارگران، فشار بر آنها را افزایش دهند و بعد به نوعی، واحد را به سرمایه تبدیل کنند.» وی افزود: «اگر در آینده، این شرکت اعلام ورشکستگی کند، مالکان آن می‌توانند سرمایه هنگفتی به دست آورند و انگار هدف نهایی نیز همین است که با این کار، تعداد زیادی از کارگران هم بیکار شوند... در این شرایط دیگر توجهی به این موضوع نمی‌شود که کارگران کار خود را از دست می‌دهند و نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای خانواده شان باشند. به همین دلیل، کارگران می‌دانند که اگر مقاومت نکنند و کارخانه را حفظ نکنند، به سیل بیکاران خواهند پیوست. در روز ۱۳ بهمن بنا به توافق بین کارگران و کارفرما، کارگران اعتصابی به سر کار خود برگشته و تولید را از سر گرفتند. اما کارفرما به هیچ‌کدام

از وعده‌های خود عمل نکرده است و نه تنها برای پاسخگویی به کارگران به کارخانه نیامده است، بلکه حتی به تماسهای تلفنی کارگران نیز پاسخ نداده است. درمقابل، کارگران با روشن کردن آتش و تجمع در محوطه کارخانه از ۱۴ بهمن اعتراض خود را از سر گرفتند. شورای اسلامی کارکه از به خیابان آمدن کارگران نگران بودند، برای آرام کردن کارگران از آنها مهلت خواستند تا پادرمیانی کنند و از نماینده‌ای از مجلس اسلامی و نماینده‌ای از دفتر رییس جمهورخواستند که به میان کارگران بیایند و به آنها جواب بدهند. اما کسی حاضر نشد به میان کارگران بیاید و به مشکلات آنها رسیدگی کند. نیروهای انتظامی نیز در اطراف کارخانه مستقر شده بودند.

اعتراض بعدی کارگران کیان‌تایر با مقابله پلیس ضد شورش روبرو شد. درروز، شنبه ۲۴ فروردین کارگران لاستیک البرز، پس از اعتصاب‌های زیاد در زمستان سال گذشته به علت به تعویق افتادن ۶ ماه حقوق و عیدی با آتش زدن ضایعات و با دادن شعاراعتراض خود را به این همه بی‌عدالتی نشان دادند. جاده اسلامشهر-تهران به مدت ۸ ساعت کاملاً بسته شد.

در ساعت ۶:۳۰ عصر یگان ویژه با بلدزر دیوار و در شرکت را خراب کرده و وارد شرکت شد و شروع به ضرب و شتم کارگران نمود، که کارگران ابتدا درمقابل آنها مقاومت کردند ولی نیروهای یگان ویژه با خشونت، کاملاً آنها را سرکوب کردند و تعداد زیادی از آنها را بازداشت و توسط ۲ اتوبوس به مکان نامعلومی انتقال دادند. کارگران هنگامی که با یورش ماموران گارد ویژه مواجه شدند، شعار می‌دادند: "حکومت عدل علی؛ اینهمه بی عدالتی".

در این ماجرا خبرنگار دسترنج نیز بازداشت شد و کارکنان آتش نشانی که از ریختن آب جوش بر روی کارگران اعتراضی خودداری کرده بودند، نیز بازداشت شدند. بازداشت‌شدگان نیز به پاسگاه احمد آباد مستوفی منتقل شده‌اند. نیروهای پلیس روز بعد با کمک کارگران شهرداری، نقاط تخریب شده در درگیری‌های شب قبل را بازسازی کرده‌اند.

یکی از کارگران در مورد حادثه چنین گفت: " نمی‌دانم چه اندازه خبر دارید. مثل حیوان به جانمان افتادند و کتک مان زدند. بهانه شان این بود که اگر مسالمت‌آمیز می‌گفتید موضوع را حل می‌کردیم. اما دروغ می‌گفتند. ما بارها مسالمت‌آمیز موضوع را مطرح کردیم. مگر دیوانه هستیم که الکی به خیابان‌ها بریزیم. ما به حرف‌هایمان گوش نکردند.

سهامداران طی تماس تلفنی اعلام کرده‌اند در صورتی که کارگران آتش اعتراضات را خاموش کنند و سر و صدایی در محوطه ایجاد نکنند، حقوق‌های عقب افتاده را یکشنبه پرداخت خواهند کرد. وعده‌ای که انجام نشد.

وی افزود: کارگران نیز بدون ایجاد سر و صدا در محوطه جمع شده‌اند و اعلام کرده‌اند تا وقتی که حقوق‌های عقب‌افتاده را دریافت نکنند، وارد کارخانه نمی‌شوند.

دبیرخانه کارگر اسلامشهر گفت: قوه قضاییه نیز به دلیل بدهی‌های این شرکت به کارگزارانش و مراکز دولتی مانند سازمان تامین اجتماعی و بانک‌ها حکم پلمپ این واحد را صادر کرده و با این وضعیت این واحد در آستانه تعطیلی است. این وضعیت تا مرداد ماه نیز ادامه یافته است. از دهم مرداد، به گزارش "ایلنا"، مدیریت این کارخانه کارگران را برای ۳ روز به مرخصی اجباری فرستاد.

کارگران پس از بازگشت از مرخصی در منطقه جاده ساوه آتش روشن کردند و به دور آن تجمع کردند. کارگران اعتصابی اعلام کردند که اگر به اعتراض آنان توجه نشود در مقابل مجلس تجمع خواهند کرد. کارگران مدیر لاستیک‌البرز را مسئول وضعیت ناسامان این کارخانه می‌دانند: «مشکلات کارخانه از روزی که آقای شرفی چهار سال پیش کارخانه رو خرید، شروع شد. کار اصلی او، ساختمان سازی هست و در این حرفه تخصص ندارد. در واقع، آقای شرفی اینجا را خرید تا با تعطیل کردن کارخانه، برج سازی و ساختمان سازی کند.»

یکی از کارگران اعتصابی لاستیک‌البرز، در این زمینه با انتقاد از سکوت مسئولان در قبال خواسته‌های کارگران این کارخانه گفت: «معلوم نیست که چرا آقایان سکوت کرده‌اند و فکری به مشکل این کارخانه با قدمت ۵۸ سال و درد ما کارگران نمی‌کنند. آیا آنها حاضرند که به جای ما برای چند سال، حقوق‌های خود را با تاخیرهای چند ماهه بگیرند و حتی از پرداخت اجاره خانه و تهیه جهیزیه دختران دم بخت خود ناتوان باشند و آن وقت، شرمند خانواده شان شوند؟... این مشکل باعث شد که یکی از همکاران ما که فقط محتاج ۳۰۰ هزار تومان بود، به خاطر برآورده نشدن درخواستش توسط کارفرما در دفتر کار او سگته کرد و جان سپرد.»

وقتی هم که اعتراض کردیم. با باتوم و گاز اشک آور و آبجوش به جانمان افتادند. ... اینها یک مشت دروغگو هستند و هر بلایی که می‌خواهند سر کارگر در می‌آوردند. ممکن است با ادامه دار شدن این تحصن‌ها دستگیرمان کنند. حداقل به زندان برویم شرمند زن و بچه‌مان نمی‌شویم. شش ماه است حقوق نگرفته‌ایم. بود و نبودمان برای خانواده‌هایمان فرقی ندارد... وقتی ما با این‌ها صحبت می‌کنیم و می‌گوییم حق‌مان را بدهید فکر می‌کنند داریم گدایی می‌کنیم و به جای حق و حقوق‌مان هر بلایی که بخواهند به سرمان می‌آورند. "

در روزهای بعد با تجمع خانواده‌ی کارگران بازداشتی در پاسگاه مستوفی، تعدادی از آنان آزاد شدند.

این اعتراض و سرکوب به شکل وسیعی در مطبوعات و سایت‌ها منعکس شد و حتا دبیرکل خانه کارگر درمجلس در تذکری آئین‌نامه‌ای خطاب به وزیر کشور، خواستار پاسخگویی وی در قبال برخورد ماموران انتظامی با کارگران شرکت لاستیک‌سازی البرز شد. (مردم سالاری) وی اعلام کرد: "کارگران مداخله مدیران دولتی را تنها راه پایان دادن به بحران کارخانه لاستیک البرز می‌دانند. به موجب مواد ۱۴۲ و ۱۴۳ قانون کار چنانچه در یک واحد تولیدی اختلاف میان کارگران و کارفرما منجر به تعطیلی کار ضمن حضور کارگر شود هیات وزیران می‌تواند تا زمان حل شدن اختلاف کارگاه را به حساب کارفرما اداره کند.

در آن روزها مقامات مسول اعلام کردند که حتا اگر سهامداران و مالکان این کارخانه بخواهند با تعطیل کردن کارخانه به فعالیت‌های انبوه‌سازی بپردازند، دولت به آنها اجازه تغییر کاربری زمین کارخانه را نخواهد داد.

در این زمان نمایندگان کارگران کارخانه لاستیک البرز با بخشداری شهرستان اسلامشهر مذاکره کردند که نتیجه‌ای در برنداشت. در این جلسه کارگران عنوان کردند که سهامداران شرکت ۱۶۰ تن از ۲۰۰ تن کائوچویی را که به عنوان مواد اولیه برای تولیدات کارخانه از بندرعباس راهی تهران بوده است، به مبلغ ۵۶۰ میلیون تومان و به بهانه‌ی پرداخت حقوق ماه‌های اردیبهشت و خرداد به بازار آزاد فروخته ا و این در حالی است که کارگران این کارخانه همیشه از کمبود مواد اولیه ناراضی بوده‌اند. اما هیچ مبلغی به کارگران پرداخت نشده است.

وکارگران آنها پس از مدتی یابه بیمه بیکاری معرفی شده‌اند ویا به اجبار به شهرودیاری دیگری کوچ کرده وبه حاشیه شهرها رانده شده‌اند وبرخیل حاشیه نشین‌ها وآلونک نشین‌ها پیوسته از یک زندگی ابتدائی محروم شده‌اند کوچ کردن به زیر خط فقر گسترش کودکان وزنان خیابانی وانوبه آلونک نشینی در پال گسترش. اکنون تنها راه باقیمانده اتحاد کارگران در تمامی کارخانه‌ها از طریق ایجاد تشکیلات سراسری برای جلوگیری از نابودی کارخانه‌هایی است که با رنج سالیان کارگران بر پاشده است وسرمایه داران جز بهره کشی از آن کاردیگری انجام نداده‌اند. کارگران با گسترش تشکیلات خود در تمام کارخانه‌ها قبل از آنکه سرمایه داران بتوانند بقیه کارخانه‌ها را برای سودطلبی خود به تعطیلی بکشاند از طریق ایجاد تشکل‌های مستقل خود وهمبستگی وحرکت سراسری جلو نابودی کارخانه‌ها را بگیرند وبا هوشیاری از همان ابتدا مانع فروش مواد اولیه و یا تعطیلی بخش‌هایی از کارخانه شوند، تا سرمایه داران طمع کار نتوانند کارخانه را به تعطیلی بکشند. تنها از این طریق است که می‌توان همراهی سایر کارگران در بخش‌های دیگر را با خود داشت.

### زیر نویس

\* آنچه می‌خوانید با استفاده از گزارش‌ها و خبرهایی که در مورد این شرکت در یک سال گذشته در مطبوعات و رسانه‌های جمعی منتشر شده تهیه شده است.

۱- این نوع خصوصی سازی که در هیچ کجای دنیا مشابه ندارد در حقیقت واگذاری "به ثمن بخش" سرمایه‌های ملت ایران به گروهی از خودی‌هاست و ناقض حقوق مردم ایران است، هر چند که با ادعای افزایش و بهبود تولید انجام می‌گیرد.

در ابتدا شرکت‌هایی با مشخصات حقوقی مانند شرکت سرمایه گذاری تامین اجتماعی آن را می‌خرند که در حقیقت دولتی هستند و سپس شرکت‌های دیگری مانند الغدیر، آتیه دماوند و ... آن را می‌خرند و بعد هم شرکت به مدیران و نزدیکان و خودی‌ها به اقساط فروخته می‌شود آن هم به قیمتی باورنکردنی. معمولا اقساط نیز در ابتدا با فروش محصولات موجود در کارخانه و سپس ماشین‌آلات و ... پرداخت می‌شود، یعنی در حقیقت کارخانه را مجانی تصاحب می‌شود. در آغاز کار اقدامات نمایشی برای بهبود روند تولید انجام می‌دهند و حتی شرکت‌هایی صوری درست می‌کنند که مثلا از شرکت خریدهای کلان انجام می‌دهد و مدیران قلابی از پاداش کلان پایان سال هیئت مدیره بهره مند می‌شوند و شرکت‌های فامیلی تاسیس می‌کنند تا با کارخانه در خصوص تامین نیازهای آن طرف قرارداد شوند و...مدتی بعد کم کم بحث تعدیل نیرو و تعطیلی موقت کارخانه برای تعمیرات و تغییر مکان. با دور کردن اجباری کارگران از محل کار و فرستادن آنان به مرخصی اجباری یا بیمه بیکاری، تخریب و تبدیل کارخانه به زمین آمادگی فروش و یا ساخت شهرک و ... آغاز می‌شود که نمونه‌ی آن را در بسیاری از جاها تجربه کرده ایم. مانند کارخانه ایران الکترونیک رشت و ...

کارگران اعلام کردند که از گفتن خواسته‌هایشان به مسئولان خسته شده‌اند. آنان می‌خواهند که کارخانه به روال عادی برگردد و همانند گذشته تولید داشته باشد تا هم نیازهای کشور برطرف شود و هم کارگران همان حقوق بخور و نمیر خود را دریافت کنند."

این اعتراضات همچنان ادامه دارد. در روز هفتم مرداد ماه اعضای شورای کارخانه به منظور گرفتن مجوز برای تجمع کارگران در مقابل نهاد ریاست جمهوری مراجعه کردند، ولی این مجوز صادر نشد. (ایلنا) مردم منطقه نیز با مراجعه به شهرداری محل خواهان رسیدگی به وضعیت این کارگران شده‌اند.

یکی از کارگران این کارخانه گفت: قرار بود یک هفته تعطیلاتی تابستانی برویم ولی ما قبول نکردیم وگفتیم چهار ماه حقوق نگرفتیم و با این تعطیلات موافق نیستیم و تعطیلات را لغو کردیم. وی در ادامه افزود: "مشکل اصلی ما حقوق‌های معوقه وهمچنین رکود تولید است. علی‌رغم این که کارگران در سر کار حاضر می‌شوند اما مواد اولیه نیست و به ناچار کار نمی‌کنند و بیکار هستند. باید اضافه کنم که حتی اگر مواد هم به کارخانه برسد به دلیل این که ماه‌ها حقوق معوقه داریم تا حقوق خودمان را نگیریم، کار نخواهیم کرد. ما بارها گفته‌ایم آقای شرفی صلاحیت ندارد و نمی‌تواند کارخانه را اداره کند و ما با ایشان موافق نیستیم و در واقع آقای شرفی با این وضعیتی که ایجاد کرده است و تولید کارخانه را مقطعی کرده است کارخانه را به بحران کشانده و ما دیگر با ایشان کار نخواهیم کرد."

رئیس سابق سازمان کار استان تهران در پاسخ به این سوال که آیا لاستیک البرز بحران کارگری نداشته و ندارد، گفت: این شرکت در وضعیت مناسبی قرار دارد و شرایط ادامه کار برای آن مهیا است، اما کارفرمای آن اشکال تراشی می‌کند و اراده‌اش بر ادامه فعالیت نیست.

آن گونه که می‌بینیم همه اذعان دارند که کارفرمای این واحد تولیدی بزرگ نمی‌خواهد تولید را ادامه دهد. سوال اینجاست که چرا اقدامی منطقی و اصولی انجام نمی‌شود؟ در آخرین خبرها به نقل از کارگران نقل شده است که در روز ۲۱ مرداد یک فروند هلی کوپتر نیروی انتظامی تلاش کرده که در محوطه‌ی کارخانه فرود آید که کارگران مانع شده‌اند.

اما چاره کارگران چنین کارخانه‌هایی چیست؟ در شراطی که صدها کارخانه از این نوع در سال‌های اخیر با وضعیت مشابهی مواجه بوده‌اند



کندتر و کندتر می‌گذشت. احساس خستگی نمی‌کردند. فقط نگران بودند. نکند کارگران به سالن غذا خوری بروند. آیا شجاعت اعتصاب کردن وجود دارد؟ آیا آن یکپارچگی بوجود خواهد آمد؟

از صبح زود نیروهای حراست کارخانه در لباس کار کارگران در سالن‌ها پرسه می‌زدند. آنها البته همیشه زودتر خبرها را می‌فهمند!!! بین کارگران می‌لولیدند و با تجاها از کارگران می‌پرسیدند فکر می‌کنید کارگران غذا بخورند؟ و کارگران با تمسخر می‌گفتند کی جرات دارد غذا نخورد.؟!

زنگ استراحت و غذا زده شد. کارگران باز هم دست از کار کشیدند. برخی به دستسویی‌ها رفته برخی به رخت‌کن‌ها و برخی دیگر لابلائی دستگاه‌ها و روی یک تکه مقوا دراز کشیدند و خود را به خواب زدند. ولی همه‌ی نگاه‌ها به درب سالن غذا خوری بود. هر لحظه‌ای که می‌گذشت قلبشان تندتر می‌زد. اولین کسی که به سالن غذاخوری برود، چه کسی خواهد بود؟ لحظه‌ها باز هم به کندی می‌گذشت. درب سالن همچنان بدون طعمه باز مانده بود. ولی هیچ کس به داخل نمی‌رفت. کم‌کم لبخند جای دلهره را گرفت. اما هیچ کس با دیگری حرف نمی‌زد ولی تمام وجودشان نگاه شده بود و به یک نقطه خیره مانده بود. انگار واقعه داشت اتفاق می‌افتاد. کم‌کم شایعه اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو داشت به واقعیت می‌پیوست و یک بار دیگر حرکتی دیگر در جنبش کارگری ایران در کارخانه‌ی ایران خودرو کلید می‌خورد. باورشان نمی‌شد. کسی از درب سالن داخل نمی‌رفت. ۷۰۰ ظرف غذای آماده دست نخورد و سرد روی دست کارفرما باقی ماند.

نمی‌شد باور کرد. انگار کارگران یک باره ناپدید شدند. هر کدام گوشه‌ای را گیر آورده و تکه‌ای مقوا انداخته و دراز کشیدند و خودشان را به خواب زدند. انگار نه انگار که تا همین چند دقیقه پیش دستگاه‌ها روشن بود و صدای خوش‌آهنگ همه‌همه کارگران زنگ‌های زندگی را به صدا در می‌آورد. قلب‌ها داشت از حرکت باز می‌ایستاد. [آهنگ دلنواز هماهنگی و همبستگی تمام خوش‌های دنیا را به قلبشان آورده بود. به حدی که این قلب‌های خسته و مهربان، گنجایش آن همه شوق را نداشت. می‌خواست از سینه‌ها بیرون آید و صدای دلنواز همبستگی را به گوش جهانیان برساند و بگوید که کارگران ایران خودرو به آخر خط

این بخش خصوصی" در ایران بازار انحصاری و بدون رقابت خرید صنایع را به دست دارد و از حمایت‌های قانونی، شبه قانونی و فراقانونی برخوردار است... شرکت لاستیک البرز و لاستیک دنا نیز از زمره‌ی این شرکت‌ها هستند. لاستیک دنا به بنیاد ... فروخته شد و قبلاً از کشیده شدن این موضوع به مطبوعات، سال‌ها در تبلیغات تلویزیونی وسیعی داشت. گفته می‌شود رئیس سابق قوه قضائیه از سهامداران اصلی شرکت دناست.

۲- خبرگزاری مهر



## گزارش اعتصاب غذا در کارخانه ایران خودرو

سه شنبه تیرماه ۱۳۸۷

فضای کارخانه همواره سنگین است از ساعتی که وارد می‌شوی کار است و کار بدون استراحت زیرا وقت اضافه نداری تادر خط تولید به صحبت با همکاران بپردازی امروز نیر فضای کارخانه همانند روزهای قبل است با این تفاوت که مدتی است سیستم اضافه کاری در جهت استثمار بیشتر کارگران و سود بیشتر کارفرما بهم ریخته است.

از صبح کارگران سالن شماره‌ی مونتاز ساکت و آرام به کار مشغولند. سکوت معنی داری تمام فضا را اشغال کرده است. فقط نگاه‌هاست که این سکوت سنگین را گاه و بی‌گاه می‌شکند. هر نگاهی با نگاهش دیگری را می‌جوید و لبان به هم دوخته با جرقه‌ی یک نگاه به لبخند می‌شکند. انتظاری سنگین به پیش بازواقعه می‌رود. قرار است امروز کارگران به سالن غذاخوری نروند و از غذای کارخانه نخورند. دیروز خبر به مثابه یک بمب ساعتی سالن به سالن کارخانه را در نوردید. کارگران از کنار یکدیگر رد می‌شوند و با نجوایی درگوش کارگری دیگر زمزمه می‌کردند: فردا اعتصاب غذاست. از اعلامیه‌ای می‌گفتند که با عنوان اعلامیه شماره ۱" کارگران را برای رسیدن به خواسته‌هایشان دعوت به اعتصاب غذا می‌کرد. هیچ کس نمی‌دانست چه کسی اعلامیه را دیده است ولی می‌دانست که نباید غذا بخورد. عقربه‌های ساعت به وقت غذا نزدیک می‌شد. شوری عجیب در قلب تک تک کارکنان افتاده بود. امروز فضای کارخانه با روزها و سال‌های گذشته فرق داشت. لحظه‌ها

کسی صحبت کنند. خواسته‌ها مشخص بود: برگشت شب کاری‌ها به حالت قبل و لغو اضافه کاری اجباری روزهای جمعه. برخی از این کارگران می‌بایست در شیفت بعدی هم کار کنند. حال چند نفر خراب شد ولی به اعتصاب ادامه دادند. کارگران شب حتا میان وعده‌ها را هم نخوردند. همه گرسنه بودند و به روی همدیگر نمی‌آوردند. هدف برایشان مهم تر از همه چیز بود. حالا که شروع کرده بودند باید به هر ترتیب ادامه می‌دادند. هر چه قدر گرسنه تر می‌شدند روحیه‌ها بالاتر می‌رفت. تمام وجودشان شده بود چشم و گوش. هیچ حرکتی از زیر نگاهشان درو نمی‌ماند. فقط لبخند پنهانی بود که همراه با برق نگاهشان بر روی یکدیگر پاشیده می‌شد. دلشان غنچ می‌رفت. باورکردنی نبود. کدام نیرو این اتحاد نانوشته را بوجود آورده بود. جز درد و مصائب مشترک و آگاهی و بینش خودشان.

اعتصاب غذا به شیفت شب کشید. کارگران شیفت شب هم غذا نخوردند. اطلاع آمده بود که فقط روز دوشنبه اعتصاب است. ولی گویا کارگران در توافقی نانوشته قصد داشتند که اعتصاب را تا دست یابی به خواسته‌هایشان ادامه دهند.

سه شنبه فرا رسد. آفتاب داغ تیر ماه تاریکی را از روی سالن‌های کارخانه جمع می‌کرد و به کارگران لبخند می‌زد. آنها خسته و گرسنه سالن‌ها را ترک کردند در حالی که روحیه‌ها محکم تر و مصمم تر بود. شب کاری به تنهایی تمام رگ و پی کارگر را می‌خورد. به طوری که در نیمه‌های شب آن چنان دچار فشارهای عصبی و روانی می‌شوند که یک حرکت نابهنگام کوچک می‌تواند حادثه ای جبران ناپذیر را بیافریند. چه برسد به این که گرسنه هم باشد.

باز هم سکوب بود و سکوت. همه روی دستگاه‌ها مشغول به کار بودند. بدون آنکه با هم حرف بزنند. فقط نگاه‌ها با هم حرف می‌زد. حالت خاصی بود. درونشان پر از شوق و نشاط بود و چهره‌ها خشک و خموش.

صبح سه شنبه مدیران قبول کردند که شیفت‌ها را به حالت قبل برگردانند. بنا بود کارگران سه هفته تمام پشت سر هم شب کاری داده شود. و این یعنی نابودی جسم و روان آن کارگر. اولین عقب نشینی مدیران شروع شد.

رسیده‌اند. دیگر تحمل آن همه فشار و تحمیق و تحقیر را ندارند. دیگر نمی‌خواهند شاهد مرگ کارگری در پای دستگاه‌های تولید باشند. که از شدت کار جان خود را از دست داده‌اند. انگار که یاد و خاطره کیوان و..... در فضای سالن‌ها پرواز می‌کرد. و بوسه به گونه‌های برافروخته شان می‌زد.

فقط و فقط یک نفر در سالن غذاخوری نشسته بود. رییس سالن. صحنه ای به شدت رقت بار که دل کارگران را نیربه درد آورد. بیچاره تا بنا گوش سرخ شده بود. قاشق و چنگال را به دست گرفته بود و در مقابل چشم‌های کارگران که یواشکی او را می‌پاییدند لقمه‌ها را که مثل گلوله ای سربی در گلویش گیر می‌کرد به سختی فرو می‌داد. سرش را تکان نمی‌داد و به جایی نگاه نمی‌کرد. عرق شرم از گونه‌هایش به داخل گوش‌هایش می‌رفت. حتا جرات نمی‌کرد صورتش را پاک کند. می‌شد باور کرد که اگر لقمه در گلویش گیر می‌کرد جرات دست و پا زدن را هم نداشت. کارگران دلشان برایش می‌سوخت. آخر او تا چندی پیش کنار آنها روی دستگاه کار می‌کرد. ولی حالا رییس سالن شده بود. چه خوب بود اگر در کنارشان می‌ماند و این همه تحقیر را تحمل نمی‌کرد.

۸ کارگر در داخل رخت کن بودند. همگی را به حراست کارخانه احضار کردند. آن روز تمام سالن‌ها در محاصره حراستی‌ها بود. مضحکانه می‌پرسیدند چه کار می‌کردند؟ و آن‌ها پاسخ داده بودند که در رخت کن چه کار می‌شود کرد؟ کارت‌های شان را گرفته بودند و گفته بودند که تا یک شنبه به کارخانه نیایند. و روز یک شنبه هم از همگی تعهد گرفتند که بعد از این در حرکت‌های غیر قانونی و تجمع‌های کارگری شرکت نکنند. سالن‌های غذاخوری در این ساعت پر از سرو صدا بود ولی اکنون سکوتی معنا داری در و دیوارش را می‌خورد.

از صبح بر در و دیوار کارخانه ده متر به ده متر خیر اعدام جاسوس اسرائیلی را که در نشریات منتشر شده بود، چسبانده بودند. هنوز همی سالن‌ها از اعتصاب خبر نداشتند. سالن ال ۹۰ که اصلا خبر نداشت. وقتی خبر به همی سالن‌ها رسید کارگرانی که غذاخورده بودند اعلام کردند که از این به بعد به آنها خواهند پیوست.

ساعت استراحت تمام شد. خوشحالی در چهره‌ها موج می‌زد. با آنکه گرسنه بودند کار را شروع کردند. تعدادی از مدیران به سالن آمدند تا با کارگران صحبت کنند. ولی آنها مخاطب خاصی نداشتند. نتوانستند با

باز خبر دهان به دهان گشت. ۵ شنبه کارگران سوار سرویس‌ها نشدند. ولی وقتی شب کارها در آن هوای تفت کرده صبح تیر از سالن‌ها خارج شدند افراد زیادی رادیدند که از بالای ساختمان از آن‌ها فیلم برداری می‌کردند. بادیدن آنها شروع کردند به هو کردن. سر چهارراه ایران خودرو نیروی‌های لباس شخصی ایستاده بودند.

یک روز اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو به سه روز کشید. نشریات از انعکاس کامل اعتصاب خودداری کردند. مطالب ترحیف شده و کوتاه در برخی نشریات دولتی چاپ شد. صرفاً برای رقیق کردن مساله. اما اعتصاب به حداقل خواسته اش رسیده بود. بازگشت شیفت‌های کاری به روال سابق واز جمله کار اجباری جمعه.

۱۱۰۰۰ کارگر توانسته بودند یک پارچگی و قدرت خود را برای رسیدن به خواسته‌هایشان به نمایش گذارند و کارگران خبر داشتند که نیروهای سرکوب گر دیگر بیش از این تحمل نخواهند کرد و سرکوب شروع خواهد شود. بنابراین به همین حداقل رضایت دادند تا بار دیگر و فرصتی دیگر قدرت خود را برای تبدیل فشار کار و خواسته‌های خود به نمایش بگذارند. قدم اول پیروزی بود.

۵ شنبه دوباره سالن‌های غذاخوری پر بود از کارگرانی که با روزها و ماهها قبل فرق داشت. امید و نشاط در ذره ذره وجودشان موج می‌زد همگی به همدیگر آفرین می‌گفتند. هزینه داده بودند. یک اخراجی و ۱۲۸ احضار و تعهد و ... ولی مهم نبود. هر کارگری می‌داند که برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه تر باید هزینه بپردازد.



## گزارش دو رویداد به مناسبت اول ماه مه ۱۳۸۷

### سکانس اول - گلگشت خانوادگی کارگران

در چند سال گذشته بنابر یک سنت جا افتاده در میان کارگران تهران و حومه و چند استان دیگر بخصوص کردستان، خانواده‌های کارگران چند کارخانه خودروسازی و دیگر کارگران در جمعه‌ی قبل از روز جهانی کارگر طی گلگشت خانوادگی در دشت خور گرد هم می‌آمدند.

وقت نهار یک کارگر آذری زبان پکیجی (کارگر پیمانکاری) از شدت خوشحالی همانطور که دستپایش را به هم می‌زد به چابکی جلوی درب سالن غذاخوری ایستاد و به نیروهای حراستی باهمان لهجه‌ی شیرین آذری تکه می‌پراند. البته او را اخراج کردند. تاوان خوشحالی برای موفقیت قطع شدن شریان حیاتی زندگی کارگر است. امروز به طور مشخص از نیروهای حراست خبری نبود. ولی نیروهای نظامی بالای سالن آماده باش بودند. باز خبرها دهان به دهان از کنار گوش کارگران این پیام را می‌داد که اگر روز چهارشنبه پاسخ صریحی از طرف مدیریت به خواسته‌های آنها داده نشود. سوار سرویس‌ها نخواهند شد. و حال اعتصاب به حدی رسیده بود که کوچکترین خبر و حرکتی سریعاً به آخرین سالن کشیده می‌شد.

به طور موردی و مشخص موبایل کارگران را ازشان می‌گرفتند. SMSها را چک می‌کردند و از این طریق توانستند طرف‌های ارتباط را در سالن‌های دیگر شناسایی کرده و به سراغشان بروند. ۱۲۰ نفر در این رابطه به حراست خوانده شدند. حالا دیگر از آن آرامش و نشاط اولیه خبری نبود. کارگران عصبی می‌شدند. کارگران عصبی تر در یکی از سالن‌های بدنه سازی یک عضو حراست را کتک زدند.

### چهارشنبه تیرماه ۱۳۸۷

هنوز کارگران مصمم به ادامه اعتصاب بودند. قبل از ساعت نهار تعدادی از مدیران ارشد به سالن‌ها آمدند و به سرپرست‌ها دستور دادند که کارگران به زور به ناهارخوری ببرند. به کارگران دستور می‌دادند که باید غذا بخورند. و فقط توانستند ۱۵ نفر را با زور به سالن غذاخوری بکشانند. آنها هم فقط با ظرف غذا بازی می‌کردند. ظرف‌های غذا که روزهای عادی پاک پاک بود. نصفه و آشفته باقی ماندند. به زور غذا خوردن این جوری می‌شود. اعلام شد که مدیریت ارشد به سالن می‌آید سرشیفت‌ها را در سالن‌ها گرد آوردند و اعلام کردند که مدیریت باخواسته کارگران که لغواضافه کاری اجباری است موافقت کرد.

اعتصاب باز هم به شب کارها رسید. کارگران از غذاخوردن امتناع کردند. حتا میان وعده‌ها خورده نشد. کیک و ساندیس را داخل ظرف‌های مخصوص به داخل سالن‌ها آوردند و چرخاندند ولی هیچ کس به آنها دست نزد.

مامور حفاظت از منافع نظام حاکم و قوانین ضد کارگری می‌باشد، وظیفه دارد تا با مهار و به انحراف کشاندن سمت و سوی مطالبات واقعی کارگران، خود را به عنوان تنها تشکل کارگری در ویتربین نظام به جهانیان معرفی نماید و هر از گاهی با صدور بیانیه و اجرای گرد هم آیی ژست نماینده و صدای کارگران در اعتراض به پایین بودن دستمزد و قراردادهای موقت را بگیرد. دستاورد این تشکل دولتی: کاهش دائمی قدرت خرید، عدم امنیت شغلی، افزایش قوانین و قراردادهای ضد کارگری، آسودگی سرمایه داران در بهره کشی افزون تر از نیروی کار و پایمال نمودن شان و حقوق انسانی طبقه کارگر و مزدبگیر بوده است. در چندین سال گذشته، جهت حفظ امنیت سود سرمایه و منافع انحصاری منصوبین خانه کارگر، با پشتیبانی نیروهای امنیتی و اطلاعاتی، این تشکل غیر کارگری تلاش نموده تا مکان برگزاری مراسم روز کارگر که به طور نمایشی به اجرا در می‌آید را تا آخرین لحظه پنهان داشته تا کارگران و فعالین کارگری نتوانند با برنامه ریزی و سازمان دهی منسجم برای بیان مطالبات و اعتراضات واقعی خود حضور یابند و همچنین مانع همبستگی کارگران با فعالین و مدافعین حقوق کارگری و پیوند آنها با دیگر جنبش‌های دانشجویی، معلمان و زنان شود. ترفندهای این تشکل دولتی هرگز با موفقیت کامل همراه نبوده و کارگران و فعالین مستقل کارگری به هر ترتیبی که شده، سیاست‌های ضد کارگری قدرت حاکمه را، هرچند محدود و پراکنده، افشا نموده‌اند. نمونه آن در سال گذشته رخ داد که خانه کارگر ابتدا مکان تجمع را در روبروی دفتر خود در خیابان ابوریحان و سپس در آخرین لحظه و صبح همان روز به استادیوم شیروزی تغییر مکان داده و اتوبوس‌هایی را برای انتقال نیروهای خودی تدارک دیده بود. هنگامی که فعالین مستقل کارگری در یکی از اتوبوس‌ها جای گرفتند، با وقت کشی از به حرکت در آمدن اتوبوس جلوگیری نموده و نهایتاً اعلان کردند که اتوبوس خراب است و وسیله دیگری هم موجود نیست. فعالین کارگری سریعاً خود را به خیابان انقلاب رسانده و با استفاده از کارت عضویت سندیکای کارگران شرکت واحد که اکثریت اعضای اخراجی به همراه منصور اسانلو و ابراهیم مددی ریس و نایب ریس سندیکای کارگران شرکت واحد حضور داشتند، با یکی از اتوبوس‌های واحد خود را به استادیوم رسانده و با حمل پلاکارد و سر دادن شعارهایی در حمایت از تشکل‌های مستقل کارگری و پخش بروشور و بیانیه به کارگران پیوستند. نکته جالب در چنین مراسم‌های فرمایشی این است که هدایت کنندگان نیروهای اطلاعاتی و امنیتی، به اشتباه تصور میکنند چنانچه از

از آنجا که جمعیت کارگری گرد هم آمده در این سال‌ها به چند هزار نفر بالغ می‌شد و فعالین کارگری به بیان خواسته‌های واقعی کارگران می‌پرداختند، امسال دستگاه امنیتی تصمیم جدی به جلوگیری از برگزاری این جشن خانوادگی و گلگشت کارگری گرفت. تا آنجا که کارخانه‌های خودروسازی از در اختیار قرار دادن اتوبوس به نمایندگان گروه‌های فرهنگی ورزشی کارگران برای برگزاری مراسم و جابجایی خانواده‌ها تا محل سر باز زدند. بنابراین کارگران تصمیم گرفتند که این گلگشت عمومی خانوادگی کارگران در پارک چیتگر برگزار شود که همگی به راحتی از طریق مترو و دیگر امکانات حمل و نقل بتوانند در آنجا حضور یابند. در صبح جمعه ۶ اردیبهشت مامورین امنیتی از ورود چند اتوبوس که توسط خود کارگران اجاره شده بودند جلوگیری کردند، افراد را پیاده و وسایل آنها را بازرسی نمودند و توسط چند خودرو گشت نیروی انتظامی اتوبوس را تا نزدیکی کرج همراهی کرده تا مطمئن شوند در چیتگر هیچ خانواده و جمع کارگری حضور نخواهد یافت. گرچه در این امر هم توفیق کامل نیافتند و جمعیت زیادی توانسته بودند از راه‌ها و درب‌های دیگر پارک در محل تعیین شده مستقر شوند. برای جلوگیری از پراکندگی و چند تکه شدن جمعیت شرکت کننده، نمایندگان کارگران تصمیم گرفتند که با اطلاع رسانی به دیگران محل مراسم را به پارک جهان نما واقع در نزدیکی پل فردیس کرج انتقال دهند. نهایتاً جمعیتی حدود ۸۰۰ - ۱۰۰۰ نفر از خانواده‌های کارگران در پارک گرد هم آمدند تا جشن روز جهانی کارگر (اول ماه مه) را در کنار هم برگزار کنند. نیروی انتظامی و اطلاعاتی بلافاصله پارک را محاصره کردند و ماشین‌های گشتی و نفرات آنها به طور مداوم در نقاط مختلف، جمعیت را واری و زیر نظر داشتند. حتی نمایشگاه عکس کوه که توسط یک کوهنورد بر پا شده بود را تعطیل کردند. خانواده‌ها تا عصر دور هم بودند و گپ و گفت داشتند. دور هم نهار خوردند و به این ترتیب جشن خود را برگزار کردند. اما نیروهای امنیتی حداکثر تلاش خود را می‌کردند که نکته ای هر چند کوچک را برای حمله به خانواده‌ها بهانه کنند.

**سکانس دوم** - مراسم خانه کارگر در شرایطی که هیچ گونه امکان برگزاری مراسم اول ماه مه برای جریانات کارگری بدون تهدید، ارباب، بازداشت، زندان، شلاق و محرومیت بیشتر، برای جریانات مستقل کارگری وجود ندارد، هر ساله خانه کارگر این روز را به صورت فرمایشی، گزینشی و کنترل شده به نمایش در می‌آورد. این تشکل دولتی که

هم پلاکاردهایی در دست کارگران گزینش شده‌ی خانه‌ی کارگر دیده می‌شد که به مسایل و مشکلات کارگری اشاره می‌کرد. برای مثال: کارگری هزینه‌های معمول زندگی را لیست کرده و در انتها فیش حقوقی خود که حدود ۲۳۵ هزار تومان بود چسبانده بود. با ورود علیرضا محجوب و همراهان وی با سر و صدا از حضار به دفعات خواسته شد که برای سلامتی و به مناسبت راه یابی وی به مجلس صلوات بفرستند، که با عدم استقبال اکثریت شرکت کنندگان رو برو شد. به علت قطع برق شروع مراسم به تاخیر افتاد و محجوب که در حیاط ورزشگاه ایستاده بود با درخواست‌های کارگران روبرو شد. پیر مرد کارگری کاغذی به محجوب داد و خواست که آن را بخواند و در روزنامه‌ی کار و کارگر چاپ کند. در نامه با دست خطی ابتدایی نوشته بود که من در "راهپیمایی تا پیروزی" انقلاب ۵۷ و اعتصابات کارخانه جات در قبل از انقلاب شرکت نموده ام و در پیروز شدن انقلاب سهیم می‌باشم اما اکنون من را اخراج نموده و حقوق مرا نمی‌دهند. آیا این چنین از حقوق محرومین پاسداری می‌کنید. محجوب که جوابی نداشت با عجله کاغذ را در جیب خود نهاد و گفت که رسیدگی می‌شود. همین فرد در داخل سالن جلوی دوربین تلویزیون الجزیره مصاحبه ای را انجام داد که کارگران حلقه زده در اطراف وی، او را به شدت تأیید و تحسین نمودند. وی در بخشی از مصاحبه‌ی خود گفت: "هر روز تورم بیشتر می‌شود و مسئولین یا هیچ اقدامی نمی‌کنند و یا خود را توجیه می‌کنند. هیچ کس جلوگیری نمی‌کند و می‌گویند تورم جهانی است. وقتی گوشت در ایران به کیلویی ۹ تا ۱۰ هزار تومان می‌رسد، آقایان می‌گویند در کشورهای دیگر کیلویی ۱۶ هزار تومان است. و لی نمی‌گویند که آنجا حقوق کارگر ۸۰۰ هزار تا ۱ میلیون تومان است. در صورتی که ما بعد از ۲۰ تا ۲۵ سال کار ماهی ۲۷۰ تا ۲۸۰ هزار تومان حقوق می‌گیریم. دیگر نمی‌شود زندگی کرد. برای ۵۰ متر بنا باید ماهی ۴۰۰ هزار تومان اجاره بها بدهیم. در طول کمتر از یک سال قیمت زمین و ملک ۱۰۰٪ افزایش داشته است. چرا!!! متأسفانه آقایان وام را می‌دهند به آقایان برج ساز که اگر متری دو میلیون تومان می‌خرند، متری چهار میلیون تومان برایشان بفروشند. متأسفانه وضع بخرنجی است. امروز جوان ما نمی‌تواند تشکیل زندگی بدهد، یعنی شغل ندارد که بتواند و اگر هم داشت کفاف نمی‌داد...." کارگر دیگری به محجوب نزدیک شد و گفت: " حاج آقا

حضور زنان و مردان کارگر، دانشجو و روشنفکر فعال و شناخته شده در حوزه‌ی دفاع از حقوق واقعی کارگران جلوگیری کنند، دیگر هیچ گونه اعتراضی شکل نخواهد گرفت و اینگونه خواسته‌ها تنها از سوی فعالین و نیروهای سیاسی مخالف به میان توده‌های کارگری رسوخ می‌کند، در صورتی که کارگران و دیگر مزد و حقوق بگیران شاغل و بیکار هر روز و لحظه‌ی خود را در شرایط تبعیض آمیز و نابرابر محیط کار و جامعه می‌بینند و آگاهانه مطالبات واقعی خود را مطرح می‌کنند. در استادیوم شیروودی و مراسم‌های مشابه در سالهای گذشته، در جلوی وزارت کار، میدان بهارستان و غیره نیز همین اتفاق روی داد و صدها پلاکارد و دست نوشته تهیه شده توسط کارگران کارخانه‌های تهران و شهرستانها به صورت خود انگیزه و خود جوش و متأثر از شرایط واقعی جامعه، این حقیقت را به اثبات رسانده‌اند. با پی بردن به این واقعیت، تدابیر جدیدی می‌بایست از طرف خانه کارگر و نیروهای امنیتی اتخاذ میشد. بنابراین مراسم امسال خانه کارگر با اتخاذ شیوه‌های جدید امنیتی تدارک دیده شده بود. همچون سال‌های گذشته تا آخرین لحظه مکان تجمع اطلاع رسانی نشد و با این که امسال اول ماه مه مصادف با ۱۲ اردیبهشت و همزمان با روز معلم، شهادت معلم قهرمان دکتر خانعلی قرار گرفته بود، اما خانه‌ی کارگر به یک باره تصمیم گرفت تا در روز چهارشنبه ۱۱ اردیبهشت مراسم خود را در نقطه‌ی دور افتاده در منطقه‌ی پونک در ورزشگاه خیرالعمل با نفرات محدود و معلوم برگزار کند. ساعت ۱۴:۳۰ در جلوی این ورزشگاه و اطراف آن نفرات بسیار زیادی از نیروهای انتظامی و اطلاعاتی مستقر شده و از ورود فعالین کارگری شناخته شده که عکسهای آنها را نیز در اختیار داشتند، جلوگیری می‌کنند. حتی بازجویان دادگاه انقلاب و دیگر مراکز امنیتی در درب ورودی ورزشگاه حضور داشتند تا افرادی که قبلاً بازجویی نموده بودند را شناسایی و معرفی نمایند. این مساله باعث گردید که تعدادی از فعالین سندیکایی و کمیته‌های مختلف کارگری موفق به ورود نشوند. مامورین همینطور جلوی افرادی را که مشکوک می‌شدند گرفته و می‌پرسیدند که از کدام انجمن اسلامی و بخش خانه‌ی کارگر دعوت شده اید و در صورتی که جواب قانع کننده ای داده نمی‌شد، مانع حضور وی می‌شدند. با وجود اینکه شرکت کنندگان در این مراسم که حدود چند صد نفر می‌شدند، تمامی به صورت گزینشی دعوت شده بودند، اما باز هم تعدادی از فعالین مستقل کارگری توانسته بودند به داخل بیایند و جالبتر این که باز

به این شرکت واگذار کرده و خود تنها ناظر است. پروژه‌ی تغییر سیستم‌های تاسیساتی از همان تاریخ ثبت شروع شده و هنوز هم به اتمام نرسیده است. می‌گویند خود هتل آزادی در ظرف مدت ۲ سال ساخته شد، حالا معلوم نیست چرابازسازی آن باید این همه طول بکشد. آنهم تنها بازسازی و تغییر در سیستم تاسیسات آن.

### – آیا بازسازی هتل از عهده‌ی شرکت‌ها و مهندسیین ایرانی بر نمی‌آید که آن را به یک شرکت خارجی واگذار کرده‌اند؟

– چرا که برنیايد. هتل اوین را پیمان کاران ایرانی بازسازی کرده‌اند و اکنون در حال کار است. کار بازسازی آن دوساله تمام شد. اصلا معلوم نیست چه ضرورتی داشته که به یک شرکت ایتالیایی کار داده شود تا او هم کار را به این شرکت چینی واگذار کند. تازه شرکت چینی هم بسیاری کارهای بازسازی را به شرکت‌های ایرانی واگذار کرده است. مثل کاشی کاری، مقاوم سازی، ناماسازی و ... البته. این طوری با دست به دست شدن کار حساب کنید که چه هزینه ای هدر می‌رود.

– شاید مساله کیفیت کار است؟

– کیفیت کار خیلی پایین است. ما که از نزدیک شاهدیم می‌بینیم که از اجناس بسیار نامرغوب استفاده می‌کنند. فقط به دنبال ارزان بودن هستند. مواد اولیه از پایین ترین کیفیت برخوردار است. بلافاصله پس از اتمام یک قسمت کوچک روی آن را می‌پوشانند و ظاهرش را درست می‌کنند که دیده نشود. مثلا کارگران جوش کار می‌گویند کیفیت نبشی‌هایی که استفاده می‌شود آن قدر پایین است که هنگام جوش دادن تکه‌ای از آنها کنده شده و ذوب می‌شود و دست و بال کارگران را می‌سوزاند.

– آیا همه‌ی کارگرانی که در این پروژه مشغول به کارند ایرانی هستند؟

– خیر. هم کارگر ایرانی داریم و هم افغانی، تعدادی کارگر ترکمن که روزمزد هستند و چند برابر اینها هم کارگران چینی. البته می‌دانید که طبق قانون استخدام نیروهای خارجی هر کارگاه موظف است در برابر یک کارگر یا نیروی خارجی سه نفر ایرانی را استخدام کند. اما این قانون در اینجا رعایت نمی‌شود. لابد بیند مستضعفان خود را

قرار بود برای شهریه‌ی کارگران دانشجوی عضو خانه‌ی کارگر تخفیف قائل شوند". محجوب از یکی از همراهانش می‌خواهد که شرایط دریافت تخفیف و وام را برای او توضیح دهد، همراه وی بدون پرده پوشی توضیح می‌دهد: "چند تا تیک داری؟!!!" کارگر می‌گوید تیک دیگر چیست؟ و توضیح می‌دهد اعضای که در مراسم‌ها، تجمع‌ها و برنامه‌های خانه کارگر شرکت کنند نمره‌ی مثبت می‌گیرند و جلوی اسمشان تیک می‌خورد!! حالا شما بگو ببینم چند تا تیک گرفتی؟! کارگر می‌گوید من که از این موضوع اطلاع نداشتم. و باز توضیح می‌شود که مثلا امروز که در این مراسم شرکت کرده ای یک تیک می‌گیری. ولی باید به مسئول حوزه ات بگی که اینجا هستی تا وی جلوی اسم تو علامت حضور بزند. باز مثال می‌آورد، آنهایی که در انتخابات فعالانه شرکت کردند و برای محجوب تبلیغ نموده‌اند، تیک می‌گیرند!! و یا آنهایی که در حرم مطهر حضور داشته‌اند هم تیک می‌گیرند و یا هر جای دیگری که ما اعلام کنیم. حالا اگر یک یا دو تیک دریافت کرده باشی ۵٪ تخفیف می‌گیری، اگر ۲۰ تیک بگیری تا ۸۰٪ تخفیف و مزایا شامل حالت میشود. حالا شما چند تا تیک داری؟!



## مصاحبه با یکی از کارگران پروژه‌ی بازسازی هتل

### آزادی تهران

حدود ۴ سال است که هتل آزادی تهران به دلیل بازسازی تعطیل است. مصاحبه‌ی زیر که با یکی از کارگران پروژه‌ی بازسازی هتل آزادی تهران است نشان می‌دهد که این کار چگونه انجام می‌شود.

– در مورد پروژه ای که در آن مشغول به کار هستید کمی برایمان بگویید.

– من در پروژه بازسازی هتل آزادی تهران مشغول به کار هستم. شرکتی که کار را انجام می‌دهد یک شرکت چینی است به نام کاتیک شانگهای چینی که در تاریخ ۲۲ مرداد ۸۵ تحت شماره ثبت ۲۶۷۵ به ثبت رسیده است. البته برای بازسازی هتل قراردادی میان بنیاد مستضعفان و یک شرکت ایتالیایی بسته شده که شرکت ایتالیایی کار را

نمی‌کنند. یعنی اگر ۳۰ روز را کار کنند همان ۲۸۵ تا ۳۰۰ هزار تومان را می‌گیرند.

- حقوق کارگران چینی چقدر است؟

- از نظر حقوق کارگران خارجی ۳ تا ۴ برای ایرانی‌ها حقوق دریافت می‌کنند، طبق لیست‌های حقوق. البته هیچ کدام از این لیست واقعی نیستند. به خاطر فرار از مالیات و ... از نظر امکانات نیز وضع آنها خیلی بهتر از کارگران ایرانی است.

- نحوه‌ی برخورد و رفتار چینی‌ها با کارگران ایرانی چگونه است؟

- سرپرست‌های قسمت‌ها برخورد بدی با کارگران ایرانی ندارند فقط زیر فشار بالایی‌ها که قرار می‌گیرند خیلی سخت برخورد می‌کنند. هر مساله ای را که با آنها در میان بگذارند با داد زدن جواب می‌دهند. و یا طرف را تهدید به اخراج می‌کنند. انگار آنها خوب فهمیده‌اند که بیکاری در ایران بیداد می‌کند و کارگر مجبور است با هر شرایطی کار کند. از این مساله حداکثر استفاده را می‌کنند. چندی پیش کارگران قسمت جوشکاری برای درخواست هواکش برای کارگاه پیش سرپرست رفته بودند. سرپرست آنها را پیش یکی از مسوولان بالا فرستاد. اما او این پاسخ را داد: " هر کس اینطوری نمی‌تواند کار کند بیاید تسویه حساب کند. ما هواکش نمی‌گذاریم. در حالی که در قسمت جوشکاری اساس به خاطر گالوانیزه بودن ورق‌ها، گازهای سمی فراوانی وجود دارد که بسیار خطرناکند.

- از شرایط کار و مشکلات موجود در کارگاه‌ها برایمان بگویید.

- مشکلات که زیاد است. یکی یکی بعضی از آنها را می‌گوییم:

۱- سرویس نداریم. نهار نداریم. در حالی که کارگران چینی هم سرویس دارند و هم نهار. آنها روزهای تعطیل با سرویس کارگاه با خرج شرکت برای گردش به نقاط مختلف می‌روند. آن وقت کارگران ما از دورترین نقاط اطراف تهران با خرج خودشان باید به هتل بیایند. از کرج، رباط کریم، ... صبح معمولاً ۵ صبح باید راه بیافتند تا ساعت ۸ سر کار باشند.

موظف می‌داند مساله بیکاری در چین را حل کند. جدیداً نیز اسامی کارگران هتل اوین را وارد لیست خود کرده‌اند تا مشکلی از این نظر برایشان پیش نیاید. یعنی به شکل صوری تعداد کارگران ایرانی خود را لیست‌ها زیاد کرده‌اند.

- مگر بازرس از وزارت کار و بیمه و ... برای سرکشی نمی‌آید؟

- از موقعی که پروژه شروع شده تنها چند باری بازرس آمده اما از اتاق سرپرست این طرف تر را ندیده است. همانجا از آنها پذیرایی می‌کنند و بعد مدتی هم می‌روند. اصلاً داخل کارگاهها را ندیده‌اند. درحالی که برای یک مغازه‌ی ساده مرتب نمایندگان وزارت کار و بیمه برای بازرسی می‌روند. خلاصه انگار خاطر چینی‌ها خیلی عزیز است و بازرسان می‌ترسند ترک بردارند و بشکنند.

- یعنی تعداد کارگران خارجی مشغول به کار در این پروژه بیشتر از کارگران ایرانی است؟

- بله . حدود ۱۵ نفر از کادر اداری چینی هستند و ۲۰۰ کارگر چینی هم هستند. ایرانی‌هایی که در این پروژه مشغول به کارند را میتوانیم به چند دسته تقسیم کنیم. کادر اداری که حدود ۱۵ نفرند. ۱۲ نفر نگهبان که ۲۴ ساعت کار می‌کنند و ۴۸ ساعت استراحت دارند. دسته بعدی کانال سازان، برشکاران(سه نفر) و دریل کاران (۲ نفر) و جوشکاران(۲ نفر) هستند. دسته‌ی سوم نیز کارگران روزمزد هستند که بیشتر ترکمن هستند . تنها برای روزهایی مزد دریافت می‌کنند که کار می‌کنند. روی هم رفته ۸۰ کارگر ایرانی و ترکمن مشغول به کارند. بیشتر کارگران ترکمن که خیلی از آنها کار می‌کشند، بچه سال هستند. یعنی سربازی نرفته‌اند. باید زیر ۱۸ سال سن داشته باشند. ده الی ۱۵ نفرشان سن شان بیشتر است. معمولاً اینها فصل پاییز به شهرهایشان برمی‌گردند.

- حقوق دریافتی اینان چه اندازه است؟

- حقوق کادر اداری از ۴۰۰ هزار تومان شروع می‌شود تا یک میلیون دویست هزار تومان هم دریافتی دارند. اما کارگران حداقل حقوق یعنی ۲۸۵ هزار تومان را دریافت می‌کنند. کارگران روزمزد هم روزی حداقل حقوق مصوب. هر روز هم که کار نکنند حقوقی دریافت

- در این مدت بیکار بوده‌اند و از بیمه‌ی بیکاری استفاده می‌کرده‌اند. چندین بار برای اعتراض به وضعیت بلاتکلیفشان به هتل آمده‌اند و اعتراض کرده‌اند. ولی پاسخ درستی به آنها نداده‌اند. جدیداً به آنها گفته‌اند که باید بازخرید شوند. می‌خواهند از کارگران جدید آن هم به شکل قراردادی استفاده کنند. می‌دانید خیلی زور دارد. اینجا کشور ماست. جنس‌های بنجل چینی کم بود که حالا کارگر چینی هم باید وارد کنیم. کارگران چینی دست در جیب در حال راه رفتن هستند کار را ما انجام می‌دهیم و تازه باید از چینی‌ها حرف زور هم بشنویم. وزارت کار و بیمه و ... هم که طرف آنها را می‌گیرد، نمایندگان و بازرسانشان اصلاً توی کارگاه‌ها پیدایشان نمی‌شود.



### خاطراتی از کار در معدن اورانیوم

کانون مدافعان حقوق کارگر - کار در معدن، همواره یکی از کارهای سخت و زیان آور بوده است، به خصوص با وجود آلودگی‌ها، این سختی و زیان آوری چند برابر می‌شود. در سال‌های اخیر، حفاظت از نیروی کار در معادن افت شدیدی داشته است. کشته شدن معدن کاران در خاتون آباد، باب نیزه، مس سرچشمه و ... نمونه‌ی بارز این مساله است. کار در معدنی مانند آزیست، که سه دهه است در کشورهای دیگر استفاده از آن ممنوع شده است و همچنین معادن اورانیوم، بدون حفاظت‌های لازم، هر روز جان انسان‌های بیشتری را در معرض خطر قرار می‌دهد. در معادن خاص، که پرتوهای مضر سبب زیان‌های مختلف می‌شود، ضرورت حفاظت از نیروی کار و همچنین کاهش ساعات کار کارگران، ضروری است. معاینات پزشکی مداوم، استفاده از لباس، ماسک و سایر ابزارهای لازم برای جلوگیری از ضررهای ناشی از پرتوهای موجود و گرد و غبار ناشی از معدن، جزو ابتدایی‌ترین مسایل در این معادن باید باشد.

گزارشی که در زیر می‌خوانید از جمله گزارشاتی است که برای ما ارسال شده است. کانون مدافعان حقوق کارگر که وظیفه‌ی خود را دفاع از حقوق کارگران در همه‌ی زمینه‌ها می‌داند، ضمن انتشار این گونه گزارش‌ها، نسبت به حفظ جان این دسته از کارگران هشدار می‌دهد و خواهان اقدامات فوری برای برقراری شرایط ایمنی برای نیروی کار،

۲- یکی از کارگاه‌ها در پارکینگ طبقه دوم زیرزمین قرار دارد. خود پارکینگ چهار طبقه در زیر زمین است. پنج گروه در آنجا مشغول به کارند. کارگاه فاقد هواکش است. در تابستان کولر ندارد و در زمستان هم فاقد وسایل گرم‌کننده‌است. در تابستان کارگران گرما زده می‌شوند و در زمستان همیشه سرماخوردده‌اند. چند بار در زمستان برای گرم شدن، آتش روشن کردند که با برخورد بد سرپرستان مواجه شدند. در حالی که اتاق کارگران چینی کولر گازی و وسایل گرمایی دارد.

۳- وسایل ایمنی و لباس: بسیاری از کارگران از وقتی که به این شرکت آمده‌اند تا به امروز تنها یک دست لباس و یک جفت کفش گرفته‌اند. هر وقت که کارگران کفش و لباس می‌خواهند می‌گویند که همان بوده که دادیم. برای قسمت جوشکاری باید دستکش‌های ساقه بلند مخصوص بدهند. اما هر ماه سه تا چهار جفت دستکش پارچه‌ای ساق کوتاه کشی می‌دهند که وقتی جوش روی آنها می‌افتد خود آن با جوش به پوست دست کارگر می‌چسبد و دست را بیشتر می‌سوزاند. باید ماسک بدهند برای جلوگیری از دود جوشکاری. اما می‌گویند ما فقط ماهی ۲ عدد ماسک یک بار مصرف می‌دهیم. در صورتی که ورقهایی که جوش داده میشود صد در صد سمی هستند. چون ورق گالوانیزه هستند و محیط هم بسته است و هواکش ندارد. باید از ماسک‌های مخصوص شیمیایی استفاده شود. یکی از کارگران بر اثر همین دودها مسموم شده بود توسط اورژانس به بیمارستان منتقل شد. بعد کارگران برای اعتراض به نزد سرپرست رفتند اما او گفت که آن شخص از اول مریض بوده و گفت که باید برود تسویه حساب کند. چون دیگر نمی‌تواند اینجا کار کند.

- وضعیت اضافه کاری و مرخصی چگونه است؟

- اضافه کار که نداریم. روزهای ۵ شبه را باید تا ساعت ۱ بمانیم اما زودتر از ساعت ۴ تعطیل نمی‌کنند. اما اضافه ای هم بابت آن پرداخت نمی‌شود. مرخصی که طبق قانون باید ماهی دو روز و نیم داشته باشیم. اگر نرویم پولی بابت آن داده نمی‌شود و اگر هم بیشتر برویم بابت هر روز دو برابر از حقوق کسر می‌شود.

- کارگرانی که در هتل کار می‌کردند در این مدتی که هتل تعطیل بوده، کجا هستند و چه می‌کنند؟



- نه مال بابام نیست، ولی من اصلا دوست ندارم از کارم بدزدم. وقتی کار بهم می‌دن باید هر جور که می‌تونم به بهترین شکل انجامش بدم.

- آره جون خودت، مهندس گفته، این سنگا همشون برامون ضرر دارن و از عمرمون کم می‌کنن. بکن تا دهنتم سرویس بشه. تو اصولا خ... مالی رو دوست داری.

- من نمی‌دونم. اگه ضرر داشت که مهندس خودشم نباید میومد. ولی می‌بینی که میاد. بعضی وقتا حتا بیشتر از من و تو.

تو همین حین، احمد یه سنگ رو که یک طرفش هم زرد بود (۱) پیدا کرد و یه تکیه پلاستیکی که رو سینه اش بود از لباسش جدا کرد و گذاشت روی اون سنگ و گفت: "این تا بعداز ظهر همین جا می‌مونه" و زیر چشمی منو می‌باید، منم انگار هیچ چیزی ندیدم.

داشتم فقط گوش می‌کردم به این حرفا، به چهره‌ی سیاه احمد با دو تا چشم سفید براق و درشت، به شدت لاغر ولی با استخوان بندی محکم و به اصطلاح کلفت، به دندان‌های سفیدی که موقع حرف زدن تضاد عجیبی با چهره اش پیدا می‌کرد، اسماعیل هم همین بود. فکر می‌کردم به اینکه اینجایی که منم کجاست؟ چه کار باید بکنم؟ تا حالا هر چی خونده بودم و دیده بودم، تو کتابا و تو فیلما و یا پای تابلو و درس استاد، اونا چی بود، اینکه من می‌بینم چیه؟

کارگر بدون هیچ گونه وسیله‌ی محافظتی، با سنگ معدن در ارتباط بود (۲). از ساعت ۶ صبح کار شروع می‌شد و یکسره تا ۴ بعد از ظهر ادامه پیدا می‌کرد. تنها وسیله محافظتی (که البته اصلا نقش محافظت نداشت و بیشتر یه عامل محاسباتی بود)، یه فیلم بچ بود که تو همون طول مدت فعالیت کارگاه، فقط یک بار تفسیر شده بود و هیچ کس هم اعتقادی به تفسیر صحیح این فیلما نداشت، حتا HSE که مسوول جمع آوری، تحویل و تفسیر فیلم‌ها بود! جالب این بود که این فیلم‌ها به تعداد همه‌ی نفرات هم نبود، فقط حدود ده درصد. انگار پرتو فقط این ده درصد را می‌بینه و همین شده بود یه عامل فخر فروشی در کل مجموعه، یه لباس معمولی که بیشتر به یه عرق گیر شبیه بود تا محافظت از پرتو. این عرق گیر می‌باید از ورود همه‌ی انواع پرتو و از همه مهم تر، از عنصر ارونیوم و گاز رادون که کاملا شناخته شده بود و با اونا کار می‌کردیم، جلوگیری کنه! یه ماسک همراه با یه فیلتر که جهت ورود گرد و غبار ناشی از معدن کاری ساخته شده بود و تو تموم

کاهش ساعات کار، کاهش دوره‌ی کار و تامین زندگی این گروه از کارگران است. افراد شاغل در چنین محیط‌هایی، با خطرات جانی جدی روبرو هستند.

\*\*\*

وقتی وارد مجموعه شدم واسه‌ی اینکه روم رو کم کنند و به اصطلاح خودشون، از کله ام حال و هوای دانشگاه بپره، با یه عده از کارگرا منو فرستادند تو معدن. بهم برخورد بود ولی به هر قیمتی می‌خواستم خودم رو اثبات کنم.

اونجا بود که با اسماعیل آشنا شدم.

یه کارگر ساده که تمام تلاشش تو این خلاصه می‌شد که وظیفه اش رو به بهترین شکل ممکن به انجام برسونه. سر به زیر و کاری. کاری هم به کار کسی نداشت و جوون خیلی تو دل برویی بود، یه جورایی به عنوان سرکارگر می‌شناختنش. این ظاهر قضیه بود ولی اصل قضیه این بود که تنها کسی که حاضر بود با این شرایط تو معدن کار کنه، فقط همین آدم بود.

همون روز اول حس کردم پسر خوبیه! احمد داشت از سختی کارش و کمی دستمزدش گله می‌کرد:

- آخه کیه که تو این ظل گرما کله‌ی ظهر بباد تو آتیش اونم تو معدن کار کنه، آدم باید خر باشه، مهندس تو میایی؟

از سادگیش جا خوردم. من که اومده بودم! چاره ای نداشتیم جز اینکه از خودم دفاع کنم.

- آره میام. اینجا که خوبه هنوز هوا زیاد گرم نشده.

ولی شرشر عرق چیز دیگه ای می‌گفت. اینجا معدن اوانیوم رو باز بود، تو عمق ۴۰ متری، هوای راکد، ساعت ۹ صبح بود و تا کله ظهر تیر ماه سال ۸۶ دو سه ساعتی باقی مونده بود.

- تو با این نوع کار کردنت دهن ما رو سرویس می‌کنی... لق شرکت و سازمان، مگه مال باباته که اینجوری خرابی می‌کنی؟

پرسنل پس از اتمام کار با لباس‌های قرمز (۴) از کار باز می‌گشتند و یک راست به استراحت گاه و در نهایت به خواب می‌رفتند تا شاید فردایی دیگر، توان کار کردن پیدا کنند.

یاد دوست عزیزم دکتر ... شاد و گرامی! خیلی وقتاً با هم می‌نشستیم و از وضعیت موجود حرف می‌زدیم، حرف که نه، بیشتر تصدیق همدیگه بود برای اینکه باور کنیم ما در این بی‌ملاحظگی نقشی نداریم! صحبت از اتفاقات مختلفی که سر پرسنل میاد، صحبت از پلاکت بود، از گلبول سفید و سرطان. همه‌ی اون چیزایی که دکترها خوب بلدن راجع بهش حرف بزنن.

- فلان کارگر رو می‌شناسی؟

- آره

- از دو سال قبل از اینکه تو بیای، تو بخش شما بود.

- خوب

- الان به خاطر تعداد پلاکت خونش، مجاز به فعالیت تو اون بخش نیست، ولی ما فعلاً نمی‌تونیم از کار کردنش جلوگیری کنیم.

- چطور؟

- اینا بعد از یه مدت، به خاطر تشعشع زیاد و زمان فعالیت طولانی و پرتوگیری بالا، دچار افت پلاکت، افت گلبول سفید خون و سرطان می‌شوند. خدا رو شکر تا حال آمار سرطان نداشتیم. ولی حالا واقعا زوده قضاوت کردن در موردشون، به چند سال دیگه خودشون نشون میده. معمولاً هر آدم بالغ باید بین ۴ هزار تا ۱۱ هزار پلاکت داشته باشه، ولی پنج نفر از افرادی که در حال حاضر در حال کار کردن تو مجموعه‌ی شما هستند زیر ۴۰۰ عدد پلاکت دارند که باید بررسی بشن. از دیگه بافت‌هایی که خیلی سریع و شدید، به علت در معرض بودن با پرتو، دچار پرتوگیری می‌شن، اعضای تناسلی و بافت چشم‌هاست که تقریباً به جز عقیمی افراد، مساله‌ی حاد دیگه ای پیش نمی‌آد!

می‌دونی؟ جالب اینجاس که نمی‌دونم چرا آزمایشات دوره ای هم از دست شون درمیره و به جای اینکه همه رو بفرستند آزمایش خون، می‌فرستن آزمایش تشخیص سطح شنوایی و تعیین حجم ریه! انگار نه انگار که اینجا به معدن رادیو اکتیوه، یا نکنه نهایتاً اینجا به معدن

معدن معمولی هم استفاده می‌شه، تنها وسایل حفاظتی کارگر از پرتو بود. به اضافه یک میان وعده شیر که بعضی وقتاً هم، به هر دلیلی به صورت ناقص توزیع می‌شد و به همه‌ی کارگران نمی‌رسید یا به صورت مشترک هر دو نفر با یه شیر سر می‌کردند. خیلی‌ها هم این شیر رو نمی‌خوردند و با خودشون به خونه می‌بردند. چون هیچ کنترلی بالای سرشون نبود و کسی هم خرده نمی‌گرفت.

و همه‌ی اینها در محیطی اتفاق می‌افتاد که عنصر اورانیوم گاما تا عیار ۲۰ و ۳۰ درصد و تشعشعات آلفا و بتا و گاما در حد بسیار بالا (۲.۳ میکرو کوری) (۳) در محیط وجود داشت. گاز رادون، به تنهایی حتا بدون در نظر گرفتن تمام تشعشعات می‌توانست بسیار خطرناک باشد.

مجموعه کارگاه حدوداً یک هکتار بود که از سنگ شکن و خرد کن‌هایش در بالادست شروع می‌شد، با قسمت فرایند و سپتیک ادامه پیدا می‌کرد، سد باطله ای که در یک سمت کارگاه بود و هر روز شاهد سر ریز بدون کنترل آن بودیم تا به دفاتر فنی و آزمایشگاه‌ها می‌رسید و در نهایت هم حمام، جهت اینکه پرسنل هنگام ورود و خروج دوش بگیرند. در انتها هم اتاقک کارت زنی و خوابگاه‌های کارگری. با این اوصاف، کارگر هیچ وقت از محوطه پرتو دور نمی‌شد و هیچ زمانی برای بازسازی سلولی نداشت.

قدیمی ترها می‌گفتند قبلاً اینجا موقع ورود و خروج به مجموعه، یه پزشک و پرستار می‌ایستاد و کل بدن افراد را چک می‌کرد. بدن پرسنل نباید هیچ مویی داشته باشد و در صورت وجود مو، از ورود به کارگاه که دهانه‌ی ورودی اون دوش‌های حمام بود، جلوگیری می‌کردند. هنگام ترک کارگاه هم تمامی شورت‌های پرسنل باید تر می‌بود تا نشان از استحمام پرسنل پس از انجام فعالیت کارگاهی باشد. حال آنکه در هیچ جای معدن خبری از دوش نبود.

ولی عجیب اینکه، همین کم هم در حال حاضر رعایت نمی‌شد و پرسنل فقط بر اساس میل و سلیقه شخصی از حمام استفاده می‌کردند. کم کم واژه‌ی پزشک هم تقریباً در کل مجموعه، واژه‌ی کاملاً نا آشنا شده بود و هیچ پزشکی دیگه تو مجموعه پیداش نمی‌شد. یادم میاد سرپرست مون - که خیلی ساده یه شب بدون اطلاع گذاشت و رفت دفتر تهران و دیگه هیچ وقت رسماً به مجموعه برنگشت - هر وقت برای سرکشی میومد تو کارگاه می‌گفت: "اینجا یه آزمایشگاهه، تا می‌تونید آزمایش کنید!"

(۳) این میزان تشعشع برای افراد معمولی و کارگران غیر مرتبط با فعالیت‌های هسته ای زیاد نیست، ولی در ارتباط با کسانی که در معدن به صورت روزانه و ممتد فعالیت می‌کنند، در مجموع بالاست و خطراتی به بار می‌آورد.

(۴) به دلیل هماتیت، لباس کارگران قرمز می‌شد.



## پرتو نگاران صنعتی\* را دریابیم

### ناصر آغاچری

**کانون مدافعان حقوق کارگر - حوادث ناشی از عدم اجرای مسایل ایمنی، روزانه جان صدها کارگر را در ایران و سایر کشورهای جهان، در معرض خطر قرار می‌دهد. بسیاری از این کارگران، جان خود را از دست می‌دهند و تعداد زیادی نیز برای همیشه ناقص العضو و از کار افتاده می‌شوند. قوانین حمایتی، به خصوص در کشور ما، به هیچ وجه پاسخگوی این مشکلات که مصداق بارز جنایت علیه نیروی کار است، نبوده**

حفاظت از نیروی کار و ایمنی جان کارگران، وظیفه ای است که بر دوش مسئولان قرار دارد، اما متأسفانه حرص و آرز سرمایه داران و سکوت معنی دار مسئولان در این زمینه، هر روز جان انسان‌های شریف و زحمتکشی را می‌گیرد که جرمی جز فروش نیروی کارشان ندارند.

کانون مدافعان حقوق کارگر بارها هشدار داده است که سود طلبی سرمایه داران، نباید سبب به خطر افتادن جان انسان‌های زحمتکش و بی‌گناه شود. گزارش زیر نشان می‌دهد که بی‌مسئولیتی و سود پرستی، تا چه اندازه جان انسان‌ها را به بازی می‌گیرد و آینده‌ی نیروی کار، این با ارزش ترین سرمایه‌ی جامعه‌ی انسانی را، در معرض خطر قرار می‌دهد و باز هم این امر مهم را ثابت می‌کند که تنها ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، ضامن حفظ ارزش‌های انسانی است.

\*\*\*

از نظر دانش پزشکی و روان پزشکی و قانون کار، شب کاری ممتد، عوارض جسمی - روانی جبران ناپذیری برای نیروی کار به وجود

سیلیس یا آریخته؟  
آمار وحشتناک بود. آگه واقعا در اثر پرتوگیری باشه، تو یه مجموعه که در زمان آزمایش ۲۰ نفر نیروی کارگری دارد، و از بین این ۲۰ نفر هم، ده دوازده نفر جزو نفرات جدید هستند، صحبت از ۲۵ درصد افراد حاضر با احتساب افزایش افراد جدید هست. می‌شه نتیجه گرفت که تقریباً ۱۰۰ درصد نفرات قدیمی دچار بیماری خونی شده‌اند.

بعد از یک برنامه‌ی رست کارگاهی، وقتی که به کارگاه برگشتم، بهم اطلاع دادند که دکتر برای همیشه رفته مالزی. خیلی بی‌معرفتی بود حتا بدون خداحافظی. با رفتن دکتر، هیچ کس دیگر پیگیر هیچ چیز نبود.

تو روزای آخری که در مجموعه کارگاه فعالیت می‌کردم، باز اسماعیل را دیدم! دیگه سفیدی چشماش با رنگ سیاه پوستش تضاد زیادی نداشت. چشمهایش زرد زرد بودند. یه کسبیه دستش بود و داشت زباله‌های محوطه را جمع می‌کرد.

- این چیه؟

- اومدم برا خدمات مهندسی. بهم گفتن که دیگه نمی‌تونم تو معدن کار کنم. دستشون درد نکنه گذاشتم اینجا. دارم محوطه رو تمیز می‌کنم. از این به بعد حسین جامه.

- حسین کیه؟

- برادرمه مهندس. بیست سالشه. تازه زن گرفته.

- ولی تو که شرایط معدن رو می‌دونی؟!

- آره! ولی چه کار کنیم، همیشه که بیکار بمونه، بالاخره زندگی کردن خرج داره!

حسین با یه لیخند که تو تموم صورتش پهن بود رو به روم ایستاده بود. من فقط به سفیدی چشمانش نگاه می‌کردم.

### زیرنویس‌ها:

(۱) کانه‌ی اصلی اورانیوم در معدن

(۲) لباس کارگران در معادن پرتو زا باید مجهز به آلومینیوم باشد تا نسبت به جذب پرتوهای رادیو اکتیو و کاهش میزان پرتوگیری نفرات موثر باشد.

یک لوله‌ی ۴ اینچی است که در محل سرجوش آن یک نوار بسته شده است. یک گام خطا در این سایه روشن‌ها روی لوله‌هایی که در روز هم راه رفتن روی آنها ساده نیست، کافی است تا پای در میان لوله‌هایی که با فاصله‌ی ده سانتی متر از هم قرار دارند و در ارتفاع یک متری هستند، فرو رود تا باعث سقوط و شکستن میچ و ساق پا شود. (خطرات جنبی کار در شب) در هنگام برگشت پرتونگار، به دنبال فیل بیج و TLD (برای تخمین و تعیین میزان پرتوگیری پرتونگار) می‌گشتم که باید روی سینه اش نصب گردد؛ ولی نتوانستم چیزی ببینم. با تعجب پرسیدم فیلم بیج را کجا قرار دادی؟

- به سوی من برگشت کمی گرفته بود. نباید از من اسمی ببری متوجه شدی؟

- آره.

- فیلم بیج را نصب نمی‌کنم. چون امشب شب کاسبی است.

- یعنی چه؟

- به ما اعلام کرده‌اند برای هر سرجوش اضافی که کار انجام دهیم ده هزار تومان فردا به ما نقدا پرداخت می‌کنند.

- مگر شما هر شب چند سرجوش را رادیو گرافی می‌کنید؟  
- ۳۰ سرجوش ۲ اینچی معادل ۶۰ اینچ. ولی من از استادمان در انرژی اتمی شنیدم که با ۱۵ سر ۲ دو اینچی، طبق بررسی‌ها و تحقیقات آنها چنان چه همه‌ی وسایل کار استاندارد و سالم باشند هیچ اتفاق غیرمنتظره‌ای هم نیفتد هر پرتونگار میزان مجاز پرتو را دریافت کرده و بیش از آن خطرناک است و عوارض جبران ناپذیری دارد.  
- پس چرا ۳۰ سرجوش را پرتونگاری می‌کنید؟

- شرکت پرتونگاری کمتر از ۳۰ سرجوش را نمی‌پذیرد و اخراج می‌کند.

- به چه دلیل و طبق چه قانونی پیمانکار فشار کار را دوبرابر کرده است؟  
- این دیگر دست خودشان است و انرژی اتمی هم یک شاهد بی تفاوت است. درحقیقت طبق قانون بی قانونی صورت می‌گیرد.

- پس وضع شما با دوبرابر پرتوگیری بیش از حد چه می‌شود؟

- خب به خاطر همین فیلم بیج را درآورده‌ام. چون در صورتی که انرژی اتمی متوجه شود که من بیش از حد مجاز پرتو دریافت کرده‌ام تا مدت چند ماه استراحت اجباری می‌دهد و پیمانکار بابت این مرخصی‌های

می‌آورد. از این رو در شرایطی که کار، دارای ویژگی است که نباید متوقف گردد، مانند کار حفاری چاه‌های نفت یا به دلیل زمان بندی فشرده ساخت پروژه یا به دلیل ضرورت تولید، می‌باید، ۲۴ ساعته ادامه یابد. مدیریت صنعتی با برنامه ریزی کار در ۳ شیفت چون روزکار، عصر کار و شب کار به این نیاز یا ضرورت پاسخ می‌دهد. در این برنامه ریزی شیفت شب کاری برای افراد ثابت نیست. نیروی کاری که این هفته شب کار شده، هفته‌ی بعد روز کار و هفته‌ی سوم عصرکار و در هفته‌ی چهارم دوباره شب کار می‌شود. بابت کار به شیوه‌ی شیفتی فوق العاده حقوقی بیشتری در نظام قبلی دریافت می‌کردند و اینک هم باید دریافت کنند!! ولی ما در بازار کار کشورمان با کارهای استثنایی مواجه هستیم که می‌بینیم بنیاد آن بر تجاوز بدون حد و مرز به حقوق نیروی کار، آن هم به صورت ددمنشانه‌ای است. در شغل‌هایی خاص که کار باید به صورت شب کاری انجام شود، نوع کار و خطرات جدی در ماهیت اینکارها وجود دارد، که نیروی کار را به صورت همیشگی دچار چالش با وضعیت‌های غیرقابل پیش بینی و استثنایی می‌کند. کارهای پرخطر که علاوه بر عوارض شب کاری‌های مدام و غیرقابل اجتناب آن برای پرتو نگاری، او را در معرض پرتوهای اشعه‌ی گاما قرار می‌دهد. پرتونگاران صنعتی کارشان را در همه‌ی کارگاه‌های پروژه از ساعت ۸ شب شروع می‌کنند و تا ساعت ۵ بامداد ادامه می‌دهند، بدون امکان استفاده از روز تعطیلی. و بدون داشتن یک بیمه خاص که با این کار پرمخاطره هماهنگ باشد. آنها تنها زمانی می‌توانند کار کنند که کارگاه‌ها تعطیل شده باشند و هیچ فردی در کارگاه حضور نداشته باشد. چون امکان پرتوگیری بسیار جدی است و عوارض آن بسیار خطرناک است.

برای روشن شدن ابعاد فاجعه‌ای به نام پرتونگاری و قربانی‌ای به نام پرتونگار به محیط کارگاه در شب برمی‌گردیم تا چند لحظه‌ای هم آنها را همراهی کنیم.

محوطه کارگاه پر از قطعات بریده شده لوله و تیر آهن و میلگرد و دنیایی از لوله‌های جوش شده‌ی بزرگ و کوچک که در کنار هم جای گرفته‌اند. چند پروژکتور که به وسیله‌ی قسمت برق نصب شده که محوطه را روشن می‌کند که نور آنها در میان ضایعات و قطعات کار نشده سایه روشن‌هایی ایجاد می‌کند که خطای دید را بالا می‌برد. کار روی لوله‌ها و راه رفتن روی آنها با توجه به بادهای سردی که از قله‌های برفی شهباز می‌وزد ولرز به تن و جان انسان می‌اندازد، پرخطر و دشوار است. رادیوگراف با چراغ قوه‌ای در دست در میان لوله‌ها در جست و جوی

- هیچ یعنی چه؟

- یعنی وقتی روی یک تاور که ارتفاعی معادل ۴۰ متر دارد آن هم با پله‌های عمودی فقط می‌توانی در کنار چشمه بمانی و پرتو نوش جان کنی آن هم از نوع گامایش.

- هیچ راه گریزی نیست؟

- چرا با جرئتال و بسکت(سبدهای فلزی حمل نفر به طبقات بالا) می‌توان از آن محل دور شد. ولی برای کرایه چنین جرثقیلی ساعتی چندصد هزار تومان باید پرداخت کرد.

او مشغول آماده کردن تجهیزات کار شده بود و من در هم ریخته از این همه بیداد و ستم طبقاتی از این همه چشم فروبستن‌ها به خاطر رضایت سرمایه داران بانک جهانی، افسرده و خشمگین. از او تشکر کردم و راهی خوابگاه مان شدم که در یک کیلومتری آنجا بود.

همه‌ی مسئولان بالای کارفرما و پیمانکاران دست اول و دست دوم که همه‌ی شرکت‌های بزرگ با دستگاه‌های بزرگ بی شمار از جمله جرثقیل‌ها هستند به خوبی می‌دانند که کار پرتونگاری روی برج‌های بلند مانند تاورها چه خطراتی دارد. و خیلی خوب می‌دانند که پرتونگاری در آن موقعیت غیرقابل اجتناب است. ولی برای این نوکیسه‌های پیشانی مهر خورده (البته با ته استکان) جان یک نیروی کار پرتونگاری آنقدر بی ارزش است که آن را با کرایه جرثقیل مقایسه می‌کنند. اگر این پرتونگاران اتحادیه‌ی خودشان را داشتند و در قبال این شرکت‌های پیمانکاری سرمایه داری متحد و یک پارچه مقاومت می‌کردند و حاضر نمی‌شدند خود را برای سود آنها در معرض پرتوهای مرگ بار گاما قرار دهند، سرمایه داران مجبور می‌شدند با آنها طبق موازین قانونی عمل کنند. کسی تا به حال به این سوال پاسخ نداده است که چرا سرمایه داران در همه‌ی شهرهای بزرگ و کوچک سازمان‌های صنفی خود را با دفاتر مربوطه دارند ولی نیروی کار اگر بخواهد سازمان‌های صنفی را که قانون اساسی وجودشان را تایید کرده است بوجود بیاورند باید سر از زندان در آورند؟

پاسخ این سوال کاملاً روشن است. ساختار سرمایه داری آن است که از منافع خود و دیگر سرمایه داران حمایت می‌کند. حذف تدریجی قانون کار هم به همین دلیل است.

### خطر پرتونگاری

اجباری حقوقی پرداخت نمی‌کند ما مجبور هستیم فیلم بچ را برداریم تا کارمان را از دست ندهیم.

- مگر نمی‌دانی چه خطری تو را تهدید می‌کند. ممکن است به قیمت جانت تمام شود.

- ای بابا خدا کریمه.

- مرد حسابی داری خودکشی می‌کنی. بعد می‌گی خدا کریمه؟ مگه با خدا کریمه اشعه گاما خنثی می‌شه؟ چند تا پرتونگار را می‌شناسی که به بازنشستگی رسیده‌اند؟ یا سرطان خون گرفته‌اند و یا عقیم شده‌اند یا توی گور خوابیده‌اند.

- با دل سوزی شما زندگی ما بهتر نمی‌شود. ببین دوست عزیز باید با واقعیت‌ها زندگی کنی، قبول داری؟

- خب

- برای زندگی کردن خانواده به پول احتیاج دارد. پول! بچه ام پیش دبستانی می‌ره اون هم شهریه‌ی ۳۰۰ هزار تومان و پول سرویس رفت و برگشت و هزار زهر مار دیگر. لازم داره و همه اش با پول حل می‌شود. می‌دانی ۳۰۰ هزار تومان یعنی چه؟ یعنی نصف حقوق من. یعنی من هم بگذارم بچه ام مثل این سه میلیون دانش‌آموزی بشه که امسال از تحصیل محروم شده‌اند. (طبق آمارهای رسانه‌ها در ۱۵ آبان ۹۰)

داشت به شدت عصبانی می‌شد و صدایش بلند می‌شد. لذا از او پوزش خواستم و گفتم:

- زیاد وقتت رو نمی‌گیرم. فقط چند سوال باقی مانده. بعد از ۳۰ جوش حد نصاب سرمایه دار چند تا سرجوش میتوانی بزنی؟  
- گاهی اوقات با بدبختی همان ۳۰ تا رو تمام می‌کنم. ولی بعضی وقت‌ها که کار روی زمین است و کار در ارتفاع نیست می‌توانیم ۲ الی ۴ سرجوش اضافی را هم رادیوگرافی کنیم. و گاهی فقط یکی. البته اگر یکی از فیلم‌ها دچار حادثه بشوند، (ری شوت) چیزی به ما نمی‌دهند.  
- علت ری شوت چیست؟

- علت‌های مختلف دارد. ولی اکثراً فیلم‌ها کیفیت ندارند.  
- در ارتفاع با توجه به جا و مکان محدود برای دور شدن از چشمه‌ها چه می‌کنید؟

- هیچ

گردد که در آن صورت در موجود آینده (فرزند پرتونگار) نارسایی‌های ژنتیکی متعدد بروز می‌کند. عواقب این تغییرات ممکن است به صورت سرطان‌های مختلف بروز کند."

در قبال این خطرات بسیار جدی وبرانگیز برای پرتو نگار، بینیم پیشنهاد مسئولان انرژی اتمی به پیمانکاران و صاحبان سرمایه که در ایران در این زمینه سرمایه گذاری کرده‌اند، چیست؟ (۱)

تبصره: با توجه به این نکته که برخی تجهیزات پرتونگاری موجود در کشور با استانداردهای تعیین شده توسط واحد قانونی مطابقت ندارد، استفاده از عبارت "باید" در برخی قسمت‌های این مدرک با هدف تشویق دارندگان چنین تجهیزاتی به ارتقا سیستم‌های موجود است. مسئولان محترم از ذکر کلمه‌ی "باید" پشیمان شده‌اند لذا آن را با "هدف تشویق دارندگان" معنی می‌کنند. چرا؟ تا به پرقبای سرمایه دارانی که با تعدیل ساختاری جزء طیف رانت خواران درآمده‌اند، برنخورد. با هدف تشویق دارندگان، برای ارتقاء سیستم‌های موجود. آیا با این جملات بدون پشتوانه‌ی اجرایی، سرمایه داران را می‌توان وادار کرد تا از سودهایشان کمی بگذرند و ابزارهای فرسوده را رها کنند؟ سرمایه داران در حاشیه تولید هستند و از این رو در معرض پرتو اشعه گاما قرار نمی‌گیرند. همین طور قانون گذاران که چنین احکام بدون پشتوانه‌ی ای را صادر می‌کنند. این پرتونگاران هستند که باید به اعتراف مسئولان انرژی اتمی "با دستگاه‌های غیر استاندارد" دچار حوادث مرگ بار شوند. این وظیفه چه سازمانی است که با قدرت و با نظارتی قاطع سرمایه داران را وادار کند ابزارهای فرسوده را مورد استفاده قرار ندهند؟ یک نمونه‌ی دیگر از درسنامه‌ی ذکر شده رویه ۳۰: "۳-۸-۵-۳ سوانح و پرتوگیری ناشی از سوانح ۳-۸-۵-۱- اگر خرابی تجهیزات، عدم نظارت بر قوانین کار و یا دلایل دیگر که خارج از کنترل پرتونگاران است... منتج به پرتوگیری یک یا تعداد بیشتری از افراد گردد..."

در این درسنامه‌ها مرتب تاکید بر تجهیزات غیراستاندارد شده، با توجه به اینکه شرکت‌های رادیوگرافی برای دریافت چشمه مجبورند به سازمان مربوطه مراجعه کنند. چرا همان گونه که پلیس راهنمایی و رانندگی از خودروها معاینه فنی مطالبه می‌کند، و مدارک سلامت خودرو را صادر می‌کند، برای زمان‌های مشخص ابزار و دستگاه‌های رادیوگرافی رامعاینه فنی نمی‌شوند تا از حوادث مرگ بار پیشگیری شود؟ پرتونگاران تنها به دلیل شب کاری‌های همیشگی باید دارای ساعات کار محدود و اوقات فراغت بیشتری باشند، از بیمه‌هایی بهره مند شوند که با خطرات ناشی از کارشان انطباق داشته باشد. درحالی که آنها از همان بیمه‌ای استفاده می‌کنند که نیروی کار معمولی استفاده می‌کند. در نظام حکومت گذشته مدت زمان کار در شب برای پرتونگاران حداکثر ۴ ساعت بود. مقدار ساعات کاری که با استانداردهای جهانی هماهنگ بود

در درسنامه انتشارات انرژی اتمی ایران برای آموزش رادیوگراف‌ها، فصل ۷، اثر بیولوژیکی پرتوها:

رویه ۱۰۵: "اثرات قطعی: این اثرات معمولا وقتی بروز می‌کنند که پرتوگیری از یک حد آستانه بیشتر باشد. ملتهب شدن پوست، تغییرات خونی، آب مروارید... از اثرات قطعی پرتوها می‌باشند."

رویه ۱۰۶: "اثرات احتمالی: اثراتی هستند که برای بروز آن معمولا آستانه‌ی دوز وجود ندارد. نظیر سرطان‌های مختلف و عوارض سوء بر نسل‌های آینده"

رویه ۱۰۷: "... حتا برخورد یک فتون اشعه گاما نیز ممکن است باعث سرطان گردد... بطور کلی پرتوهابه صورت مستقیم و غیر مستقیم اثر می‌گذارند"

رویه ۱۰۹: "بافت‌های حساس به پرتو عبارتند از: مغز استخوان، سلول‌های جنسی، بافت‌های لنفاوی، مخاط دستگاه گوارش و گلو، اپیدرم پوست و فولیکول‌ها"

رویه ۱۱۰: "اگر یک میلیون سلول تحت تاثیر دوزی معادل ۳ گری قرار گیرد، ۹۰ درصد آنها نابود می‌شوند."

رویه ۱۱۲: "کاهش گلبول‌های سفید از دزهای حدود ۲۵ در صد گری به بالا شروع می‌شود. کم شدن پلاکت‌های خون که در دزهای بالاتر از ۵ درصد گری ممکن است. در دز ۲ گری کاهش فعالیت مغز استخوان و در ۴ تا ۶ گری قطع کامل آن گزارش شده است که به این حالت سندرم خون سازی گفته می‌شود." به زبان ساده سرطان خون. رویه ۱۱۵: " پس از پرتوگیری در حدود ۴ گری علائم زیر مشاهده می‌شود:

الف- پس از چند ساعت سردرد، استفراغ، اسهال، و تب

ب - پس از چند روز جوش‌های کوچک در دهان و گلو کم شدن تدریجی وزن

ج - در دومین هفته بهبودی ظاهری و از بین رفتن علائم ذکر شده... ولی کاهش وزن با دامنه‌های متفاوت ادامه دارد...

د - در سومین هفته علائم قبلی با شدت بیشتر همراه با عقیمی است. در سومین هفته نیز به تدریج وزن کم شود. در طول هفته‌ی چهارم به احتمال قوی خواهد مرد."

رویه ۱۱۶: "در این صورت هم درمان قطعی نیست. (در پیوند مغز استخوان پس از سرطان خون) اثرات تاخیری، اثرات ژنتیکی رویه ۱۱۷: "... این تغییرات در زنجیره‌ی DNA می‌تواند موجب جهش

وضعیتی غیرقابل اجتناب است. استاندارد نبودن گاید تیوپ‌ها عامل اصلی این اشکالات و پرتوگیری پرتونگاران است. پرتوگیری بیش از حد مجاز به صورت خطرناکی او را در معرض عوارض مرگ بار قرار می‌دهد. آیا نیروی کار یک ابزار بی جان است؟ یا وسیله ای یک بار مصرف و دور انداختنی؟؟ آیا این انسان‌ها که با فروش شرافتمندانه‌ی نیروی کارشان به توسعه و تولید صنایع کشور کمک می‌کنند، باید زندگی، جانشان و نسل‌های آینده‌شان را برای سود بیشتر سرمایه‌دارانی قربانی کنند که نمی‌خواهند ابزاری گرانتر ولی استاندارد بخرند و یا ابزار فرسوده‌شان را دور بیندازند؟ آیا پول بیشتری در حساب بانکی سرمایه‌دار، که نقشش در تولید حاشیه‌ای است و با رانت و روابط خاص به امکانات و سرمایه دست یافته، مهمتر از جان یک نیروی کار فنی است؟ انسان زحمت کشی که حداکثر حقوقش با این کار پرچالش حداکثر ماهی ۶۰۰ هزار تومان است. وقتی بیگاری‌هایش همراه با شب کاری‌های دائمی و همیشگی‌اش را محاسبه کنیم حقوق دریافت او یک حداقل حقوق است و نه چیزی بیشتر. آیا بی قانونی در بازار کار صنعتی و عدم نظارت کارآمد بر اجرای قوانین به قیمت نابودی و تحقیر نیروی کار می‌تواند کشور را به توسعه صنعتی و همگامی با جهان پیشرفته برساند؟ هر خرد حتماً ناقصی می‌فهمد که چنین روندی جز ویرانی ساختار جامعه دستاوردی دیگر، نخواهد داشت. با تحقیقات و بررسی‌های علمی متوجه می‌شویم که هشدارها و اعلام خطرها کاملاً سنجیده و به جاست. ولی این به تنهایی کافی است؟ چرا پشتوانه‌ی اجرایی برای کاربردی کردن این پیشنهادات علمی وجود ندارد؟!

آیا این واقعیت پسندیده است که یک نیروی کار فنی (پرتونگار) برای به دست آوردن حداقلی ناچیز که در ساختار مالی سرمایه، چندرغاز است، و آقازده‌ها و کودکانشان آن را حتماً به عنوان پول توجیبی‌شان نمی‌پذیرند، (ده هزار تومان) جسم و جان‌شان را به پرتوهای مرگبار گاما بسپارد؟ ۱۷ آبان ۱۳۹۰

\* تست پرتونگاری از مجموعه تست‌های غیر مخرب، یکی از پرکاربردترین و قدیمی‌ترین روش‌ها، جهت تشخیص عیب‌های نواحی جوش خطوط انتقال نفت و گاز می‌باشد. روش‌های تست غیرمخرب دیگری نیز وجود دارد که از روش‌های مافوق صوت، جریان گردابی یا مغناطیسی، تشخیص ترک یا نفوذ استفاده می‌کنند. پرتونگار باید به وسیله اشعه گاما مرکز جوش بین فلزات را کنترل کند تا میزان عمق جوش و فضای خالی در بین جوش‌ها مشخص شود.

و پرتونگاران بعد از ۲۰ سال کار با حقوق بازنشستگی ۳۰ سال بازنشسته می‌شدند. ولی هم‌اکنون این قوانین که حداقلی بود را رادیوگراف‌ها با قدرت از سیستم بیداد شاهی گرفته بودند. در نظام فعلی با تعدیل ساختاری و با پذیرش برنامه‌های اقتصادی امریکایی صندوق بین‌المللی پول این امتیازات به کلی از دست رفته است. به پیروی از برنامه‌های اقتصادی کلان دولت‌های بعد از تعدیل ساختاری بدون یک نظارت فنی بر ابزار و شیوه‌ی کار پیمانکاران، عملاً همه‌ی قانون را در اختیار سرمایه‌داران قرار داده شده است. ساعات کار شبانه به وسیله‌ی سرمایه‌داران به بیش از ۲ برابر تغییر کرد (از ساعت ۸ شب و گاهی از ۷ تا ۵ بامداد) و بازنشستگی تنها پس از ۳۰ سال امکان پذیر است. استثمار همراه با تهدید به بیکاری، پرتونگاران را در این شرایط کاری پرخطر درهم کوبیده است.

در کشور حدود ۳۲۰ شرکت پرتونگاری به کار اشتغال دارند. این شرکت‌ها اگر چه رقیب هم هستند ولی در مورد مناسباتشان با نیروی کار پرتونگاران، با هم هماهنگ هستند و همکاری نزدیک دارند. این شرکت‌ها پرتونگاران را مجبور می‌کنند مقررات داخلی شرکت‌ها را که برخلاف قوانین کار و هشدارهای انرژی اتمی است، اجرا کنند. در صورتی که یک پرتونگار استعفا دهد، شرکت‌های دیگر به او کار نمی‌دهند تا از شرکت قبلی رضایت نامه بیاورد. در صورتی که پرتونگار از شرکت به جایی شکایت کند، وارد لیست سیاه شرکت‌های رادیوگرافی می‌شود و برای همیشه باید کارش را رها کند. تهدید به بیکاری شرکت‌های رادیوگرافی (پرتونگاری)، نارسایی‌های ناشی از عدم نظارت بر اجرای قوانین کار در شرکت‌های پرتونگاری و حذف تدریجی قوانین کار باعث شده پیمانکاران ۴ ساعت کار در شب پرتونگاران را به ۹ ساعت افزایش دهند. ولی بعد از ۹ ساعت کار بیگاری بدون مزد و بدون اضافه کاری پرتونگار آغاز می‌شود. شرکت‌ها باید برای ظهور و ثبوت فیلم‌های پرتونگاری شده، یک نیروی کار فنی و مجرب استخدام کنند. ولی ایشان از پرتونگار می‌خواهند که پس از ۹ ساعت شب کاری تازه به تاریک خانه برود و به ظهور فیلم‌ها اقدام نماید. برای سرمایه‌دار مسلماً این باصرفه‌تر است. اگر پرتونگار به این بیگاری تن ندهد اخراج می‌شود و به او رضایت نامه ای نمی‌دهند که بتواند جایی دیگر کار به دست آورد. یکی دیگر از تجاوزات بی‌رحمانه‌ی شرکت‌ها به حقوق رادیوگراف‌ها کار کردن با دستگاه‌های فرسوده است. فرسودگی تجهیزات باعث می‌شود تا چشمه در مسیر خود برای رسیدن به سرجوش گیر کند و متوقف شود. در این شرایط پرتونگار برای ادامه کار باید گاید تیوپ یا همان لوله‌های انتقالی چشمه‌ی رادیوگرافی را جدا کند و با کمک انبر بلند مشکل ایجاد شده را حل نماید. پرتوگیری در چنین



## دیار فراموشی شدگان

کانون مدافعان حقوق کارگر- اگر به نقشه ایران نگاه کنید در جنوب شرقی ایران، بندر گواتر در کنار خلیج گواتر و دریای عمان در حدود ۱۲۰ کیلومتری چابهار (۱) قرار دارد. اما به راستی می‌توان آنجا را آخر آخر ایران دانست. اگر بخواهیم مناسبات غیر انسانی سرمایه‌داری و دردها و رنج‌های بیشمار ناشی از آن و همچنین محرومیت‌ها و ظلم‌های منتج از مناسبات ظالمانه‌ی طبقاتی طی هزاران سال حاکم در ایران را به صورت فشرده و در یک جا و خالص ببینیم، بندر گواتر بی شک از دیدنی‌ترین نقاط ایران است.

چهره‌ی کریه و نفرت انگیز فقرا تمام مصائب و آثار زیان بخش و مخربش، همچنین جهل، خرافات، مردسالاری و زن ستیزی، تعصب دینی و... در ابعاد وحشتناک و باورنکردنی تمام هستی و زندگی توده‌های این سرزمین را تحت الشعاع خود قرار داده است. در این منطقه مردم عمدتاً به کار در مزارع پرورش میگو و عمل‌آوری آن، کار در کارگاه‌های کنسرو تن ماهی و بسته بندی گوشت و صیادی و کار روی لنج و حمل کالا و ... مشغول هستند. کارگران مرد بیشتر راغب هستند که در دریا به کار صیادی مشغول باشند. آنها معتقدند سخاوت‌مندی و لطف دریا بسیار بیشتر از کارفرمایان است. افراد غیریومی فکر می‌کنند این دسته از کارگران بلوچ هر وقت تمام پول خود را خرج کردند و هیچ راهی نداشتند و کاملاً مجبور باشند، برای کار مراجعه می‌کنند. شاید در نگاه اول این نوع نگرش بسیار عجیب و درعین حال باورنکردنی باشد، چرا که در این سرزمین فقر و بدبختی مطلق و بیکاری آشکار، اولین نیاز انسان‌ها داشتن کار است. اما

قسمت‌هایی از واقعیت را در خود نهفته دارد؟! از حدود ۴۰۰۰ هکتار زمین آماده‌ی فعالیت پرورش میگو چیزی در حدود حداکثر هزار هکتار آن فعال و در حال بهره‌برداری است. به خاطر شرایط بد آب و هوایی که جزء مناطق گرم ساحلی (شرجی) محسوب می‌شود و همین هزینه‌ی استهلاک دستگاه‌ها را بالا می‌برد و به خاطر فاصله‌ی زیاد با شهرهای بزرگی مانند تهران، شیراز، مشهد، تبریز و اصفهان و... (که هزینه‌ی نیروهای متخصص و حمل و نقل و... بیشتری را بر سرمایه‌داران و شرکت‌ها تحمیل می‌کند) و به رغم امتیازات و امکانات چشم‌گیری که دولت در اختیار آنها گذاشته و همه جور دست آنها را باز گذاشته، با این حال صاحبان سرمایه رغبت و تمایل نسبتاً کمی برای سرمایه‌گذاری از خود نشان می‌دهند.

در هر کدام از مزرعه‌های حدود ۱۲۰ نفر و در مجموع حدود ۲۰۰۰ نفر در این مزارع مشغول به کارند. بیشترشان در روستاهای اطراف زندگی می‌کنند و یا از شهرهای سرباز و دشتیاری و... به آنجا می‌آیند. کارگرانی که در مزارع پرورش میگو به کار مشغولند، به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ی اول کسانی که ۲۴ ساعته در اختیار کارفرما هستند که در طی تمام ساعات شبانه روز و به نوبت و هر چند ساعت متناوباً مشغول به کار و استراحت هستند و بعضاً در کارگاه و مزرعه دارای خوابگاه هستند. دسته‌ی دوم که بیشتر در قسمت عمل‌آوری و سردخانه، به صورت شیفتی مشغول به کار هستند.

به طور میانگین هر دو دسته حدود ۱۲ تا ۱۴ ساعت کار می‌کنند و برای کار خود مبلغی حدود ۲۵۰ هزار تومان در ماه دستمزد دریافت می‌کنند، آن هم با تاخیر و اما و اگر فراوان. نکته‌ی مثبت این کار فصلی که عمدتاً از اردیبهشت شروع و تا اواخر مهر یا آبان ادامه دارد، دو وعده غذای گرمی است که کارفرمایان به آنها می‌دهند. آنها از هیچ نوع بیمه و حمایت‌های قانونی و اجتماعی برخوردار نیستند. فقط درصد بسیار کمی از این کارگران که به نگرانی، تعمیر و نگهداری دستگاه‌ها و تاسیسات می‌پردازند رسمی و بیمه هستند. در قسمت عمل‌آوری و برای پاک کردن میگو کارفرمایان به نیروی کار زنان بیشتر نیاز دارند، زیرا دست‌های ظریف‌تر، دقت بالا در پاک کردن میگو، انگیزه و دلسوزیشان برای مواد غذایی، سبب می‌شود که ضایعات به حداقل برسد (به گفته‌ی کارفرمایان ضایعات کارگران زن هنگام پاک کردن میگو ده درصد کمتر از کارگران مرد است) اما با وجود



زندگی در گوشه‌ای دور هم جمع شده باشند و یکی از آنها غلام باشد، باید همین شخص برای آنها آب و غذا بیاورد و... این زحمتکش‌ها برای تمام کارهای شخصی آنها را نیز به دوش می‌کشند، البته بدون هیچ دستمزد و غر زدن و اعتراضی!!

زنان و کودکان آنها نیز دچار همین سرنوشت هستند. البته زنان و مردان سیه چرده با کمترین تعصبی دوشادوش همدیگر کار می‌کنند، با سخت‌ترین و بیشترین شدت ممکنه و بلاوقفه. کارفرمایان عاشق اینها هستند و مدام تکرار می‌کنند که چون از نژاد ایرانی نیستند (و از این دست مزخرفات) ببینید چگونه کار می‌کنند؟ و صد البته با دستمزد کمتر و امکانات کاری و زیستی حداقل و در نهایت ستمگری بیش‌مانه‌ی بیشتر!!

اما در کنار این خیل عظیم محنت‌دیدگان، کسانی هستند که دارای چند لنج هستند و به حمل و نقل بار و مسافرو صیادی مشغول هستند. کسانی که دارای چندین تویوتا لنکروز هستند، عده‌ی کاملاً مشخصی را که عمدتاً از همین کارگران فصلی هستند، استخدام می‌کنند و از آنان در حمل قاچاق استفاده می‌کنند: بنزین و گازوئیل و بعضی مواد غذایی و دارویی و... از ایران به پاکستان و برنج، سیگار، پارچه و بعضی از میوه‌ها مثل انبه و موز و نارنگی .. و به خصوص حمل مسافران پاکستان به ایران. درآمد قاچاق انسان برای قاچاقچیان انسان در ایران و همچنین پلیس فاسد پاکستان بسیار قابل توجه و غیر قابل چشم‌پوشی است. با اینکه در منطقه بیکاری از آمار بالایی برخوردار است اما کارگران مهاجر پاکستانی و بنگلادشی با پیش پرداخت‌های بسیار زیاد و سنگین برای کار به چابهار، بندرعباس، بوشهر، تهران و کرج می‌آیند. زیرا در کشور خودشان روزی حداکثر دو دلار و در ایران چیزی بین ۷ تا ده دلار درآمد دارند که نصف آن را برای مدت‌ها به جیب قاچاقچیان می‌ریزند و اگر هم بخت یار آنها باشد و سر از اروپا و امارات و قطر در آورند که نشان در روغن است!!

سرمایه‌داران آن منطقه معمولاً جزء ریش‌سفیدان و یا از حامیان اصلی آنجا نیز هستند و در بسیاری از امور و مسایل برای خود حق کامل حاکمیت قائل بوده و با توجه به پول و نفوذ کلان خود خدایی می‌کنند. همانند سایر هم طبقه‌ای‌های خود در سراسر جهان و با حمایت آشکار و پنهان دولت‌مردان و مسوولین دست‌اندرکاران محلی و منطقه‌ای و سراسری مروج انواع و اقسام خرافات و جهل و عبودیت بوده و هستند.

فقر و بیکاری و نداری دائمی، خود کارگران مرد مانع از کار کردن زنان و دختران‌شان می‌شوند.

زنان کارگری که در کارگاه‌های کنسرو سازی و سالن‌های عمل آوری و یا بسته بندی گوشت (۲) مشغول به کار هستند، این نیاز کارفرمایان را درک کرده و به ارزش نیروی کار خود واقفند و همچنین آگاهی و اطلاعات بیشتری از قوانین کار و حداقل دستمزد و سایر حقوق ... خود دارند، برای کار حدود ۱۲ ساعته حداقل دستمزد قانون کار و بعضاً پول اضافه بابت اضافه کاری و... را مطالبه می‌کنند و بخش قابل توجهی از آن را هم دریافت می‌کنند. اما با این حال پس از پایان فصل کار، از هیچ نوع بیمه اجتماعی و بیمه بیکاری و... برخوردار نیستند مگر در مواردی استثنایی مثل کار دائمی در کنسروسازی.

مقامات فرمانداری و دستگاه قضایی و اداره‌ی کار به هیچ وجه به شکایت‌ها و اعتراضات پاسخ مناسب نمی‌دهند و در مقابل هر گونه اعتراض و ناراضی‌تی و ناراحتی فقط به یک پاسخ کلیشه‌ای اکتفا می‌کنند: "فقط ساکت باشید و کار کنید. کاری نکنید که سرمایه‌داران و شرکت‌ها از اینجا فرار کنند. بگذارید چرخ اقتصاد این منطقه بچرخد. بلکه از فقر و محرومیت و قاچاق کاسته شود!!؟؟" با این برخوردها آنها می‌توانند خود را مدیرانی دلسوز و موفق نشان دهند. با آمارسازی و خودنمایی این چنینی رتبه و پاداش بیشتری بگیرند. در بین کارگران زن و مرد این ناحیه کسانی وجود دارند که بومیان منطقه آنها را "غلام" می‌خوانند که حدود ده درصد زحمتکش‌ها و سکنه را شامل می‌شوند. این زحمتکش‌ها سیاهپوست کسانی هستند که در زمان استعمار و در دوران شاه عباس صفوی، از آفریقا به خصوص از زنگبار به اینجا آورده شده‌اند. پرتغالی‌ها هنگام رفتن به هند و... برای انجام کارهای شخصی و همچنین کار بر روی کشتی‌ها بردگانی همراه می‌آوردند. برخی از آنها به مرور زمان در اینجا ساکن شده و تشکیل خانواده داده و زندگی می‌کنند. اغلب اینها بسیار سخت‌کوش، قوی، هیکل، صبور و پرتلاقت هستند. تمام کارهای سخت، زیان‌آور، طاقت فرسا و کار بر روی کشتی و حمل بار و... بر عهده‌ی اینهاست. هنوز که هنوز است به اینها به چشم برده و غلام نگاه می‌کنند و تحت شدیدترین تحقیرها و ستم‌ها هستند. آنها به صورت جماعتی بسته در جوامعی کنار هم زندگی می‌کنند و کسی از قوم و طایفه‌های گوناگون بلوچ با اینها ازدواج نمی‌کند. اگر به عنوان مثال ۵ کارگر خسته از کار و

عدم آگاهی و آموزش کودکان زنان به راستی جهنمی ساخته که قابل وصف نیست!

اگر تعدادی از کارگران مرد در جاهایی که کار می‌کنند امکان استفاده از نوعی مواد غذایی را دارند در مقابل زنان و کودکان تقریباً همیشه محروم و گرسنه هستند. به خاطر عدم استفاده از وسایل پیشگیری و زادوولدهای زاید خانواده‌های پرجمعیت مشکلات عدیده‌ای دارند. زنان به خاطر ازدواج در سنین پایین و زایمان‌های مکرر و با فاصله‌ی کم آثار بیماری و سوء تغذیه و... به خوبی در چهره‌شان آشکار است. کودکان زیادی نیز در کوچکی جان خود را از دست می‌دهند. با این حال اگر امکانی باشد و شیری فراهم، ماست و خرما و نان بیشترین قسمت غذایی آنها را تشکیل می‌دهد. از گوشت و مرغ و سبزیجات و میوه‌ها خبری نیست. بیشتر کودکان به جز موز و ابنه نارنگی و چند میوه‌ی دیگر حتا اسم خیلی از میوه‌ها را نمی‌دانند و آنها را نمی‌شناسند. تنها نکته‌ی مثبت در تغذیه آنها استفاده از ماهی و مواد غذایی دریایی است که همین مساله باعث شده که آنها بتوانند به زندگی خود ادامه دهند. این مردم فاقد امکانات اولیه بهداشتی و درمانی در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که خود جلوه‌ی کامل دیگری از مسکنت و فلاکت کم نظیر تحمیلی به آنهاست. خانه‌های کپر با حدود ۳۰ متر مربع مساحت که تمام اعضای خانواده را در خود جای می‌دهد. البته خانه‌هایی از نوع آجر و بلوک سیمانی به میزان بسیار کمتری هم وجود دارد اما بیشتر خانه‌ها از به اصطلاح سیاه چادر و با حصیر و برگ‌های درخت خرما ساخته شده است که علاوه بر نقش خنک‌کنندگی، حمل و ساخت نسبتاً سریع و آسان آن به هر حال سرپناهی بومی و به قدمت تاریخ منطقه را برای ساکنانش به ارمغان می‌آورد. کپر‌ها عمدتاً فاقد آشپزخانه توالت و غیره است و در نزدیکی محل استقرار کپر‌ها این امور انجام می‌شود. تمام دار و ندار آنها در همین سی یا ۴۰ متر قرار دارد. بعضی از آنها از لوازم الکترونیکی هم استفاده می‌کنند. بیشترشان از دستگاه رادیو، ضبط صوت و یا سی دی استفاده می‌کنند. اغلب مواقع فیلم و موزیک‌های هندی پاکستانی برایشان جذابیت بیشتری دارد. تلفن یا نیست یا باید به دفتر تلفنی در روستای دیگر رفت. مردم برای سوخت از کپسول گاز استفاده می‌کنند که به قیمت نسبتاً زیاد به آنها عرضه می‌شود تا حدودی از این بابت هم در مضیقه هستند. مردم این دیار به ناشادترین شکل ممکن و تقریباً بدون هیچ گونه تفریح و دلخوشی روزگار می‌گذرانند.

ستمگری بر زنان و کودکان، زن ستیزی و قوم و قبیله‌گرایی را تثبیت و تحکیم می‌کنند. عمدتاً با علمای مذهبی سنی رابطه‌ی بسیار نزدیک و تنگاتنگی دارند. دارای همسران متعدد بوده و در زاهدان و چابهار، ایرانشهر (حتا شایع است که در جردن تهران) از ویلا و اتوموبیل‌های لوکس و خانه و زندگی و بریز و به‌پاش‌های غیر قابل‌وصفی برخوردارند. نیم نگاهی هم به شرایط زیستی، فرهنگی و اجتماعی انسان‌های دردمندی داشته باشیم که به نظر می‌آید در دایره تسلسل فقر و نکبت و بیماری و... دست و پا می‌زنند. و ظاهراً هیچ راهکار و علایجی برای دردهای بی‌درمان خود ندارند.

هر تازه‌واردی به این منطقه (حتا پس از چند ثانیه) به راحتی می‌فهمد که بهداشت و درمان و سلامت در حد صفر است. بر اثر انباشت فقر طی سال‌ها و سوءتغذیه‌ی گسترده، مردم لاغر و نحیف این منطقه بیشترین بیماری‌ها، دردها و مشکلات این چینی را با خود حمل می‌کنند. تقریباً طول عمر از متوسط سطح کشور پایین‌تر است و چهره‌ی آفتاب سوخته و درهم‌شکسته‌ی آنها سن‌شان را بسیار بیشتر از سن واقعی نشان می‌دهد. در این منطقه آب لوله‌کشی و بهداشتی درست و حسابی وجود ندارد. از حمام و توالت و دستشویی واقعا خبری نیست. به خاطر نوع خاک آب باران و سیل به صورت ماندگار و ثابت جمع می‌شود و از همین آب‌ها برای رفع نیازهای گوناگون خوراکی و بهداشتی به صورت تانکری و غیره استفاده می‌شود. بعد از طرح حذف یارانه‌ها قیمت یک تانکر آب که قبلاً ۵۰۰۰ تومان بود به ده هزار تومان رسیده است. به دلیل عدم آموزش و فقر گسترده مردم معمولاً از وسایل شست و شو و... کاملاً محروم هستند. در محیط باز قضای حاجت می‌کنند و بسیاری از آنها زندگی کاملاً نزدیکی با بعضی حیوانات دارند. این آب‌ها مولد پشه و بیماری سالک هستند. بیماری‌های پوستی، تراخم، اسهال و اسهال خونی و مالاریا بیداد می‌کند. وجود همیشگی طوفان و گرد و غبار موجب بیماری‌های تنفسی شده و همانطور که قبلاً گفته شد به خاطر سوءتغذیه در مقابل بیماری مختلف به خصوص سل بسیار ضعیف هستند. اخیراً به لیست بیماری‌ها، ایدز و بعضی از بیماری‌های مقاربتی و واگیردار هم اضافه و آشکار شده است. تقریباً هیچ کنترل، آمار و راه حلی در این رابطه وجود ندارد. درمانگاه‌های موجود یا دکتر ندارند و یا بیشتر مواقع دکتری دارند که زبان مردم محلی را نمی‌داند. مردمی که پول دوا و دکتر ندارند، مسئولینی که برای انجام وظایف خود هیچ اهمیتی نمی‌دهند و از موضع طلبکارانه و تحقیرآمیز و برای از سر باز کردن خود با مسایل مردم برخورد می‌کنند، فاصله زیاد مراکز بهداشتی نسبتاً بهتر و

هم‌صدا و هم‌دل با پاکستانی‌ها امثالهم می‌دانند. ایران ویرانی بودن در ذهن و روان خیلی از آنها کارکرد خاص و روشنی ندارد و با توجه به مراودات گسترده با پاکستان خیلی بیشتر از آن طرف تاثیر می‌پذیرند. بیشتر افراد مذهبی آنجا سنی بوده و پافشاری بسیار زیادی برای اعمال و مناسک مذهبی دارند. بعضی از کودکان که تعدادشان کم نیست در مکتب‌خانه‌هایی از نوع قدیمی و با ملایان و نوع مخصوصی مولویها و مفتیان به فراگیری و روخوانی قران و تعلیمات دینی می‌پردازند. بندر گواتر در منطقه حفاظت شده (۳) گاندو قرار دارد. اما شما هیچ شکل زیست محیطی و فعال در آنجا نمی‌بینید. تمام هم و غم نیروهای دولتی نیز حفظ سکون و وضعیت موجود و ارائه حرف‌های بدون پشتوانه و توخالی و دروغ‌های تهوع آمیز و آمارسازی است. آری اینجا هم ایران است. به قول بعضی‌ها سرزمین گل و بلبل و شعر و فرهنگ و معنویت!! و بندر گواتر و حومه‌اش هم بخشی از آن. ولیکن ما فعلا به جز خارزاری جان‌گداز و تیره و تار چیزی در آن نمی‌بینیم. چه آن زمان که محمدرضا پهلوی می‌خواست ما را به تهران بزرگ رهنمون سازد، چه پس از انقلاب شکوهمند اسلامی. آیا روزی خواهد رسید که این مردم از یک زندگی ساده‌ی انسانی برخوردار شوند؟ به امید آن روز.

### زیر نویسی

**چابهار/ چاه‌بهار:** شهرستان چابهار، به مرکزیت شهر چابهار، در جنوب استان سیستان و بلوچستان قرار دارد. این شهرستان مشتمل است بر سه بخش به نامهای مرکزی، دشتیاری و پلان، و دو شهر به نامهای نگور و چابهار. این شهرستان از شمال به شهرستانهای نیک‌شهر و راسک و از مغرب به شهرستان کنارک \* محدود می‌شود، از مشرق با پاکستان مرز مشترک دارد و دریای عمان در جنوب آن واقع است.

میانگین حداکثر دمای مطلق آن حدود ۳۶°، میانگین حداقل آن حدود ۱۶٫۵ (سازمان هواشناسی کشور، ص ۱۶۹)، میانگین بارش سالانه آن حدود ۹۰ میلی‌متر، و میانگین رطوبت آن، حدود ۶۸٪ و در تابستانها حدود ۹۰٪ است (همان، ص ۱۷۱). خلیج چابهار. کوچک نعلی شکل در شمال دریای عمان و جنوب استان سیستان و بلوچستان قرار دارد.

خلیج چابهار از مشرق و شمال شرقی به شهرستان چابهار و از شمال غربی و مغرب به شهرستان کنارک محدود می‌شود. عرض دهانه آن حدود پانزده کیلومتر، فاصله شمال تا جنوب آن حدود بیست کیلومتر و فاصله مشرق تا مغرب آن میان بیست تا ۲۵ کیلومتر است. ژرفای آب در دهانه خلیج ۱۴٫۵ متر است و به دلیل عمق کم آب در نزدیکی ساحل، کشتیهای بزرگ در حدود ۱٫۵ کیلومتری بندر چابهار، در عمق حدود

اغلب اوقات آنها را بسیار گرفته و در خود می‌بینید. تریاک و سایر مواد مخدر در سطح عمومی مصرف گسترده‌ای دارد. اما اهالی از گیاهی به نام "پام پراگ" نیز استفاده می‌کنند. این ماده را بسته‌ای حدود ۵۰ تومان می‌خرند و تقریباً روزانه ده الی ۱۵ عدد بار آنرا می‌جویند و حتا به کودکان خود (از ده سالگی) می‌دهند و معتقدند که نه تنها بی ضرر است بلکه باعث نوعی راحتی و آرامش هم می‌شود! ماده‌ی دیگری به نام "خودتکا" مصرف می‌کنند که با آب و بزاق دهان مخلوط می‌شود و آن را برای مدتی در دهان خود نگه می‌دارند و باعث نوعی نشنگی می‌شود. این ماده را حدود ۱۵۰۰ تومان می‌خرند. بیشتر مردان از آن استفاده می‌کنند.

بیشتر اوقات می‌توانید مردان را در حالی ببینید که پارچه‌ای چند منظوره را به دور خود پیچیده و در حالت خاصی چمباتمه زده ساعت‌ها بدون تکان نشسته‌اند. به نظر می‌آید که از یک طرف این سکون و سکوت و رخوت وحشتناک حاکم بر تمامی لحظات زندگی به معنی تسلیم‌شدگی محض باشد و یا شاید به دنبال تفکری، راهی برای نجات و خلاصی از این وضعیت دردناک. به هر حال هر وقت که آنها را به این حال می‌بینید به نظر می‌رسد که گویا زمان در این گوشه کاملاً متوقف شده است. این موضوع بسیار ناخوشایندی است که انسانی را غرق در این همه محنت و رنج ببینیم.

آموزش و پرورش کودکان نیز هیچ تفاوت اصولی با سایر امور و مسایل منطقه ندارد. قاعدتا مردمی تا این حد فقیر دغدغه‌ی اصلی‌شان نباید درس و مدرسه و فرهنگ باشد. نزدیک‌ترین مدرسه در روستای "بریز" با خود گواتر در حدود چهل کیلومتر فاصله دارد. بچه‌ها در همین مدرسه‌های ابتدایی و بعضاً کپری و در عین حال چند کلاسه و دختر و پسر کنار هم (!!) درس می‌خوانند. سطح نازل آموزش کیفیت درس‌ها آن هم با زبان غیر بلوچی، بدون هیچ گونه وسایل آموزشی و کمک آموزشی خود یک مصیبت وحشتناک است. بدین خاطر و به دلیل محدودیت‌های فراوان مالی ترک تحصیل و عدم احساس نیاز واقعی به آموزش برای پیشرفت در تمام امور زندگی بخصوص برای دختران خود حدیث مفصلی است از این مجمل. برای دوره‌های راهنمایی و دبیرستان باید به چابهار یا کنارک بروند. اگر بخواهند و یا از لحاظ مالی بتوانند هیچ کتابخانه‌ی فعالی وجود ندارد اگر هم باشد، معمولاً غیرقابل استفاده است. زیرا کودکان و نوجوان آن منطقه فارسی بلد نیستند و بیشتر خود را

این توجیحات نمی‌تواند ذره‌ای به توهم مردم دامن زند. نگاهی گذرا بر خصوصی‌سازی شرکت واحد، آن هم از طریق گزارشاتی که در روزنامه‌های رسمی کشور مانند "ایران" منتشر شده و همچنین سخنان رانندگان و مسئولان، گویای بسیاری چیزهاست.

\*\*\*

خصوصی‌سازی اتوبوس‌رانی تهران (۱) درست هنگامی جدیت یافت که ماجراهای سندیکای شرکت واحد به معضلی جدی برای "مسوولان" بدل شده بود. شهردار تهران که سازمان اتوبوس‌رانی را به عنوان زیر مجموعه‌ای از دستگاه اجرایی خود، تحت اختیار دارد، یک‌بار که در اوج اعتراضات طرف‌داران سندیکا، میزبان رانندگان و پرسنل شرکت واحد و اعضای سندیکا بود، با ژستی مصلحانه قول داد که به زودی مشکل سندیکا را حل خواهد کرد. شاید در آن موقع، تنها تعبیر ممکن برای این وعده‌ی دوستانه، از میان برداشته شدن موانع پیش روی فعالیت علنی سندیکای شرکت واحد و حل مشکلات عاجل رانندگان و پرسنل شرکت واحد بود. اما راه حل شهردار، سرعت بخشیدن به خصوصی‌سازی شرکت واحد بود. در این "راه حل" رانندگان به تدریج به خرده‌مالکانی تبدیل شدند که بخش زیادی از سرمایه و "ابزار معیشتی" آنها، در قالب وام و بدهی است. پس دیگر هیچ‌گاه به این وسوسه دچار نمی‌شوند که در طول روز، چراغ‌هاشان را روشن نگه دارند و یا موتور اتوبوس‌هایشان را خاموش کنند. به این ترتیب، سندیکای کارگران شرکت واحد درست در مقطعی که می‌توانست از فضای حمایت‌های عمومی حاصل از مبارزات خود، برای رشد و بالندگی‌اش بهره‌مند شود، از همراهی نیروها و اعضای بالقوه‌اش محروم ماند.

پدیده‌ی خصوصی‌سازی حمل‌ونقل عمومی، به لحاظ نقض حقوق شهروندی و تأثیرات مخرب آن در زندگی اقتصادی روزمره‌ی اقشار زحمت‌کش و مزدبگیران شهری نیز قابل تامل است. یکی از وظایف و نقش‌های اساسی دولت‌ها در قرن گذشته، ارائه خدمات عمومی به شهروندان (شامل آموزش، بهداشت و درمان، حمل‌ونقل عمومی و ...) بود، اما شاهد هستیم هر روزه در نقاط گوناگون دنیا، دولت‌ها از زیر بار این مسئولیت شانه خالی می‌کنند؛ دولت‌هایی که ادعای ایجاد فرصت‌های اجتماعی برابر برای همه‌ی طبقات و اقشار جامعه را داشته و دارند. ارائه‌ی چنین خدماتی به ویژه برای طبقات محروم و به لحاظ اقتصادی فرودست جامعه، شامل کارگران و مزدبگیران و زحمت‌کشان،

هفت متری، لنگر می‌اندازند (کیهان، ص ۱۱۲؛ شاه حسینی، ص ۱۸). شهرستان چابهار از راه دریا با کشورهای واقع در کرانه‌های دریای عمان و خلیج فارس ارتباط دارد. راه زمینی بندر چابهار - راسک از شهرستان چابهار می‌گذرد. همچنین شهرهای این شهرستان با راه اصلی (زمینی) و از طریق بندر چابهار - پیشین، به شهرهای پاکستان مرتبط می‌شوند. بندر گواتر از طریق شهر نگور با راه اصلی بندر چابهار - راسک ارتباط می‌یابد. بیشتر مردم چابهار بلوچ‌اند. برخی طوایف مستقل آن عبارت‌اند از: جدگال، هوت، جت \*، گمشادزهی، احمدزهی، شیری، بلوچ شهبیکانی و بلوچ هنزم (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۸ ش، ص ۹۰-۹۱). بیشتر اهالی شهرستان عمدتاً سنی حنفی و بقیه شیعه دوازده امامی‌اند. زبان آنان عمدتاً بلوچی است و به فارسی هم صحبت می‌کنند

در آن منطقه مردم عمدتاً دارای یک یا دو گاو و چند تایی بز هستند و دامپروری گسترده و صنعتی وجود ندارد. ولی دام زنده یا گوشت گرم از پاکستان آورده شده و بعد از بسته‌بندی و نگهداری در سردخانه به جاهای دیگر فرستاده می‌شود. طبق تعریف منطقه‌ی حفاظت شده که محدوده‌ی آن منابع طبیعی اعم از جنگل، مراتع، دشت و آب و کوهستان اطلاق می‌شود که از لحاظ ضرورت حفظ تکثیر نسل جانوران وحشی و یا حفظ احیا گیاهان وضع طبیعی آن دارای اهمیت خاصی است و تحت حفاظت قرار گیرد.



## خوان گسترده خصوصی سازی حمل و نقل عمومی در

### شهرها و رانندگانی که قسط آن را می‌دهند

**کانون مدافعان حقوق کارگر - پنج سالی است که سر و کله‌ی اتوبوس‌های ریالی (خصوصی شده) در خیابان‌های شهر تهران پیدا شده است. در آن روزها، بحث اتوبوس‌های ریالی یا بلیطی داغ و تازه بود و مسافران در هر خط می‌توانستند هر دو نوع اتوبوس را ببینند. این نوید داده شده بود که ناوگان اتوبوس‌رانی، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت، با خصوصی شدن بهبود پیدا می‌کند. اما اکنون خصوصی‌سازی اتوبوس‌رانی مانند سایر خصوصی‌سازی‌ها در ایران، دیگر مقوله‌ی تازه‌ای نیست و در این مدت، بسیاری از مردم از نزدیک با تبعات آن درگیر شده‌اند.**

در تمام این سال‌ها، کارشناسان، این خصوصی‌سازها را با توجیحات اقتصادی و با الفاظ زیبا به خورد مردم داده‌اند، اما تأثیر آنها در زندگی مردم، فقط اخراج‌ها، بیکاری‌ها و نا امنی شغلی و فشارهای مختلف بوده که زندگی را بر مردم تنگ‌تر کرده است. اکنون دیگر به نظر می‌رسد

- "رانندگان زیادی را سراغ دارم که زندگی خانوادگی یا اقتصادی آنها به خاطر این مسائل نابود شده است، برخی از آنها کارتن خواب شده‌اند، عده‌ای به اعتیاد روی آورده‌اند و تعداد زیادی هم اکنون بیکار هستند و از همسر خود جدا شده‌اند."

این حرف‌های معاون یکی از شرکت‌های خصوصی اتوبوسرانی است که عذاب وجدان و ابهام در عملکرد شرکت‌ها و نیز رعایت نشدن عدالت در حق رانندگان را، دلیل استعفای خود از شرکت متبوعش اعلام کرد. نامش مسعود بیک محمدی است. او مدت‌ها معاون بهره برداری یک شرکت خصوصی اتوبوسرانی بوده و با چندین شرکت دیگر نیز همکاری داشته است.

یکی از رانندگان در پاسخ به این سوال که چگونه به استقبال خصوصی‌سازی شرکت واحد رفتید، چنین می‌گوید: - "من یکی از رانندگان رسمی شرکت واحد بودم و آقای بافنده، مدیر شرکت واحد، طی سخنرانی که کردند، گفتند می‌خواهیم راننده استخدام کنیم و بخش خصوصی را راه‌اندازی کنیم، وعده‌ها و امیدهای زیادی دادند از جمله اینکه امکانات خواهند داد. در ضمن، مصوبه هیئت وزیران را نشان دادند و گفتند این (خصوصی سازی) به نفع راننده‌ها است و ما، یعنی راننده‌ها، باور کردیم و فکر کردیم دروغ نمی‌گویند. طبق مصوبه هیات وزیران در سال ۸۵ اتوبوس‌ها به درخواست‌کننده‌ها با شرایط خاصی واگذار می‌شد. ۸۲.۵ درصد از مبلغ قیمت اتوبوس را دولت پرداخت می‌کرد و ۱۷.۵ درصد مابقی، از راننده‌ها طی قسط و شرایط خاصی دریافت می‌شد. در سال ۸۵ قیمت این اتوبوس‌ها بین ۵۰ تا ۵۵ میلیون تومان بود و ۱۷.۵ درصد آن، حدود ده میلیون تومان می‌شد. قرار بود بعد از هفت سال، اتوبوس به اسم راننده شود. در حالی که تا به حال، بیش از ۵۰ میلیون تومان از ما راننده‌ها گرفتند، اما ما هنوز صاحب هیچی نیستیم. به ما یک دفترچه لیزینگ دادند که به اسم شرکت (...) است و ما قسط‌ها را پرداخت کردیم، در ضمن کارت و شناسنامه اتوبوس هم به اسم شرکت هست و هیچ سند و مدرکی نداریم که قسط دادیم... در ضمن، به عنوان کمکی از محل یارانه‌ها، باید بتوانیم از خدمات شرکت واحد استفاده کنیم. چون در ابتدا آقای بافنده گفته بود سالیانه شش حلقه لاستیک به ما می‌دهند و دو عدد باطری، در ضمن بیمه تامین اجتماعی شما هم لطمه نمی‌خورد. اما وقتی اتوبوس‌ها را گرفتیم و

اهمیتی حیاتی دارد. به عنوان مثال یک خانواده‌ی کارگری با درآمد ناچیز ماهانه (۳۳۰ هزار تومان در ماه) هم باید بتواند حداقلی از شرایط لازم برای تحصیل و معاش فرزندان‌اش را فراهم کند تا به لحاظ حیات و بقای ظاهری، دچار فروپاشی نشود. اما با گسترش خصوصی‌سازی‌ها و حذف یارانه‌ها، آزاد سازی قیمت‌ها و اجرای مو به موی برنامه‌های پیشنهادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، می‌توان تصور کرد که در آینده‌ی نزدیک، نموده‌های فاصله‌ی طبقاتی را بسیار حادتر و عریان‌تر از وضعیت کنونی آن مشاهده خواهیم کرد و طبعاً با بالا رفتن سطح نا امنی اقتصادی و کاهش ثبات مالی خانواده‌ها، باید در انتظار سطح بالاتری از بی‌سوادی عمومی و خشونت‌ها و بزه‌کاری‌ها و نا امنی اجتماعی باشیم، موجی که از هم اکنون، کم و بیش شاهد آن هستیم.

آنچه در توجیهات رسمی خصوصی‌سازی اتوبوسرانی تهران بر آن تاکید می‌شد، تاثیر جدی این طرح در بهبود سیستم حمل‌ونقل عمومی و کاهش استفاده از خودروهای شخصی و لذا سهم موثر آن در حل معضل ترافیک و آلودگی هوای پایتخت بود. در حالی که کارشناسان مستقل، گسترش و بهبود سیستم حمل‌ونقل عمومی را ضرورتی فوری برای رفع این معضل معرفی می‌کنند، نهاد دولت و به طور خاص شهرداری تهران، از این نمد کلاهی برای خود درست کرده‌اند و با شگردهایی "کارشناسانه" (ولی فاقد پشتوانه‌ی منطقی)، بهبود سیستم حمل‌ونقل عمومی را با خصوصی‌سازی آن پیوند زده‌اند. به این ترتیب، با واگذاری اتوبوسرانی به بخش خصوصی، تحت لوای شعار بهبود حمل‌ونقل عمومی، ضمن کاهش هزینه‌های خود و حتی ایجاد درآمدی برای خود، شاخ‌های غول در حال بیدار شدن سندیکای شرکت واحد را هم شکستند تا رفتار آن، سایر غول‌های خفته را بیدار نکند. بارها و بارها پای درد دل مسافران نشسته‌ایم و شاهد بوده‌ایم که خصوصی‌سازی حمل و نقل، به همراه سایر خصوصی‌سازی‌ها، چه بر سر زندگی‌شان آورده است. این بار می‌خواهیم پای صحبت رانندگانی بنشینیم که پنج سال قبل، با هزاران امید و آرزو، خود را باز خرید کردند و فکر می‌کردند که صاحب اتوبوسی شده‌اند که می‌توانند خود، درآمدش را تصاحب کنند و به این طریق، سر و سامانی به زندگی بخور و نمیر حقوق‌گیری شرکت واحد بدهند. ببینیم که در این پنج سال، چه به سرشان آمده است؟

به بخش خصوصی مراجعه کردیم، نه لاستیکی، نه باطری و نه هیچ‌گونه خدماتی ندادند. طبق مصوبه هیات وزیران، شرکت واحد موظف است به ما خدمات رایگان بدهد، ولی هیچ خدماتی ندادند. هرچه ما مراجعه و درخواست و اعتراض کردیم، هیچ‌کس به ما جواب روشنی نداد. ما می‌دانیم این خدمات و کمک‌ها، از محل یارانه‌ها است و مدرک هم داریم که دولت، دستور پرداخت داده، اما نمی‌دانیم که شهرداری نمی‌دهد یا شرکت واحد یا شرکت‌های خصوصی؟ این ماشین‌ها خیلی برای دولت خرج داشت و آنها را دادند به ما و سالیانه کلی خرج روی دست ما می‌گذارد. ما طبق مصوبه، به ازای خدماتی که شرکت به ما می‌دهد، باید ماهانه تا سقف مشخصی، مثلاً سی هزار تومان شارژ پرداخت کنیم که اجباری است. اما الان نه تنها شرکت به ما خدمات نمی‌دهد، بلکه از ما ماهانه بین ۱۰۰ تا ۲۲۵ هزار تومان شارژ غیر قانونی و اجباری می‌گیرند. از طرف دیگر، دولت بیمه تامین اجتماعی ما را پرداخت می‌کند، در ابتدا ما ۹۲ هزار تومان به شرکت پرداخت می‌کردیم و با اعتراض ما، الان حدود ۶۵ هزار تومان پرداخت می‌کنیم، در حالی که ما باید ۳۵ هزار تومان پرداخت کنیم. مهم‌تر از همه، خیلی از ما در سال‌های آخر و نزدیک بازنشستگی هستیم و بعد از این همه سال، برای بیمه، حداقل دستمزد را رد کردند. در حالی که آقای بافنده ابتدا به ما گفته بود بیمه ما آسیب نمی‌بیند و این دروغ از آب در آمد. ما دفترچه لیزینگی داریم که به اسم شرکت است و ما اقساط آن را پرداخت می‌کنیم. این آقایان صاحب شرکت، خودشان از موسسه اعتباری دو میلیارد تومان وام گرفتند و اقساط را از ما می‌گیرند. صاحبان شرکت‌ها را ما می‌شناسیم، از وابستگان و خویشان مدیران شرکت واحد هستند و ما می‌دانیم خلاف مصوبه هیات وزیران آمده‌اند و اتوبوس‌ها را گرفته‌اند. بعضی‌ها اصلاً شرایط مالی خوبی نداشتند و همیشه هشت‌شان گرو نه‌شان بود، ولی الان با پول‌های راننده‌ها میلیارد شدند. در مصوبه هیات دولت، شرایط خاصی برای متقاضی مشخص شده، به عنوان مثال سن سی سال و یا سابقه کار و ... اما ما می‌دانیم یکی از صاحبان شرکت ۲۳ سال سن دارد و نزدیک ۵۰ تا ۶۰ تا از اتوبوس‌ها را صاحب شده‌اند.

یکی دیگر از پول‌های غیر قانونی دیگری که می‌گیرند، حسن انجام کار است. شرکت، زمانی که اتوبوس را به راننده می‌دهد، دو میلیون تومان می‌گیرد، اما وقتی به هر دلیلی، ماشین را از راننده می‌گیرند، دو میلیون تومان را پس نمی‌دهند. تا به حال پول زیادی از راننده‌ها گرفته‌اند. از طرفی دیگر، ما وقتی راننده کمکی می‌گیریم، باید ماهانه ۱۵ هزار تومان

به شرکت پرداخت کنیم. در اوایل به ما گفتند برای بیمه تکمیلی پول پرداخت کنید، می‌خواهیم با بیمه صدرا قرارداد ببندیم، همچنین از تعدادی بابت مسکن پول گرفتند. بعد از مدتی که پی‌گیری کردیم، گفتند حسابدار پول را برداشته و فرار کرده و راننده‌ها چون مدرکی به‌جز رسید حسابدار نداشتند، به پول‌شان نرسیدند."

یکی دیگر از رانندگان می‌گوید:

- "اگر ما بدهکار باشیم و یا خلاف میل مدیران رفتار کنیم، آنها به دلایلی که قانونی نیست، ماشین را از ما می‌گیرند. شرکت، بابت شارژ غیرقانونی، که در ازای آن به ما خدمات نمی‌دهد و اقساط لیزینگ، که وجاهت قانونی ندارد و چیزهای دیگر، ما را بدهکار می‌کند و کسانی را تحت عنوان بازرسی می‌فرستد و به زور ماشین را می‌گیرند، یا به راننده دیگری می‌دهند، یا توی پارکینگ می‌خوابانند، بعد هم به اسم بدهی، ماشین را مصادره و با مبلغ کم صاحب می‌شوند. طبق مصوبه هیات وزیران، باید یک کمیته انضباطی تشکیل می‌شد شامل یک نماینده از شورای شهر، یکی از شرکت واحد، یکی از وزارت کشور، یکی از شهرداری و یک نماینده هم از بهره‌برداران، که ما هستیم. اما ما راننده‌ها نماینده نداریم و شرکت‌ها نماینده دارند. ما راننده‌ها، که بهره‌بردار محسوب می‌شویم، در آن نماینده نداریم... بعد از چهار سال، این کمیته تشکیل شده و تقریباً شش ماه است که شروع به کار کرده است. معمولاً "راننده متهم" را می‌فرستند آنجا و توضیح از او می‌خواهند و سپس تصمیم‌گیری می‌کنند... البته تاکنون مدیران شرکت‌ها، هر طوری که به نفع خودشان بوده، رفتار کرده‌اند. بررسی حرف‌های رانندگان مزبور و مصوبه هیات وزیران، ابهامات زیادی را نشان می‌دهد. از جمله این که تعریف مشخص و معینی از "بهره‌بردار" ارائه نشده و به وضوح، چارچوب معینی برای شرکت‌های خصوصی و رانندگان بازرشیدی، که ظاهراً صاحب اصلی اتوبوس‌ها هستند، مشخص نیست. بر اساس قرارداد کاری شرکت با این رانندگان، آنان مزدبگیران شرکت‌های خصوصی هستند که هیچ‌گونه حقی بر اتوبوس‌ها ندارند و این اتوبوس‌ها، مایملک شرکت‌های مزبور هستند، اما پرداخت هزینه‌ها و اقساط، به عهده رانندگان می‌باشد. مسعود بیک محمدی، در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی ایران چنین می‌گوید:

- "من اسناد و مدارکی دارم که نشان می‌دهد چه تخلفات گسترده‌ای، در روند تشکیل و ثبت شرکت‌ها صورت گرفته است و ده‌ها میلیارد

سه میلیون تومان، به عنوان ودیعه حسن انجام کار، از تمام رانندگان دریافت شده است...

حتی کار به اینجا هم ختم نمی‌شود. بعد از اینکه رانندگان اتوبوس، اقساط خود را پرداخت می‌کنند، به آنها گفته می‌شود که هیچ مالکیتی در قبال اتوبوس‌ها ندارند. رانندگان در این شرایط باید ثابت کنند که اقساط اتوبوس‌ها را پرداخته‌اند. این در حالی است که آنها هیچ سندی برای اثبات پرداخت اقساط ندارند، چرا که وام‌ها به نام شرکت‌های خصوصی بوده است و رانندگان در طول چندین سال، به جای شرکت‌ها قسط می‌داده‌اند... متأسفانه پس از پایان پرداخت اقساط، به رانندگان گفته می‌شود که شما در حال پرداخت اجاره اتوبوس بوده‌اید و اگر مدعی هستید که اقساط آن را پرداخت کرده‌اید، باید مدرک ارائه کنید." مسعود بیک محمدی، تنها فردی نیست که از روی اجحافی که به این رانندگان شده، پرده بر می‌دارد. مهندس حسین‌هاشمی (سخنگوی ستاد مدیریت حمل و نقل و سوخت) در این باره می‌گوید: - "در حوزه حمل و نقل شهر تهران، به اسم خصوصی‌سازی، اتفاقات ناگواری می‌افتد و از رانندگان تاکسی و اتوبوس، که زیر نظر شرکت‌های خصوصی فعالیت می‌کنند، به طور متوسط ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان در ماه دریافت می‌شود که ۱۹۰ تا ۲۹۰ هزار تومان آن، منشا و ماده قانونی ندارد..."

هم تاکسیرانی و هم اتوبوسرانی در شهر تهران، به روش غلط خصوصی‌سازی شده است. قبل از اجرای تبصره ۱۳ توسط دولت، ۶۵ درصد هزینه خرید اتوبوس‌ها به عنوان یارانه دولتی به شهرداری پرداخت می‌شد و سهم شهرداری از هزینه خرید ۳۵ درصد بود، اما بعد از اجرای تبصره ۱۳، دولت سهم خود را به ۸۲.۵ درصد افزایش داد و سهم شهرداری را فقط ۱۷.۵ درصد تعیین کرد... اتفاق ناگواری که در این بخش افتاد، این بود که شهرداری تهران، به جای این که از یارانه ۸۲.۵ درصدی دولت برای توسعه حمل و نقل عمومی پایتخت استفاده کند، به بهانه خصوصی‌سازی، این اتوبوس‌ها را به شرکت‌های نورچشمی دادند و از این طریق، هزینه‌های زیادی را بر شهروندان و رانندگان تهرانی تحمیل کردند؛ به طور مثال تا چند سال گذشته، کل هزینه‌های خدمات و پشتیبانی اتوبوس‌ها، بر عهده اتوبوسرانی و شهرداری تهران بود، چرا که دولت، درصد زیادی از هزینه خرید اتوبوس‌ها را پرداخت می‌کرد. اما الآن به اسم خصوصی‌سازی،

تومان، از روش‌های غیرقانونی و بدون مصوبه شورای شهر، استانداری و وزارت کشور، از رانندگان مظلوم و زحمتکش این شرکت‌ها اخذ شده و برخی از آنها را، تا مرز نابودی و متلاشی شدن زندگی خانوادگی‌شان پیش برده است... سال ۸۵ بود که برخی معیارها و شرایط را برای تشکیل و ثبت شرکت‌های خصوصی حمل و نقل اعلام کردند. قرار بود کسی که خواستار مجوز تأسیس شرکت است، حداقل نه سال سابقه کار در حمل و نقل داشته باشد، سن او از سی سال کمتر نباشد، حداقل سیصد متر مربع فضای کار دفتری داشته باشد و نکته مهمتر این که، فرد متقاضی نباید در شهرداری و شرکت واحد، دارای اقوام درجه یک باشد... اما من اسنادی دارم که نشان می‌دهد آقای ۲۲ ساله ای که فقط پنجاه متر مربع فضای کار دفتری داشت و هیچ سابقه‌ای در حمل و نقل عمومی نداشت، با سوءاستفاده از موقعیت خود، ضابطه‌ها را دور زد و شرکتی را به نام خود ثبت کرد. تقریباً بیشتر شرکت‌ها بدون پایبندی به شرایط و ضوابط ابتدایی، تشکیل شدند، چرا که این کار، یک منبع درآمد فوق‌العاده است و به هیچ سرمایه‌ای نیز نیاز ندارد. وظیفه شرکت‌ها این است که فقط از رانندگان خود، به بهانه حق شارژ و حسن انجام کار و قسط و ... پول بگیرند و زندگی کنند... در حقیقت مجوز تأسیس شرکت‌ها، هدیه ای بود که به برخی افراد اعطا شد! الآن کار به جایی رسیده است که برخی شرکت‌ها، مجوزهای‌شان را خرید و فروش می‌کنند... مدارک من نشان می‌دهد که اعضای هیأت مدیره چندین شرکت، همه با یکدیگر خویشاوند هستند و هیچ‌کدام، سابقه‌ای در حمل و نقل ندارند. این افراد از نظر کارشناسی نمی‌توانند برای حل مشکلات ترافیکی و سرویس دهی مناسب و اصولی در شهر، برنامه‌ریزی کنند، اینها فقط به کسب درآمد می‌اندیشند... من شخصاً به دستور مدیرعامل شرکت، تا مدت‌ها مشغول دریافت مبالغ هنگفت و سنگین، از رانندگان بودم، اما بعدها که متوجه شدم این مبالغ غیرقانونی است و در راهای دیگر و نامتعارف هزینه می‌شود، عذاب وجدان گرفتم ... هنگام تحویل اتوبوس‌ها به رانندگان آزاد اتوبوس‌ها (یعنی کسانی که در استخدام رسمی اتوبوسرانی نیستند) گفته می‌شد که این افراد، باید ده‌ها میلیون تومان بابت اقساط اتوبوس‌های‌شان بدهند، اما در آخر کار، فقط چهار دانگ از اتوبوس به نام راننده خواهد شد و دو دانگ، برای شرکت باقی می‌ماند؛ این در حالی است که رانندگان باید تمام هزینه اتوبوس را پرداخت کنند و سود تسهیلات را هم بپردازند، علاوه بر این یک و نیم تا

به مغایرت‌های قانونی، بارها و بارها اتوبوس برخی از رانندگان را به خاطر نپرداختن شارژ ماهیانه، اقساط اضافی و بیمه توقیف کرده‌اند... البته در نامه‌نگاری‌هایی که برای توقیف اتوبوس‌ها انجام می‌شود، اشاره ای به نپرداختن این مبالغ نمی‌کنند. به طور مثال، مدیر شرکت در برخی از نامه‌ها خطاب به مسئولان گشت و نظارت خطوط می‌نویسد: از آنجا که آقای گیرنده اتوبوس شماره ۲۷۴۹۴۳ جمعی خط ... نسبت به "تعهدات!" خود عمل نکرده و به رغم فرصت‌های مکرر، هیچ گونه تغییری در رویه خود ایجاد ننموده، بنابراین اتوبوس را در یکی از پارکینگ‌های عمومی متوقف و قبض آن را به شرکت ارائه نمایید." یک راننده دیگر هم که نامه توقیف اتوبوس خود را در دست دارد، می‌گوید:

- "در نامه شماره ۱۰۰-۲۶۰-۱۰۰ مورخ ۸۸/۳/۲ اتوبوس مرا به دلایلی که در نامه ذکر نشده است، متوقف کرده‌اند. در شرایطی که تهران، با مشکلاتی در زمینه جابه‌جایی شهروندان با اتوبوس، مواجه است، توقیف اتوبوس‌ها به خاطر نپرداختن مبالغ غیرقانونی درخواست شده، توجیه ناپذیر است... ماهیانه ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان حق شارژ می‌دهیم و علاوه بر آن سی هزار تومان هم هزینه متفرقه از ما دریافت می‌شود، اما در قبال آن، هیچ خدماتی به ما ارائه نمی‌دهند. همچنین ۵۰ تا ۶۰ هزار تومان حق بیمه تامین اجتماعی در هر ماه از ما دریافت می‌شود، ولی حداقل لیست حقوقی را به بیمه ارسال می‌کنند و به اجبار از ما رسید گرفته‌اند که از سال ۸۵ تا ۹۱ (!) تمام حق و حقوق و مزایا و عیدی خود را دریافت کرده‌ایم و اگر راننده‌ای این رسیده‌ها را امضا نمی‌کرد، از ادامه کار او جلوگیری می‌کردند."

یک راننده جوان هم می‌گوید:

- "در ماده ۱۴ دستور العمل شماره ۱۱۱۳۹۳ هیات وزیران آمده است که شرکت‌ها باید بخشی از یارانه پرداخت شده از سوی دولت را به رانندگان خود پرداخت کنند، اما این یارانه در سال‌های ۸۵، ۸۶ و ۸۷ به دست ما نرسیده است. همچنین برخی از رانندگان را به بهانه‌های مختلف، بدهکار می‌کنند و به این بدهی، جریمه نقدی اضافه می‌کنند و او را تحت فشار قرار می‌دهند و در نهایت، اتوبوس او را برای خود و یا آشنایان‌شان بر می‌دارند!"

نرخ کرایه تعداد زیادی از اتوبوس‌ها را از ۲۰ تومان به ۲۰۰ یا ۲۲۰ تومان افزایش داده‌اند (ده برابر). از یک طرف این هزینه ده برابری به مردم تحمیل شد و از طرف دیگر، هزینه نگهداری و تعمیر اتوبوس‌ها، به راننده‌ها واگذار گردید و به رغم این که ۸۲.۵ درصد هزینه اتوبوس از پول بیت‌المال و بودجه عمومی دولت پرداخت می‌شود، اما نه به مردم و نه به رانندگان، نه تنها خدماتی ارائه نمی‌شود، بلکه هزینه‌های زیادی از آنها دریافت می‌کنند...

شهروندان تهرانی، برای استفاده از اتوبوس‌های بخش خصوصی، دوبار کرایه می‌دهند: یکی کرایه ۲۰۰ تا ۲۲۰ تومانی و دیگری هزینه‌ای است که از جیب مردم و بیت‌المال، برای خرید این اتوبوس‌ها پرداخت می‌شود. به عبارت دیگر، دولت ۸۲.۵ درصد هزینه خرید اتوبوس‌های شهر تهران را پرداخت می‌کند، ولی طبق سیاست‌های مدیران شهری، شهروندان برای استفاده از اموال عمومی، با سدی از جنس شرکت‌های اتوبوسرانی خصوصی مواجه می‌شوند."

رانندگان از ظلم و اجحافی که در این مدت به آنان روا شده می‌گویند. یکی از آنان چنین می‌گوید:

- "طبق مصوبه و دستورالعمل شماره ۱۱۱۳۹۳ مورخ ۸۵/۹/۸ هیات وزیران، بخشی از رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی، بازخرید و با اتوبوس‌های تبصره‌ای در شرکت‌های خصوصی مشغول به کار شدند. اوایل، از هر راننده حدود دو میلیون تومان بابت حسن انجام کار دریافت شد که قرار بود این مبلغ را بر گردانند، اما این اتفاق نیفتاد. در حقیقت از آنجا که ۸۲.۵ درصد پول اتوبوس‌ها را دولت پرداخت کرده است، نباید در ابتدا از ما هزینه‌ای دریافت می‌کردند. همچنین از تاریخ ۸۵/۷/۵ تا ۸۶/۴/۵ ماهیانه مبلغ سیصد هزار تومان، بدون ماده قانونی، بابت "قسط اضافه" از رانندگان اتوبوس‌ها دریافت شد و ما نیز چاره‌ای جز پرداخت این مبالغ نداشتیم، چرا که در غیر این صورت، اتوبوس‌های ما را توقیف می‌کردند."

راننده دیگری اظهار می‌دارد:

- "توقیف اتوبوس‌های رانندگان، مغایر تبصره ذیل ماده ۱۷ دستورالعمل شماره ۱۱۱۳۹۳ هیات وزیران است، اما مسئولان شرکت‌ها بدون توجه



می‌گوید:

- "اسنادی در دست داریم که نشان می‌دهد تعدادی از شهرداری‌ها، با تشکیل باندها و حلقه‌هایی تحت عنوان "شرکت‌های خصوصی اتوبوسرانی" سوء استفاده‌های چند میلیارد تومانی داشته‌اند... به طور مثال، قرار بر این بود که یارانه سوختی که دولت به شهرداری‌ها پرداخت کرده، در اختیار رانندگان حمل و نقل عمومی، از جمله اتوبوسرانان قرار گیرد، اما اکنون پس از بررسی‌ها مشخص شد که تعدادی از شهرداری‌ها، ریالی از این یارانه سوخت را به رانندگان نداده‌اند... در یکی از شهرهای اطراف تهران، فقط در سال ۸۸ حدود دو میلیارد تومان یارانه سوخت رانندگان، در راه‌ها و مسیرهای دیگر صرف شده است. این‌گونه شهرداری‌ها از خصوصی‌سازی سوءتعبیر کرده‌اند و به سوءاستفاده از امکانات و تسهیلات دولت و بیت المال پرداختند... فعلاً از اعلام نام این شهرها و شهرداری‌ها خودداری می‌کنیم... تعدادی از شرکت‌های خصوصی تاکسیرانی و اتوبوسرانی در شهرداری‌های کشور، به رهاسازی مشغول هستند نه خصوصی سازی!" مسئولان ترافیکی شهرداری، همواره در پاسخ به انتقاداتی که در زمینه این اتوبوس‌ها مطرح می‌شود، تاکید می‌کنند:

- "اتوبوسرانی موظف است در راستای اصل ۴۴ حدود شصت درصد کل ناوگان را به بخش خصوصی واگذار کند و چهل درصد باقیمانده را به ناوگان دولتی اختصاص دهد..."

در حال حاضر حدود ۳۴ درصد از کل ناوگان اتوبوسرانی خصوصی شده و اگر به سقف شصت درصد نرسد، از سوی دستگاه‌های ناظر، مواخذه می‌شوند."

مسلم است این دستگاه‌های ناظر، باید نهادهایی طرفدار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول باشند که در آخرین گزارش خود از روند خصوصی‌سازی‌ها و حذف یارانه‌ها در ایران، ابراز رضایت کرده‌اند و طبیعتاً نباید رضایت خاطر این سروران جهان، مکدر شود! از همه جالب‌تر و شاید هم تاسف‌بارتر، این است که علی‌رغم این اتفاقی که در تهران، برای این گروه از رانندگان افتاده است و حالا که کوس رسوایی این همه سوء استفاده مالی در این برنامه، همه جا، حتی در روزنامه‌ی دولتی "ایران"، زده شده؛ باز هم از واگذاری اتوبوس‌ها به بخش خصوصی صحبت می‌شود. مدیر عامل اتحادیه اتوبوسرانی شهری

مدیرعامل و رئیس هیات مدیره یکی از شرکت‌ها، در پاسخ به تماس تلفنی خبرنگار روزنامه ایران، مدعی شد که همه اقدامات بخش خصوصی، دارای مجوز از مراجع قانونی است. "احمد ع." می‌گوید: - "درست است! ما این مبالغ را دریافت می‌کنیم، اما همه آنها مصوبه دارد؛ مصوبه شورای شهر و اتوبوسرانی شهرداری تهران و نیز مجوز مدیر عامل سابق و کنونی اتوبوسرانی... اخیراً شرکت واحد اتوبوسرانی، نظامنامه ای را تدوین و ابلاغ کرد که در آن، تمام مسائل از جمله آئین‌نامه انضباطی، خدمات رانندگان در خطوط، نوع رانندگانی که می‌توانند در بخش خصوصی فعال باشند، مسائل مالی رانندگان و ... پیش‌بینی شده است."

وی در مورد توقیف اتوبوس‌ها می‌گوید: - "بله! وقتی راننده‌ای، قسط اتوبوس خود را ندهد، پول بیمه، شارژ و مبالغ دیگر را پرداخت نکند و یا با اتوبوس کار نکند، با او برخورد و اتوبوس او توقیف می‌شود، چرا که این کار به نفع شهروندان است." "احمد ع." همچنین در پاسخ به این که در قبال حق شارژ و دیگر مبالغ، چه خدماتی به رانندگان ارائه می‌شود، اظهار می‌کند: - "به آنها خط می‌دهیم و مسائل مربوط به مجوز رانندگی، بیمه اتوبوس و بیمه تامین اجتماعی آنها را پیگیری و ساماندهی می‌کنیم. البته ما کار مضاعفی هم انجام داده ایم و ۱۷.۵ درصدی که سهم بهره بردار از قیمت اتوبوس است را یک جا و نقدی از راننده دریافت نکرده‌ایم و این پول، به صورت اقساط از طرف راننده‌ها پرداخت می‌شود." مسعود بیک محمدی می‌گوید:

- "شرکتی تأسیس شد و از ۷۰۰ تا ۸۰۰ راننده ثبت نام کرد، از هر کدام دو و نیم میلیون تومان ودیعه گرفت و یک شبه صاحب دو میلیارد تومان پول بادآورده شد. این در حالی است که برخی از افراد، پس از پرداخت مبلغ ودیعه، موفق به دریافت اتوبوس‌های خود نشدند و پس از مدت‌ها معطلی، آنها را به شرکت‌های دیگری برای دریافت اتوبوس انتقال دادند."

به راستی که این شرکت‌ها و صاحبان آنها، چه کار دشواری انجام می‌دهند که در قبال آن، چنین سود سرشاری، آن هم از سرمایه و پول رانندگان، مسافران و یارانه‌های پرداختی دولت، نصیب آنها می‌شود؟ حسین نگاری کارشناس حمل و نقل و ترافیک وزارت کشور، در این باره

از تعدیل نیروها در جریان خصوصی‌سازی، حداقل از بیست درصد نیروهای شرکت واحد اتوبوس‌رانی، استفاده کند.

#### منابع:

- "اتوبوس‌های ریالی را از ما نگیرید"، علی صادقی، ماهنامه راه آینده، شماره ۴
- "تخلقات گسترده اتوبوس‌رانی در پوشش بخش خصوصی"، روزنامه ایران، یکشنبه ۱۵ شهریور ۱۳۸۸
- "اتوبوس‌رانی شرکت‌های ما، قربانی برنامه‌های شهری"، روزنامه ایران، سه‌شنبه ۱۷ خرداد ماه ۱۳۹۰
- "شرکت‌های خصوصی حمل و نقل پاشنه آشیل شهرداری‌ها"، روزنامه ایران، دوشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۹۰
- "پیامدهای واگذاری حمل و نقل عمومی، رنج رانندگان، کامیابی خصوصی‌سازان"، روزنامه جهان صنعت، سه‌شنبه ۴ مرداد ۱۳۹۰



### زنان کارگر در تولیدی‌های لباس؛ تقاطع خیابان ولیعصر و جمهوری

این منطقه پرازمغازه‌ها و پاساژهای فروش لباس است. مرکزیت این منطقه باعث شده است که درطول روز پیاده‌روها بسیار پررفت و آمد بوده و خیابان ولیعصر هم شلوغ و پرترافیک باشد.

خانم‌ها، دو یا سه نفری از کنارمغازه‌ها عبور می‌کنند. جلوی ویتترین هرمغازه حداقل سه خانم را می‌توان دید که با هم درمورد انواع و اقسام مدل‌های لباس گفت‌وگو می‌کنند.

لباس‌های بچه‌گانه، مردانه، لباس‌های شب و چیزی که از همه بیشتر جلب توجه می‌کند، انواع و اقسام لباس‌های عروس است. لباس‌های عروس در رنگ‌های مختلف، سبز، طلایی، آبی و قرمز با دامن‌های پف دارو پرچین که با منجوق دوزی، گلدوزی و پولک دوزی‌های ریزترین شده‌اند.

اما در داخل این پاساژها به غیر از مغازه‌های فروش انواع و اقسام پوشاک، گاهی تولیدی‌های این لباس‌ها نیز وجود دارند. حتی در بسیاری از موارد، طبقه دوم یا سوم خیلی از همین فروشگاه‌ها، عده‌ای زن و مرد مشغول دوخت و دوز لباس‌ها هستند.

کشور، از واگذاری شصت درصد ناوگان اتوبوس‌رانی مشهد، تبریز و اصفهان و ... تا سال ۱۳۹۰ به بخش خصوصی خبر داده است. به نظر می‌رسد این سودهای کلان، عده‌ای را به طمع انداخته که از این خوان بیگما، بهره‌ی خود را ببرند. حال چه بر سر رانندگان اتوبوس‌ها و یا مردم می‌آید، دیگر اهمیتی ندارد.

سخنگوی ستاد مدیریت حمل و نقل و مصرف سوخت کشور می‌گوید: - "آنچه اکنون در برخی شهرداری‌های کشور در حوزه حمل و نقل اتفاق می‌افتد، خصوصی‌سازی نیست. نمی‌توان گفت تشکیل شرکت‌ها و باندهای زنجیره‌ای و هرمی تاکسیرانی و اتوبوس‌رانی، کمک به خصوصی‌سازی و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی است. این شرکت‌ها هم موجب ایجاد نارضایتی بین رانندگان خود شده‌اند و هم اینکه مشکلات متعددی در چرخه حمل و نقل عمومی شهرهای خود ایجاد کرده‌اند... پیشنهاد ما انحلال این شرکت‌های خصوصی است؛ چرا که سال‌هاست به دنبال اصلاح و تغییر رفتار آنها هستیم، اما به نتیجه نرسیده‌ایم و روز به روز بر نارضایتی رانندگان این شرکت‌ها افزوده می‌شود." سوال اینجاست که چه موقع، وقت رسیدگی به این گونه سوءاستفاده‌هاست؟ چه موقع باید اسامی سوءاستفاده‌کنندگان از مال مردم افشا شود؟ زمانی که صدها راننده همراه با خانواده‌های‌شان، به نابودی کامل کشیده شوند؟؟ یا...

آیا آن موقع دیر نیست؟

#### پانویس:

(۱) ماده واحده لایحه تاسیس و فعالیت شرکت‌های اتوبوس‌رانی و مینی‌بوس‌رانی تعاونی و خصوصی شهر تهران، در دویست و نود و دومین جلسه شورای شهر تهران، در تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۹ به تصویب رسید. در این مصوبه، به شهرداری تهران اجازه داده شد تا بهره‌برداری برخی از خطوط شرکت واحد تهران و حومه و خطوط تحت پوشش سازمان راه، با لحاظ نظارت و هدایت، بر اساس دستورالعمل مربوطه، در راستای تحقق اهداف برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی و پیروی از سیاست دولت در زمینه واگذاری امور به بخش خصوصی، با لحاظ نقش نظارتی و هدایتی خود واگذار کند...

چمران، رئیس شورای شهر تهران، با بیان این‌که خصوصی‌سازی از سال‌ها پیش در رابطه با شرکت واحد مطرح بوده است، گفت: علت طرح این موضوع، حل مشکلات شرکت واحد و بهبود خدمات‌رسانی به مردم است. به موجب تبصره یک این مصوبه، شهرداری تهران (شرکت واحد) می‌تواند به ازای واگذاری خطوط به بخش خصوصی مطابق دستورالعمل، از جایابی یا انتخاب و کاهش پرسنل برخوردار و به عبارتی، پس

دستمزد کارگران زن این کارگاه ۱۴۰ هزار تومان با بیمه و ۱۶۰ هزار تومان بدون بیمه بود. مردها در این کارگاه برای کاریکسان، ۲۰ هزار تومان بیشتر دریافت می‌کردند. بیشتر خانم‌ها از بیمه استفاده نمی‌کردند. چون بیمه همسر یا پدرشان بودند و گفتند زنانی که همسرانشان بیمه هستند نمی‌توانند پس از فوت همسرشان از حقوق مستمری آنها استفاده کنند. عجیب بود چون در قوانین مربوط به کارمندان این تبعیض وجود ندارد و زن کارمند می‌تواند هم حقوق خودش را و هم حقوق همسرش را دریافت کند.

در پرداخت دستمزدهای ماهیانه طبق گفته‌های این کارفرما، سطح حقوق زنان به دلیل محدودیت‌های زمانی آنان، کمتر از مردان است. اختلاف این دستمزدها بین کارگران ساده زن و مرد به گفته کارفرما به طور متوسط ماهیانه ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان در این کارگاه می‌باشد. به گفته این کارفرما، عوامل مختلفی در تعیین دستمزد کارگران - چه زن و چه مرد - تأثیر دارد و یکی از مهمترین این عوامل، ساعت کاری است.

تفاوت کار کارگران زن و مرد در این کارگاه به گفته کارفرما در بیان کاری زنان است. او در طی سالها تجربه در این زمینه به خصوص، بیان کاری زنان را پایین تر از مردان دیده است و خود این کارفرما کار کارگران مرد را بیشتر قبول دارد. این کارفرما همچنین اذعان داشت که میزان دقت آقایان در کار بیشتر است در حالیکه خانم‌ها سرکارها هم گپ می‌زنند و راندمان کاری آنها پایین تر است.

اما قابل توجه است که در این کارگاه زنان بیشتر کارهای غیر تخصصی مانند دسته بندی لباس‌ها، سرنخ کردن و به گفته کارفرما کارهای ظریف کاری که سنگین نیست و در حوصله خانم‌ها می‌گنجد انجام می‌دهند. اینکه آیا ظریف کاری نیاز به دقت و حوصله دارد یا خیر، سوالی است که بی پاسخ می‌ماند زیرا این کارفرما گفته بود که زنان اصولاً دقت پایین تری در کار دارند. تنها کار تخصصی که یک زن در این کارگاه انجام می‌دهد، در آوردن الگو است که یک خانم که تحصیلات بالایی هم دارد، انجام می‌دهد.

این کارگاه در کل شامل ۲۶ کارگراست که ۶ نفر آنها خانم هستند و کارهای غیر تخصصی را انجام می‌دهند و ۲۰ نفر دیگر آقایان هستند که تنها ۵ نفر از آنها کارهای غیر تخصصی یا به قول خود کارفرما وسط کاری

یکی از این کارگاه‌های تولیدی پوشاک در طبقه‌ی پنجم یک ساختمان مسکونی که همه‌ی واحدهای آن در اجاره‌ی تولیدی‌های لباس است، قرار دارد. با گذراز راهرویی تاریک و سیاه به آپارتمان کوچکی، حدوداً ۷۰ متر می‌رسیم. کیسه‌هایی پر از لباس‌های آماده دوخت در گوشه و کناری این کارگاه به چشم می‌خورد و فضا آکنده از غبار نخ و پارچه بود و نفس سنگینی می‌کرد.

فضای سنگین، دلگيرو تيره اجازه‌ی دیدن نور را نمی‌داد هر چند که اتاق پنجره‌های بزرگی داشت.

در این تولیدی زنان و مردان با هم کار می‌کردند. حدود ۷ الی ۸ کارگر داشت. کارگاه برش جای دیگری بود. تی شرت‌های برش خورده برای دوخت به این کارگاه می‌آمد و سپس برای بسته بندی و اتو کاری به کارگاهی دیگر فرستاده می‌شد.

اینکه چرا زحمت این همه حمل و انتقال را به خود می‌دهند و تازه مجبورند سه تا مکان هم اجاره کنند؟ پاسخ ساده‌ای دارد. علت اصلی می‌تواند فرار از مالیات باشد. دلیل دیگر و شاید اصلی‌تر این است که تعداد کارگران مشغول به کار در هر کارگاه حداکثر ۷ الی ۸ نفر باشد زیرا هم کنترل این تعداد کارگر راحت‌تر است و هم شامل قانون کارگاه‌های زیر ده نفر شده و از درگیری کارفرما با بیمه و تأمین اجتماعی کاسته می‌شود.

از سوی دیگر کارگران نیز در محیط‌های کوچک و جدا از هم نمی‌توانند با هم تشکلی داشته باشند تا از حقوق خود دفاع کنند.

این تولیدی، تولیدی پوشاک بچه گانه و مردانه است. کارفرما می‌گوید ساعت کاری این کارگاه از ۸ صبح تا ۷ غروب است که البته این ساعات به طور توافقی تعیین می‌شود ولی کارگران دیرتر از ساعت ۹ صبح نباید سرکار باشند.

پرداخت مزد در کارگاه‌های پوشاک اصولاً به دو صورت انجام می‌گیرد. پرداختی به صورت حقوق ثابت ماهیانه که تنها مخصوص کارگران ساده و کارگرانی است که تخصص خاصی ندارند و نوع دیگر پرداختی به صورت تکه ای (کارمزدی) می‌باشد که مخصوص کارگران متخصص است.

البته چرا، خانمی که تازه ازدواج کرده اعتراف می‌کند که شوهرش در کارهای خانه خیلی به او کمک می‌کند. باید تقدیر و تشکر کرد از مردی که در کارهای خانه به همسرش کمک می‌کند. یعنی به عبارتی وظیفه‌ی همسرش را سبک تر می‌کند!!

وقتی در مورد حقوق قانونی زنان به عنوان یک کارگرمی پرسیم لبخند ریزی می‌زند و زیریرکی به هم نگاه می‌کند. بیشتر نگاه متعجبی دارند و در ورای سکوتشان می‌توان این سوال را خواند که مگر حقوق قانونی هم داریم؟

وقتی می‌شنوند که قرار است در مجلس تصویب شود که ساعت کاری خانم‌ها کمتر شود، ناگهان چشمانشان برق می‌زند. انگار برای لحظه‌ای خود را آزاد می‌بینند و در ذهنشان، در همان یک لحظه‌ی کوتاه، برای ساعات اضافی روز خود برنامه ریزی می‌کنند. احساس می‌کنند که چقدر کار دارند که می‌توانند در همان نصفه روزهم انجام دهند. اما چه حیف که کاهش ساعت کاری همراه با کاهش دستمزدها است.

یکی از خانم‌ها می‌گوید: " خوب همینجوری هم دستمزد زن‌ها کمتر هست! "

وقتی در مورد دستمزد از کارفرماها می‌پرسیدیم برخی با اکراه و برخی با تردید و برخی هم با افتخار از میزان دستمزدی که می‌دادند صحبت می‌کردند. در حالی که تقریباً هیچ کارگاهی را ندیدیم که مزدی بالاتر از حداقل دستمزد بدهند. برای شروع کار ۱۴۰ الی ۱۷۰ هزار تومان پرداخت می‌شود و تنها با یک کارگر صحبت کردیم که سه سال در یک جا کار می‌کرد و حقوقش ۲۵۰ هزار تومان بود.

در کارگاه‌های تولید لباس بچه، برای دوخت هر درز که به آن اصطلاحاً یک خط می‌گویند ۷ الی ۸ تومان می‌پردازند. یک بلوز بچه گانه دارای دو درز آستین، یک درز یقه، دو درز پهلوا که روی هم می‌شود ۵ درز که با سردوزی‌اش می‌شود ده تا یعنی برای هر بلوز کمتر از ۱۰۰ تومان مزد دوخت داده می‌شود که با مزد برش و اتوکاری و بسته بندی و ... چیزی کمتر از ۵۰۰ تومان برای هر بلوزمزد کارگر پرداخت می‌شود.

در کارگاهی دیگر که تولیدی لباس بچه بود، ۵ دختر جوان به همراه دو کارگر مرد مشغول کار بودند. فضای اتاق حدوداً ۳۰ متری بود ولی تنها جای عبور یک نفر مابین میزها و کیسه‌های لباس وجود داشت. دورتا دور اتاق نیم طبقه‌ای هم زده شده بود که ارتفاع سقف اتاق را کم کرده

را انجام می‌دهند و همگی آنها - زن و مرد - طبق گفته کارفرما بیمه هستند.

این کارفرما در استخدام خانم‌ها برای کارهای غیر تخصصی و ساده شرایط خاصی در نظر نگرفته است. اینکه یک خانم مجرد باشد یا متأهل، تحصیل کرده باشد یا خیر، اما به تجربه این کارفرما، زنان متأهل ماندگاری بیشتری در کار دارند. البته نمونه‌ای هم در این کارگاه بوده است که یک خانم کارگر با یکی از کارگران مرد ازدواج کردند و شوهر دیگری به خانم اجازه نداد سرکاری‌باید.

این آقای کارفرما اعتقاد دارد کارگاهی که همه کارگرانش یک دست مرد باشند به مشکل برخورد خواهد کرد چون بالاخره برخی ظریف کاری‌ها هم هست که فقط در حوصله خانم‌ها می‌گنجد که انجام دهند. به گفته ایشان اکثر تولیدی‌های لباس زیرزنان، فقط از کارگران زن استفاده می‌کنند.

پنج خانمی که در این کارگاه کار می‌کنند، این کارگاه، کارسوم یا چهارمشان است. آنها پیش از این کارگاه در بیمارستان، کارگاه کفافی، مطب دکتر، دفتر اسناد و ... مشغول به کار بودند و به اجبار، کارهای گذشته خود را به دلایل مختلف از جمله نداشتن بیمه، دستمزد پایین، سختی کار و برخی مشکلات اخلاقی در محیط کار، ترک کردند.

اکثر این خانم‌ها از راه‌های دوری به کارگاه می‌آیند و به همین خاطر برای دریافت پول بیشتر نمی‌توانند ساعات بیشتری کار کنند.

حتماً هر پنج نفر از این خانم‌ها وقتی به خانه می‌رسند ساعت نزدیک ۸ یا ۹ شب است.

در طول صحبت‌ها هیچگاه، هیچکدام از خانم‌هایی که ازدواج کرده‌اند یا حتی مجرد هستند، عنوان نکردند که کارهای خانه را هم انجام می‌دهند. هیچگاه نگفتند که وقتی ساعت ۸ شب، بعد از یک روز تمام سرپا ایستادن و سوزن نخ کردن و دوخت و دوز، وقتی به خانه می‌رسند اول یک کنری پراز آب روی گازی گذارند. هیچ یک یاد آور نشدند که وقتی هنوز مانتو و مقنعه خود را در نیاورده، لباس‌های بچه‌ها را از روی زمین جمع می‌کنند، یک قابلمه برنج روی گازی گذارند و ظرف‌های نشسته را می‌شویند.

با اینکه این خانم حدود ۲۲ سال در زمینه دوخت لباس عروس سابقه دارد و حتی می‌گوید که دامادش زیردست او کار یاد گرفته است اما او اینجا تنها حقوق بگیر است و ماهیانه ۴۰۰ هزار تومان از دامادش حقوق می‌گیرد. او اضافه کرد که من می‌توانم در روز ۲ الی ۳ دست لباس بدوزم و حتی بعضی شبها سعی می‌کنم یک دست لباس هم در خانه بدوزم. صبح کاری معمولاً بسیار زود باید شروع شود. تهیه صبحانه و خرید و بعد حدود یک ساعتی در راه تا رسیدن به محل کار. ساعت کار ۹ الی ۶ بعد از ظهر است و پس از آن بازم طی مسافت طولانی برای رسیدن به خانه و رسیدگی به کارهای منزل و شام و... و بعد دوخت یک دست لباس به عنوان اضافه کار!! میزان دستمزدها و این شیوهی خوداستثماری قابل تصور نیست!! ایشان ۲۲ سال قبل شوهرش را از دست داده بود و برای گذران زندگی خود و دو فرزندش ۲۲ سال چنین کار کرده است.

این خانم با اینکه می‌تواند با دوخت لباس عروس در خانه، درآمدی بیشتر از این داشته باشد اما خودش اعتقاد دارد چون "قضیه دخترش" در میان است ترجیح می‌دهد در مغازه بایستد. دقیقاً نمی‌فهمم که "قضیه دخترش" چه معنایی دارد اما داستان دخترش داستان جالب تری است. دختر این خانم هم در همین تولیدی لباس عروس کار می‌کند. در همین تولیدی و زیر دست شوهرش اما حقوق دریافت نمی‌کند!

چرا؟ اصلاً سوال در این مورد مسخره است چون شوهرش حالا در مغازه نیست که به این سوال پاسخ بدهد. شاید بتوان اسم این "قضیه دخترش" را استثماردوگانه گذاشت! هم کارهای خانه برعهده این دختر است و هم در تولیدی کار می‌کند و حقوق نمی‌گیرد. مطمئناً اگر حرفی از حقوق بزند، شوهر در درجه اول دختر را طلاق می‌دهد و در درجه دوم مادربوهی او را از کار بیکار می‌کند. داستان جالبی است اما خانم و دخترش از این وضعیت ناراضی نیستند به هر حال همین که دخترش سقفی و آقایی دارد بالای سرش کافیه!

در کل در تولیدی‌های لباس عروس تعداد کارگران زن بیشتر است. این کار کاملاً با ذوق و سلیقه خانمها سازگار است و کارگاه‌های آن محیط‌های امن تری نسبت به کارگاه‌های دیگر دارد.

بود و آنجا هم پر از کیسه‌های لباس بود. صدای موزیک در فضای کارگاه به گوش می‌رسید.

خشم در چهره‌ی یکی از اتوکاران که دختر جوانی بود موج می‌زد. بخار اتو، خستگی ساعت‌ها ایستادن و کار کردن، درد ستون مهره‌ها و زانو‌ها و... طبیعی است که حال و حوصله‌ی حرف زدن نداشته باشد.

کارفرما می‌گفت چند سالی است که بیشتر از کارگران زن استفاده می‌کند. با اینکه پسرها بهتر کار می‌کنند و به تمیزی محل کارشان بیشتر اهمیت می‌دهند و همکاری بهتری در کارهای دیگر محل کار دارند در حالی که دختران تنها کاری را انجام می‌دهند که به عهده شان گذاشته شده است و حاضر نیستند حتی زیر پایشان و آشغال‌های خودشان را جمع کنند، این کارفرما زنان را بیشتر استخدام می‌کند که علت آن نبود کارگر مرد است. این دلیل کاملاً روشن است چرا که مردها کمتر حاضر می‌شوند با چنین حقوق و شرایطی کار کنند. گرچه این کارفرما نسبت به کارفرمایان دیگر پایه حقوق بالاتری را به کارگران پرداخت می‌کرد. مثلاً حقوق دختری که تازه کار بود، ۱۷۰ هزار تومان و خانمی که سه سال سابقه‌ی کار در این کارگاه را داشت ۲۵۰ هزار تومان دریافتی داشت.

### خیابان ولیعصر - چهارراه امیراکرم

چهارمین مغازه در یک پاساژ پوشاک. یک تولیدی و پخش لباس عروس.

چند نمونه کار لباس عروس هم در مغازه هست. پف‌ها و چین‌های روی دامن‌ها، بالاتنه‌های دکولته با دست دوزی‌های ظریف.

با کمال تعجب مسئول مغازه یک خانم بود. یک خانم میانسال، کمی چاق و محجبه. مقنعه طوری دور گردنش قرار داشت که احساس می‌کردم ممکن است هر لحظه نفسش بند بیاید و یا مقنعه پاره شود.

زنی خوشرو و خوش برخورد بود و بعد از چند دقیقه صحبت فهمیدم که او صاحب مغازه نیست بلکه دامادش، یعنی شوهر دخترش صاحب کار است.

امن برای دختران جوان نیز اشاره کرد. سوءاستفاده کارفرمایان از دختران در محیط‌های کاری از جمله معضلاتی است که اگر دختر تن ندهد باید از خیر کار بگذرد.

عدم آگاهی از قوانین کار و حقوق خود به عنوان یک کارگر، مشکل دیگریست که این زنان با آن دست به گریبان‌اند. نگاه موقتی که این زنان نسبت به کار خود در کارگاه‌های تولید پوشاک دارند باعث شده است که برای دستیابی به شرایط بهتر در محیط کار، دستمزد بالاتر و سایر مزایا تلاشی از سوی این زنان صورت نگیرد. تنها کسانی که سابقه بیشتری در زمینه کار در تولیدی داشتند به این مسئله واقف بودند که اگر همه کارگران با هم باشند می‌توانند از کارفرما دستمزد بیشتری بگیرند. اما در تولیدی‌ها حتی رقابت بین کارگران به حدی است که آنها نه تنها با هم نیستند بلکه برای یکدیگر مشکل نیز ایجاد می‌کنند.

تنوع زیاد کارگاه‌ها و کوچک بودن آنها، امکان متشکل شدن کارگران را کم می‌کند. این کارگران بیش از هر چیز نیاز به آگاه شدن از حق و حقوق خود دارند و اینکه آیا دشواری شرایط زندگی و نیاز مالی و کمبود کار آیا این امکان را به آنها می‌دهد؟ پاسخ ساده‌ای ندارد.

حالا که در پیاده رو ایستاده‌ام، سرم را بالا می‌گیرم و به ساختمان‌های اطرافم نگاه می‌کنم. یعنی در هر ساختمان و هر طبقه زنانی کار می‌کنند که به حداقل حقوق خود به عنوان یک کارگر آگاه نیستند!

در هر طبقه چندین زن کار می‌کنند که نمی‌دانند درست در ساختمان روبروی آنها و یا درست در طبقه زیرین آنها، عده‌ای زن دیگر، درست با شرایط یکسان با آنها در حال برشکاری، دوخت، بسته بندی و سرخ کردن هستند. هیچ خبر ندارند!



### شرایط کار در عسلویه - شهریور ۱۳۸۹

مترو مکان خوبی است برای گپ زدن، بخصوص وقتی که مسیرهای طولانی را از ابتدای خط تا انتها مجبوری بروی. گپ زدن گذشت زمان و شلوغی مترو را از خاطر می‌برد و تا چشم به هم بزنی به مقصد رسیده‌ای. گفت و گویی که می‌خوانید در یکی از این سفرها رخ داد و ما

در کارگاه لباس عروس برای برش و دوخت هر دست لباس عروس با دامن‌های پرچین معروف به ۸ دامن حدود ۸ هزار تومان دستمزد پرداخت می‌شود.

یکی از کارکنان که خانمی میانسال است، از همسرش جدا شده و قبل از این کارگاه نیز در یک تولیدی دیگر لباس عروس کار می‌کرده است.

به نظرمی رسد جلوی خانم سرپرست کارگاه خیلی احساس راحتی نمی‌کند تا از مشکلاتی که در همین کارگاه دارد صحبت کند و هرازگاهی تنها این تولیدی را با تولیدی‌های دیگر که کار کرده است مقایسه می‌کند و از این کارگاه و محیط کاری‌اش تعریف می‌کند. اما از حقوق و مزایا و بیمه و مسائل دیگر حرفی به میان نمی‌آید.

### کارگران مهاجر در کارگاه‌های تولید لباس

در کارگاه‌های بازدید شده، کارگر غیر ایرانی کار نمی‌کرد، اما بخش بزرگی از کار بر دوش کارگران مهاجر است. کارفرمایان از کار کارگران افغانی بسیار راضی بودند و می‌گفتند آنها بسیار مسوول، پرکار و کم‌توقع هستند. اما با توجه به شرایط موجود امکان استفاده از کار آنان در محیط کار را ندارند. اما برای این هم چاره‌ای اندیشیده‌اند. هم کارگرانی که برای زندگی نیاز به کار دارند هم کارفرمایانی که برای کسب سود نیاز به کارگر پرکار و ارزان. کارگران مهاجر معمولاً کار را در منزل انجام می‌دهند. لباس‌های برش خورده را به منزل برده و دوخته و کامل تحویل می‌دهند.

تقریباً بیشتر سنگ دوزی‌ها، ملیله دوزی‌ها و گل دوزی‌های روی لباس‌ها س عروس و شب را اینان انجام می‌دهند. برای دوخت تزئینات لباس عروس (که بسیار پرکار هم هستند) متری دو الی ۳ هزار تومان دستمزد پرداخت می‌شود. البته تمام این مبلغ به کسانی که کار انجام می‌دهند نمی‌رسد. تنها حدود یک سوم آن نصیب کارگران می‌شود و بخش دیگری از این دستمزد به واسطه‌ای که کار را از تولیدی می‌گیرد تعلق دارد.

\* \* \*

آدم سرگیجه می‌گیرد. از این همه استثمار و این همه سکوت! در کنار این استثمار، باید به شرایط نامناسب کاری و محیط‌های کاری نا

مرخصی اش، کارهایش رو انجام بده، حق مرخصی اش سلب می‌شه و اون کارگر یا مهندس، مجبوره بمونه عسلوبه و مرخصی نره.

مدت کار روزانه، ده ساعته. از شش صبح تا دوازده ظهر، و از چهار تا هشت بعد از ظهر.

رفت و آمد هم جزو ساعات کاری حساب نمیشه. رفت و آمد هر روز، صبح از کمپ تا سایت یک ساعت، ظهر از سایت تا کمپ یک ساعت، دوباره از کمپ تا سایت یک ساعت و آخر روز هم از سایت تا کمپ یک ساعت طول میکشه. در بیست و چهار ساعت شبانه روز، حدود چهار ساعت تو رفت و آمد هستیم که هیچی اش جزو ساعات کاری حساب نمیشه. این چهار ساعت جزو ساعات استراحت ما محسوب میشه.

**س:** خب تو این چهار ساعت، استراحت می‌کنید دیگه؟

**ج:** البته بستگی داره کارگر باشی یا کارمند. سرویس کارگرها کولر نداره و اتوبوس بنز ۳۰۲ (سوپر) و مینی بوس هست. تعداد سرویس‌ها هم طوریه که همیشه راهروی سرویس، پُره و کارگرها، چسبیده به هم، در راهروی ماشین سرپا می‌ایستن.

سرویس کارمندها کمی وضعش بهتره و اتوبوس شاتله. تعداد کمتری هم سرپا می‌ایستن و کولر هم داره. البته تو اون شرایط آب و هوایی، کولر تنها یه نقطه از بدن رو خنک می‌کنه و بقیه نقاط، همچنان داغ باقی می‌مونه!

با این وضعیت، کمتر کسی می‌تونه تو مسیر یک ساعته به خواب بره و تجدید قوا کنه.

پراید و سمند و پژو ۴۰۵ و تویوتا لندکروز و سوزوکی هم به عنوان سرویس استفاده میشه که بستگی به رده کاری مسافرهاش، تعیین میشه. پراید برای تکنسین‌های ارشد، تا.... سوزوکی که سرویس روسای پیمانکار اصلیه. در فازهای ۱ و ۲ که کار در عسولیه تازه شروع شده بود و کارگران هندی و کره ای هم مشغول کار بودن، سواری موسو هم به عنوان سرویس کارگران استفاده می‌شد.

**س:** خوب، گفتم که ساعات کار روزانه ده ساعته؟

را با شرایط کاری در عسلوبه آشنا می‌کند که روزگاری نه چندان دور بهترین امکان شغلی برای بسیاری از جوانان بود. هر چند شرایط کاری بسیار دشوار بود، اما حقوق‌های بالا و دو سه برابر دستمزد و حقوق در تهران سبب می‌شد که بسیاری دشواری کار را به جان بخرند و حداقل برای چند سالی برنامه کار در آنجا را برای خودشان بریزند تا بتوانند در ابتدای راه، برای شروع یک زندگی جدید، پس‌اندازی دست و پا کنند.

جوانی ریزنقش کنارم نشست. به نظر کمتر از ۳۰ سال سن داشت. از گرمای بیرون کلافه بود. برای اینکه سر صحبت را باز کنم از گرمای تهران و شلوغی مترو گفتم. اما در پاسخم از گرمای عسلوبه گفتم و شلوغی سرویس رفت و آمد به محل کار در آنجا. می‌گفت چند ماهی است که در عسلوبه مشغول به کار شده است. از او پرسیدم:

**س:** زمانی که رفتی عسلوبه، اونجا چطور به نظرت اومد؟

**ج:** اونجا که رسیدم، انگار که به یه پادگان نظامی وارد شدم. ساعت چهار و نیم صبح باید از خواب بیدار بشی، نزدیک یک ساعت تو راه باشی و قبل ساعت شش صبح، تو محل کارت حاضر بشی و کارت بکشی. کل منطقه عسلوبه فنس کشی شده و ورود و خروج، کنترل میشه. کنترل ورود و خروج دست حراست POGC (شرکت ملی نفت و گاز ایران) هست. دور هر سایت که معمولاً شامل دو فاز هست، باز فنس کشی جدا داره و گیت ورود و خروج گذاشتن که ماشین‌ها و کیف‌ها رو می‌گردن. از کمپ، که محل خواب و استراحت، تا محل سایت، که محل کاره، با ماشین حدود نیم ساعت فاصله هست. همه باید یونیفرم شرکت شون رو بپوشن. اینم شاید یه دلیل دیگه هست که عسلوبه تو همون نظر اول، شبیه پادگان به نظر بیاد. داخل کمپ‌ها، بین کانکس‌ها هم فنس کشی شده. آدم‌های کارفرما، اکثراً سرهنگ و درجه دار هستن که با ماشین‌های سپاه، عبور و مرور می‌کنن.

**س:** چند روز در ماه و روزی چند ساعت باید کار کنی؟

**ج:** از یه شرکت تا شرکت دیگه متفاوته. ما هر ماه بیست و دو روز کار و هشت روز رست(استراحت) داریم. مثلاً شرکت پتروشیمی جم، پانزده روز کار و پانزده روز استراحت داره. البته کارگر یا مهندسی که می‌خواد مرخصی بره، باید جایگزین داشته باشه. اگه کسی نباشه که تو مدت

**س:** یعنی کارگر روزمزد، آخر روز بیست هزار تومن دستشو می‌گیره؟

**ج:** خیر! هر روز تعدادی کارگر روزمزد رو از جلوی در سایت جمع کرده و به کار می‌گیرن، اما دستمزدشون رو زمان پایان کار پرداخت می‌کنن نه پایان روز.

روزانه حدود سیصد نفر از کارگران اخراجی، جلوی در هر سایت جمع میشن تا شاید یه فرمن (سرکارگر) بیاد و اونا رو انتخاب کنه و به کار بگیره.

هربار که مسولی برای بازدید به عسلویه میاد، این کارگرای اخراجی رو از جلوی درها جمع می‌کنن تا در دید دوربین‌های تلویزیونی نباشن.

اینم بگم که حدود دو سال پیش که رییس جمهور برای بازدید اومده بود عسلویه، خیلی صمیمی با کارگرهای شاغل، رو در رو صحبت کرد و از میزان دستمزدها پرسید. اما بلافاصله بعد از پایان بازدیدها، تمام دستمزدها دقیقاً نصف شد و پنج هزار نفر اخراج شدن.

**س:** نیروهای سپاهی، چه سمت‌هایی دارن؟

**ج:** سرهنگ‌ها معمولاً رییس کارگاه و یا توی تشکیلات دفتر مدیریتی (مثلاً معاون رییس کارگاه و ...) هستن. سربازهای وظیفه، بسته به تخصصی که دارن، کارگری می‌کنن. ساعت کاری سربازها و کل شرایط کاری شون، مثل بقیه کارگه‌هاست، اما دستمزدشون مثل سربازهای شهرهای دیگه (یعنی ماهی پنجاه هزار تومان!) هست. بعد کسر بیمه و غیره، ماهی حدود چهل و پنج هزار تومن، به هر یک از سربازها میدن!

اینم بگم که کارگرها و سربازها، دقیقاً مثل پادگان، تنبیه و تشویق دارن. فرمن‌ها (foreman) یا همون سر کارگه‌ها، هر لحظه که دلشون بخواد و شخصاً تصمیم بگیرن، اقدام به تنبیه کارگرها و سربازان زیر دست شون می‌کنن. یعنی هر لحظه که فرمن اراده کرد، به کارگر یا سرباز نگویند بخت می‌گه: "امروز رو برات کسر کار حساب می‌کنم." در نتیجه، کارگر یا سرباز مغضوب، اون روز رو هم باید مته بقیه روزها کار کنه، اما هیچ مزدی بابتش نمی‌گیره و مزد اون روز، از دستمزد ماهانه اش، کسر میشه.

**ج:** از این ده ساعت، سه ساعت اضافه کاری اجباری هست و فقط هفت ساعت، جزو ساعات کاری محاسبه میشه. روزهای تعطیل هم اضافه کاری حساب میشه. بابت این اضافه کاری مزدی هم دریافت نمی‌کنیم!

**س:** وضعیت امنیت شغلی چطوریه؟ خیال تون از این بابت اینکه بیکار نشین، راحت یا نه؟

**ج:** هر روز امکان داره که بهت بگن عصر بیا تسویه کن! اگه اینطوری بگن و تو بخوای بیکار نشی و بمونی کار کنی، باید بری پیش رییس کارگاه و گریه و زاری کنی تا شاید دلش به رحم بیاد و اخراجت نکنه.

**س:** مگه قرارداد ندارین با کارفرما؟

**ج:** هیچ قرارداد مکتوبی به دست کارگر یا کارمند یا مهندس داده نمی‌شود!

همین چند روز پیش بود که حدود صد نفر از کارگرها رو در دو نوبت اخراج کردن. اسم پنجاه تا کارگر ماهر دیگه هم تو لیست رزرو (اخراج) قرار گرفته.

تعداد پاسدارهایی که به اسم کارمند حضور دارن و کار خاصی انجام نمیدن، کم نیست. کار اصلی آنها کنترل کارگران و دادن گزارش است. در شرکت‌های خصوصی که رسماً سپاهی‌ها هستند، تمام کارگران ساده و ماهر باید دو نفر پاسدار را به عنوان معرف، معرفی کنند. این دو معرف، فرم "معرف پاسدار" را پر کرده و امضا می‌کنن.

تو این فرم، پایبندی عقیدتی و سیاسی کارگر، توسط معرف گواهی میشه.

**س:** حقوق دریافتی چقدر است؟

**ج:** اوایل، که فاز ۱ و ۲ شروع شده بود و پیمانکارهای واسطه حضور نداشتن و کارگرها مستقیماً برای پیمانکار اصلی کار می‌کردن، کارگر ساده حدود ماهی سه میلیون تومن حقوق می‌گرفت. نقل هست که تعدادی از کارگرها، پس از دریافت دستمزد ماه اول، به سرعت از عسلویه خارج شدند! چون فکر میکردند اشتباه شده و زیادی پول داده‌اند. الان (شهریور ۱۳۸۹) کارگر ساده، روزی بین بیست تا بیست و یک هزار تومن دریافت می‌کنه.



ج: ببین! همون اوایل تیرماه، تلویزیون بی بی سی فارسی، خبری پخش کرد مبنی بر اینکه: مجری فاز ۱۵ و ۱۶ که شرکت سپانیر است، کنار کشیده و پروژه، به شرکت‌های خارجی واگذار شده.

هفته بعد، اخبار بیست و سی شبکه دوی ایران، اعلام کرد که شرکت سپانیر، از فازهای ۱۵ و ۱۶ کناره گیری کرده. دو سه روز بعدش، قضیه برچسب‌ها و پوشوندن نام سپانیر در تابلوهای عمومی اطلاعات پروژه پیش اومد. چند روز بعد هم، خبر تحریم‌های جدید که اسم شرکت‌های تابعه سپاه، که مشمول تحریم‌های بین المللی قرار گرفتن، توش لیست شده بود، منتشر شد.

س: یعنی اینها که که گفتی، ارتباط شون با هم چیه؟

ج: من فقط اتفاق‌هایی رو که با خیلی‌ها شاهدش بودیم گفتیم. نتیجه گیری با خودتونه.

س: خوب این قضیه تحریم‌های جدید، چه تاثیری روی روند پیشرفت کارهای پروژه‌ها داشته؟

ج: هیچ! مواد اولیه با همون حجم و سرعت قبل از تحریم‌ها، از دبی و جاهای دیگه وارد اسکله گمرک میشه و کارها، بدون وقفه ادامه دارن.

صحبت ما اینجا ناتمام ماند چرا که جوان به مقصد رسیده بود. خداحافظی کرد و به سرعت از قطار خارج شد. من ماندم و سوالات دیگری که بدون پاسخ ماندند.



## گفت و گو با کارگران بندر چابهار

### مجید ملکی

**کانون مدافعان حقوق کارگر - کارگران بندر، و به اصطلاح جاشوها، یعنی آنان که یا در روی اسکله برای تخلیه بار کار می‌کنند یا امور خدماتی را انجام می‌دهند، یکی از سخت‌ترین کارها را بر دوش می‌کشند. علاوه بر آن تعدادی از این کارگران در شرایط بیکاری به**

یه روش دیگه تنبیه اینه که فرمن، برای کارگر زیر دستش، که باهانش خرده حساب داره، "اضافه کار بدون حقوق" صادر می‌کنه. بعدشم فرمن برای تحقیر و فشار روی کارگر مغضوب، اطلاعیه ای رو روی دیوار کانکس محل کارشون می‌چسبونه. معمولاً فرمن تو اون اطلاعیه، می‌نویسه که: "به علت ... (عبارت تحقیر آمیز و فحش) فلانی به چهار روز کسر کار، تنبیه می‌شود."

فحاشی هم متداوله. هدف این فحاشی، معمولاً زیر دست‌های خرده پیمانکار هستن. کارگر یا تکنسین یا مهندسی که فرمن باهانش مشکل داره، به طور حساب شده ای، با فحاشی مدام تحقیر میشه تا در نهایت، مجبور به ترک عسلویه بشه. فرمن هم بلافاصله، جاش رو با کارگر یا تکنسین یا مهندسی از میان اقوام یا آشنایان اش پر می‌کنه.

س: چه بخش‌هایی از کار، دست سپاه و شرکت‌های تابعه اش هست؟

ج: کارفرمای کل منطقه عسلویه، شرکت ملی نفت و گاز ایران (POGC) است. POGC هم اجرای هر فاز رو بین سه یا چهار شرکت، تقسیم کرده که حداقل، یکی از اون‌ها، از شرکت‌های تابعه‌ی سپاه است که البته به عنوان شرکت خصوصی حضور داره. روسا و معاونان این شرکت تابعه، که از رده فرماندهان و سرهنگ هستن، با ماشین‌های پلاک سپاه تردد می‌کنن.

بعد از ظهر روزی که سردار با پرادوی پلاک سپاه وارد سایت میشه، حقوق‌ها پرداخت میشه. بنابراین حضور سردار پرادو سوار، برای پیمانکاران جزء و کارگران، شعف انگیزه!

توی فاز ۱۵ و ۱۶ که دوستانم اونجا کار می‌کنن، از اوایل تیرماه امسال، روی تمام تابلوهای اطلاعات پروژه، که در دید عموم قرار دارن، برچسب سفید چسبانده‌اند و اسم شرکت مجری که از شرکت‌های تابعه است، دیگه دیده نمی‌شه.

س: آیا به نظر تو، این مساله یعنی مخفی کردن اسم شرکت‌های سپاه در تابلوهای عمومی، ربطی به تحریم‌های بین المللی داره؟

با افزایش نرخ بیکاری حاصل از این تغییر سیاست و خشکسالی‌های مکرر، بحران اقتصادی بار دیگر و با شدتی بیشتر به منطقه باز گشت. تمامی سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی در سه دهه اخیر، اوضاع اقتصادی تمامی ایران به خصوص مناطق مرزی را روز به روز ویران‌تر کرده و بحران‌های فراوانی را بر مردم تحمیل نموده است. گفت و گوی زیر با کارگرانی صورت گرفته که زیر ضربات اقتصادی دولت، کمرشان شکسته و سفره خالی خانواده‌شان، روز به روز خالی‌تر شده است.

### لطفا اسم و سن خودتان را بگویید.

عبد الکریم. من ۲۵ سال سن دارم ازدواج کردم و سه بچه دارم.  
لطفا از مشکلاتتان در این شهر بگویید.

مشکل؟ چی بگم؟ کار ما باربریه. من روی لنجی کار می‌کنم که بار به دبی و عمان می‌بره.

### دستمزد شما چقدر است؟

هر سفر ما رفت و برگشت ۲ ماه طول می‌کشه. برای هر سفر، بسته به بار و صاحب بار، حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان می‌گیرم.  
این می‌شه ماهی ۲۰۰ هزارتومان تقریباً. خوب هزینه زندگی‌تان را چه جور می‌پردازید؟

نه اینجوری نیست. ما تمام سال رو که کار نمی‌کنیم. دریا طوفانی می‌شه، لنج خرابی داره، هزار تا بدبختی هست. اگر سال خوب باشه، حد اکثر ۸ تا ۱۰ ماه کار داریم. تازه این مال سال‌های خوبه که مثلاً خرید و فروش خوب می‌شه.

من ماهی ۱۰۰ هزار تومان هم اجاره می‌دم، پول آب و برق و مریضی بچه‌ها و خورد و خوراک هم هست. این باعث می‌شه که وقتی از دریا برمی‌گردم، روی و انت برادرم شیفی هم کار کنم.

### کلا وضع کار روی کشتی چگونه؟

راستش لنج‌های ما خیلی قدیمیه، دیزلش هم همینطور، بارها توی دریا موتور خاموش شده و گاهی روزها روی دریا سرگردونیم. خدا نکنه که این اتفاق، موقعی بیفته که دریا طوفانیه. اون وقت اگر ناخدا وارد نباشه، معلوم نیست چه بلایی سرمون بیاد.

ماهگیری و یا خدمات بر روی لنج‌های حمل کالا می‌پردازند. در مجموع آنها کارگران بندر و دریا هستند و هر کاری که بتواند لقمه نانی برایشان فراهم کند، انجام می‌دهند و ما که کیلومترها از آنان دوریم، اطلاع کمی از شرایط زندگی، مشکلات و دردهایشان داریم. انجام کار در شرایط سخت و گرمای چهل و یا پنجاه درجه شرجی بندری همانند چاهبار، بسیار مشکل‌تر از آن است که تصورش را می‌کنیم. این کارگران در آفتابی سوزان باید تمام تلاش خود را برای زنده ماندن انجام دهند. آنها با چهره‌ای آفتاب سوخته و اندامی لاغر و تکیده از بام تا شام تلاش می‌کنند اما تنها می‌توانند قوت لایموتی برای خود و خانواده‌شان تهیه کنند. شاید بعد فاصله باعث شده که آن حداقل امکانات رفاهی و حمایتی قانونی که سایر کارگران هنوز از آن برخوردارند، شامل آنان نشود. از حداقل دستمزد، (که بسیار پایین‌تر از خط فقر است)، بیمه و تامین اجتماعی و بیمه بیکاری، و ... خبری نیست. گذرهیچ بازرس تامین اجتماعی به محل کار آنان نمی‌افتد و گوش شنوایی هم برای شنیدن مشکلاتشان با کارفرماها در ادارات کار و تامین اجتماعی محل زندگی‌شان وجود ندارد.

گفت‌وگویی زیر که با چند تن از این کارگران انجام شده، گویای زندگی آنان در آن بیابان و شنزار و دریای پرتلاطم است. گویای زندگی کسانی است که یک عمر برای زندگی و دیگران کار می‌کنند، کالا حمل می‌کنند ماهی می‌گیرند تا دیگران در رفاه باشند. اما در زندگی خودشان هیچ‌گاه از آسایش برخوردار نیستند.

\*\*\*

بندر چاهبار در جنوب شرقی ایران و در استان سیستان و بلوچستان واقع شده است. شغل اصلی مردمان بومی این منطقه کشاورزی، ماهی‌گیری و حمل بار از طریق لنج‌های سنتی است. بعد از پایان جنگ و در جهت رشد سرمایه‌داری تجاری، بعضی مناطق به عنوان مناطق آزاد اعلام شد. با وعده مقامات محلی، توقع مردم آن بود که اندکی از فقر مردم کاسته شود و بخشی از سرمایه سرازیر شده به این منطقه، به سفره مردم آورده شود. سرمایه‌گذاری‌های فراوانی از بودجه دولتی صورت گرفت، اما آنچه اتفاق نیفتاد، کاهش رشد بیکاری و فقر در این شهر بود. با تغییر نگاه دولت و برای تامین مالی بخش دیگری از حاکمیت، یعنی سرمایه‌داری نظامی-دولتی، بساط مناطق آزاد و نیز بنادر آزاد و جزایر، کساد شد و در حال حاضر نفس‌های آخر را می‌کشد.

عبد

الستار

ماهگیر

### چند سال دارید و چند تا بچه دارید؟

۳۷ سال دارم. ازدواج کردم و ۵ بچه دارم. مشکل زندگی شما در این شهر و یا اصولاً مشکل امروز شما چیست؟

من توی یه روستا نزدیک بندر گواتر زندگی می‌کنم. دوست دارم بیایید و اونجا رو ببینید. ما هیچی نداریم و همه توی یک کپر زندگی می‌کنیم، اما اینا همه رو باکیم نیست، مشکل اصلی بیکاریه.

از وقتی سوخت سهمیه‌بندی شده، اون یه لقمه نونی هم که توی خونه می‌بردم کم شده. دیگه ما نمی‌تونیم برای ماهی‌گیری جای دور بریم.

### چرا توی همین منطقه کار نمی‌کنید؟

کلا توی این منطقه ماهی کمه. در روز ده‌ها بلکه صدها کشتی از اینجا رد می‌شه، یه عالم آت آشغال و نفت و بنزین می‌ریزن، خوب ماهی‌ها یا می‌میرند یا از این منطقه فرار می‌کنن. با سهمیه‌بندی سوخت، تعداد دفعاتی که ما می‌تونیم برای ماهی‌گیری جای دور بریم، کم شده و مجبوریم روزها و هفته‌ها را توی منطقه تور بندازیم تا چیزی گیرمون بیاد.

### چند نفر روی لنج کار می‌کنن؟

لنج ما بین ۱۲ تا ۱۷ نفر، گاهی تا ۲۰ نفر. لنج مال چند تا بازاری اینجاست، اونا هم می‌گن با این وضعیت صرف نمی‌کنه که کار کنن. چه اتفاقاتی ممکنه در حین کار برای شما بیفته؟ مصیبت که زیاده، بیشتر از همه، اینه که موقع کشیدن تور، اگر دقت نکنیم ممکنه دستمون از بین بره یا حد اقل پرت شیم توی آب یا بین جرثغال بمونیم و له شیم.

### شما بیمه هستین؟ مثل بیمه حوادث؟

نه بابا خدا عمرت بده! بیمه کجا بود؟ همین که پول ما رو می‌دن خدا رو شکر.

طالب ۵۷ ساله جاشو:

کلا سالهاست که وضع خراب شده. هی هر سال تحریم‌ها بیشتر می‌شه. هرچی این تحریم‌ها بیشتر می‌شه، تعداد بارهای ما هم کمتر می‌شه خوب.

چرا من باید نگران این باشم که بار کمتر داریم؟ مگر من می‌تونم که به بچه‌ام بگم که یک سر آدم‌هایی نشستن اون بالا، نون ما رو می‌برن؟ شکم بچه‌ام رو که با حرف نمی‌تونم سیر کنم.

### درآمد شما چقدر است؟ چقدر دست‌مزد می‌گیرید؟

وقتی توی سال بخوایم حساب کنیم، می‌شه ۱۶۰ هزار تومان. شکم ۶ نفر رو من با این پول، چه جوری باید سیر کنم؟

### چه مدتی که این کار را می‌کنید؟

از ۱۵ سالگی روی لنج کار کردم.

### شما بیمه نیستید؟

نه بابا بیمه کجا بود؟ یه بار رفتم اداره کار، بهم گفتن اگر ما بیایم و تو کارتو از دست بدی، دیگه به ما مربوط نیست. سرتو بنداز پایین، مثل بچه آدم کار کن. بیمه رو ولش کن، خدا روزی رسونه. در طی این سال‌ها آیا اعتراضی هم به دست‌مزدتون کردید؟ بله آقا، چند بار. ولی هر بار پلیس اومده، اول حسابی زده، بعد هم گفته اگر شلوغ کنین، باید از این شهر برید.

### کارگرای کشتی آیا تشکلی دارند؟

تشکل کجا بود آقا جان؟ دلتون خوشه‌ها. اکثر کارگرا بی‌سوادن. صاحبای لنج هم به همه یه جور حقوق نمیدن تا کارگرا هی بخوانند جای همدیگرو بگیرند.

اگه ما همه که روی لنج کار می‌کنیم، با هم باشیم، اون وقت می‌تونیم تازه حرف بزنین. اما متأسفانه ما اتحاد نداریم.

همکار شما می‌گه اگه دست از کار بکشیم و سرکار نریم، اونوقت صاحب لنج دست‌مزدتون رو بالا می‌بره. نظر شما چیه؟

عبدالکریم: آخه مشکل ما، فقط صاحب لنج نیست، گاهی هم بار نیست. بار هم کم شده، اونا هم می‌گن که به ما مربوط نیست. اگر بخوایم

باعقب‌مانده‌ترین مناسبات بادیه‌نشینانی. ارزش زن در این نوع مناسبات عشیره‌ای چیز است در حد یک زیرانداز "تجدید فراش" چون هر مرد ناقص‌العقلی می‌تواند (حتا در قرن بیست و یکم) زن را چون زیلوی کهنه‌ای دور بیاندازد و یک یا چند تای دیگر اختیار کند. (احکام برده‌داری جنسی) تاسف بارتر اینکه این برده‌داری جنسی واستثمار وحشیانه‌ی نیروی کار زن در جامعه‌ای صورت می‌گیرد که در تاریخ گذشته‌اش علاوه بر احترام به شخصیت زن، حقوق زنان کارگر در مقابل تخصص برابر مساوی بوده و در اکثر کارگاه‌های بزرگ دوره‌ی هخامنشی به دلیل توانایی مدیریت آنان، سرپرست‌های کارگران زن و مرد، یک زن بوده است. (۱)

سررشته‌ی تمام این مناسبات واپس‌گرایانه‌ی موجود در دستان کهنه اندیشان دلال صفتی است که در سایه نشسته‌اند و ریسمان‌ها را می‌کشند. این واسطه‌ها و دلال‌ها آن چنان از خرد اقتصادی، اجتماعی بیگانه هستند که درکی از توسعه‌ی اجتماعی صنعتی و علمی ندارند. حتا ضرورت صنعتی شدن جامعه برای تداوم زندگی اجتماعی برای رسیدن به توانایی تولید کالایی را نمی‌فهمند و آن را مترادف با کفر (به خطر افتادن منافع اقتصادیشان) می‌دانند. تنها معیار ارزش این اقتصاددانان در قدرت صدای جرنج جرنج سکه‌های طلایی است که آن را برای تعیین عیارش با دندان محک بزنند. همان برده‌فروشان کریه‌دیروزیند که به جای شتر و کجاوه، بر بنز و ... می‌نشینند و با پول نفت، شرکت‌های بین المللی خرید و فروش را اداره می‌کنند که دفتر اصلیش در لندن و ... است.

استنادی که به حقوق زنان کارگر در دوره‌ی هخامنشیان کرده‌ام هرگز بدین جهت نبوده که آن را جزو افتخارات ایرانیان امروز بدانم. هرگز. این ارزش‌های بالای انسانی که در تاریخ بشر استثناست، افتخاری است برای مردمان همان زمان با فرهنگ و مناسبات آن دوره. ما را همین بس که در قرن بیست و یکم حداقل حقوق زنان کارگر و نیروی کار زن را ندیده می‌گیریم و آن چنان ستم اقتصادی بر زنان وارد می‌کنیم که واژه‌ی استثمار مضاعف دارای آن درون مایه‌ای نیست که بتواند بار این بهره‌کشی از زن را بیان کند.

زن به عنوان انسان حق دارد با کارش صاحب درآمدی گردد و زندگی مستقلی برای خودش تدارک ببیند. اما زن کارگر پس از ۸ الی ۱۲ ساعت کار به خانه می‌رود، در شهرهای پرجمعیت یکی دو ساعت هم

اعتراض کنیم، اول باید به دولت اعتراض کنیم که هم قیمتاً، هم کار ما، به اونا بستگی داره. اما اول از همه، ما باید با هم باشیم و عقلمون رو روی هم بزاریم و حرف‌هامون رو به کاسه کنیم. باید نماینده داشته باشیم یا به گروهی که همه با هم جمع بشیم توش.

### چاره کار چیه عبدالستار؟

راستش اول باید بریم جلوی فرمانداری. بگیم شما که سوخت ما رو کم کردین، بیاین شکم زن و بچه‌مون رو سیر کنین. من که نمی‌تونم کارمو عوض کنم؛ تازه، کار هم نیست. شما فکر می‌کنید این مشکل فقط مال این بندره؟ نه این طور نیست. ما با جاشوهای دیگه هم دوستیم. اونا هم همین مشکلا رو دارند. بندر لنگه، بوشهر، جاسک، بندرعباس، همه جا. اما توی بعضی جاها مسافر می‌برند، بعضی هم قاچاق. بالاخره گاهی نونشون رو در می‌آرند، اما امان از اینکه گیر بیفتن. اونوقت باید حصیر زیر پاشونم بفروشن بدن به دادگاه.

## گزارشی از وضعیت زنان کارگر

ناصر آغاچری

زمانی که مساله حقوق زن، حقوق اجتماعی و یا دستمزد او مورد بررسی قرار می‌گیرد، بدون استثنا واژه‌ی پدرسالاری، مردسالاری و یا بسیار عینی و واقعی‌تر (ولی چندش‌آور) نرسالاری در ذهن انسان زنده می‌شود؛ ولی واژه تنها شکلی از یک پدیده‌ی پنهان ضد بشری است، با درون مایه‌ای طبقاتی و سرشتی استثمارگر.

بهره‌کشی انسان از انسان از دورترین هزاره‌ها تا به امروز، در نرم‌ها و قوانین مختلف، ولی همیشه در دفاع از حقوق اقلیت حاکم، شلاقش را بر گرده‌ی زحمتکش‌ان زن و مرد کوبیده است. استثمار وحشیانه، بسیار وحشیانه، زیرا با نیروی کار چون یک کالا یا ابزار برخورد می‌کند و در عمل او را فاقد ارزش انسانی می‌دانند و با معیار بازار، درون مایه انسانی او را ندیده می‌گیرند و نیازمندی‌های حیاتی برای بازتولید نیروی کارش به فراموشی سپرده می‌شود.

ولی در کنار این بهره‌کشی عام، شاهد استثمار مضاعف نیمی از افراد جامعه نیز هستیم که مرد استثمار شده در این شیوه‌ی ستم و بهره‌کشی، نیز خود را در آن سهیم می‌کند: آری استثمار زن، مادر، همسر. آن هم

سازندگی در پروژه‌های نفتی بوجود آمده بود، اکنون ابعادی همه‌گیر یافته است. "من پاور"، بخشید دلال محترم، کاسب است و کاسب "حبیب خدا" این حق اوست که زنان کارگر را به کارگاه‌ها معرفی کند و از آن حداقل حقوق که چیزی کمتر از یک سوم حداقل حقوق قانون کار است، درصدها به جیبش وارد گردد. طبق این قوانین نیروی کار باید شبانه‌روز برای سرمایه‌دار و دلال‌ها کار کند و تازه پس از ۴ ماه حقوق یک ماه را دریافت کند.

از سوی دیگر ناتوانی در ایجاد اشتغال برای میلیون‌ها جوان بیکار و سربار جامعه، فروپاشی صنایع تولیدی به دلیل واردات بی‌رویه اربابان قدرت، روند تصاعدی رشد بیکاری و فقر عمومی باعث گردید تلاش برای بیرون کردن زنان از بازار کار، با تبلیغات گسترده آغاز گردد. بازنشستگی قبل از موعد، بازخرید زنان کارمند و معلم از ترفندهایی است که سرمایه داری دلالی نهایت بهره را از آن می‌برد. گرچه زنان به‌رغم این همه بی‌داد اجتماعی توانسته‌اند دانشگاه‌ها را تسخیر کنند ولی در بازار کار با وجود تحصیلات دانشگاهی وضع زنان واقعا مصیبت‌بار است.

در پروژه‌های نفتی حقوق یک خانم مهندس یا لیسانس زبان برای روزانه ۱۲ ساعت کار و ماهیانه ۲۷۶ ساعت حداکثر شش صد هزار تومان است. در حالی که سرپرست یک واحد کوچک (فورمن) مبلغی معادل یک میلیون و دویست تا یک میلیون شش صد هزار تومان دریافت می‌کند. یک کارگر فنی کم سواد ۶۰۰ هزار تومان دریافت می‌کند. (البته اگر بعد از ۴ ماه به او بدهند) و یک جوشکار کم‌سواد حداقل یک میلیون و دویست هزار تومان دریافت می‌کند. با توجه به این که حداقل حقوق برای کارگر کم‌سواد و بی‌تخصص، آن هم برای ۱۹۲ ساعت کار در ماه، سیصد و سه هزار تومان است. اینک به حقوق یک خانم کارشناس توجه کنید که حداکثر آن شش صد هزار تومان است. مدت کار این خانم در پروژه‌ها روزانه ۱۲ ساعت کار و در ماه ۲۷۶ ساعت است. یعنی ماهانه این خانم به نسبت قانون کار ۸۴ ساعت اضافه کاری می‌کند که اگر آن را در صدی چهل قانون کار ضرب کنیم ۱۱۷ ساعت اضافه کاری می‌شود (در حالی که در پروژه تعطیلی روز آدینه را نداریم) اگر ۴ آدینه در ماه را طبق قانون کار که می‌باید نیروی کار استراحت کند و حقوق کامل دریافت نماید (زیرا اوقات فراغت برای آماده‌سازی روانی نیروی کار حیاتی است) در نظر بگیریم، می‌بینیم که یک کارشناس زن ساعات کاری معادل دو ماه کار را در یک ماه انجام

وقتش در ترافیک هدر می‌شود. عاقبت خسته و فرسوده وارد خانه می‌شود، تازه با حجم عظیم کار که در انتظارش است مواجه می‌گردد. کار اصلی زن زحمتکش تازه شروع می‌شود. سامان دادن خانه، پختن غذا برای فردای خانواده، ترو خشک کردن کودکان و خدمت به "آقای خانه". به هر حال او زن است و طبق اصول سنت‌های مردسالارانه وظایفی به عهده‌ی اوست. ولی زمان برای انجام این همه کار با توجه به مقدار ساعات کار بیرون کافی نیست. پس چه باید کرد؟ در شرایط موجود پاسخی وجود ندارد. علت مبارزه پیگیر کارگران در سطح بین‌المللی و ایران برای پایین آوردن ساعات کار به ۸ ساعت در روز که متاسفانه امروزه، برخلاف منافع زحمتکشان به ۱۲ ساعت هم رسیده است، صرفا به دلیل ضرورت اوقات فراغت برای بازتولید نیروی کار هدر رفته و رسیدگی به آموزش و تربیت کودکان است که نیروی کار آینده را تشکیل می‌دهند که باز هم این درخدمت ساختار سرمایه‌داری است ولی به قیمت هزینه حداقل درآمد کارگر و زندگی.

با وجود این همه ستم‌های چند گانه، شاهد ابعادی بزرگتر از استثمار و بی‌داد دولتی در حق زنان کارگر و جویای کار هستیم. با توجه به بیکاری مزمز جامعه‌ی ما که با رشد جمعیت جوان ایران در تضادی ستیزنده است، دولت و مجلس اصلاح طلب دست به اقدامی زد که در تاریخ جنبش کارگری ایران و کلیه‌ی دوره‌های پس از مشروطیت به صورت عملکردی واپس‌گرا و ضد کارگری و ضد نیروی کار زنان برای همیشه به یادگار ماندگار مانده است. معاف شدن کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار جزو افتخارات دولت به اصطلاح اصلاح طلب خاتمی است. این قانون ستم و بیدادی است بر جامعه کارگری ایران، که بیشترین مصیبتش بر سر زنان کارگر و جویای کار پیاده شده است. برآیند چنین شرایطی برای دختران تحصیل کرده و زنان سرپرست خانوار فاجعه‌بار گردیده است زیرا حداقل حقوقی که مسولان کارگاه‌های زیر ده نفر برای نیروی کار تعیین می‌کنند درموردی حتی یک سوم حداقل حقوق قانون کار نمی‌شود. آیا با چنین درآمدی یک نیروی کار زن می‌تواند از پس پرداخت اجاره‌ی یک اتاق برآید؟ غذا، لباس و هزینه‌های دیگر را فعلا محاسبه نمی‌کنیم.

در کنار این قوانین ضدانسانی شاهد رشد پدیده‌ای "من پاور" هستیم. دلالی نیروی کار یا "من پاور" (manpower)) که از دوره‌ی سردار

می‌دهد. و حداکثر شش صد هزار تومان دریافت می‌کند که همان حداقل حقوق یک کارگر بدون تخصص و بدون سواد می‌شود.

هدف از این مطلب بیان این واقعیت تلخ است که زن در کارخانه‌ها و یا در بخش خدماتی در برابر کار و تخصص برابر با مرد، حقوقی بسیار کمتر دریافت می‌کند.

### گذری می‌کنیم بر بازار کار برای زنان، در شهرهای مختلف و دستمزدهای آنان.

**تبریز** - یک پرستار با مدرک کارشناسی در بیمارستان خصوصی شفا، در بخش سی سی یو با روزی ۱۲ ساعت کار (که بر خلاف قوانین بین‌المللی کار است که ایران هم مقوله‌های آن را امضا کرده است) ۳۲۰ هزار تومان دریافت می‌کند که این معادل حداقل حقوق است. خانواده‌ی این خانم پرستار حداقل ۱۶ سال هزینه آموزش او را پرداخت کرده‌اند تا امروز پس از پایان آموزش کارمزدی معادی یک کارگر بی سواد و غیرماهر دریافت کند.

یک خانم دیپلمه در تبریز برای کار در فروشگاه تجهیزات بیمارستانی (بخش خصوصی) از ساعت ۸ صبح ۱ لی ۶ پسین ماهانه ۲۵۰ هزار تومان دریافت می‌کند، آن هم بدون بیمه و تامین اجتماعی. در بازار تبریز برای یک فروشنده‌ی زن دیپلمه در لباس‌فروشی، بدون بیمه با روزانه ده ساعت کار که در مناسبت‌هایی چون جشن‌ها، ساعات کار طولانی‌تر می‌شود، آن هم بدون هیچ کارمزدی، ماهانه ۲۲۰ هزار تومان حقوق پرداخت می‌گردد.

در دفاتر هواپیمایی در تبریز خانم‌هایی با مدرک کارشناسی و تسلط به یک زبان خارجی سه ماه اول به نام آزمایشی ماهیانه با ۶۰ هزار تومان استخدام می‌شوند، در صورتی که کارفرما از کار آنها اعلام رضایت بفرمایند، ادامه کارشان امکان‌پذیر خواهد شد آن هم با حقوق ماهانه ۱۵۰ هزار تومان با روزانه ۱۴ ساعت کار، از ساعت ۸ صبح تا ده شب، بدون بیمه بدون نهار. (که معمولاً با اعلام عدم رضایت دیگری را با این حقوق ناچیز به کار می‌گیرد. موارد سوءاستفاده پنهان که جای خود دارد)

حالا تصور کنید که این خانم بخواهد سربار کسی نباشد و روی پای خودش بایستد، با این درآمد ناچیز در شهری مانند تبریز، آیا می‌تواند زندگی کند؟ اگر فرض کنیم این نیروی کار بتواند یک خانه نقلی پیدا

کند و پول پیش آن را هم بدهد، با این طرح حذف یارانه‌ها، آیا در آمد این خانم درحد پرداخت هزینه آب و برق خواهد بود؟ در ساختارهای اقتصادی که یارانه وجود ندارد، حداقل حقوق کارگران قادر به پاسخگویی به رفع نیازمندی‌های اولیه زحمتکشان است و وضعیت اشتغال به صورتی است که اکثریت مردم کار دارند. در حالی که در کشور ما حداقل حقوق با هزینه‌های زندگی تعاملی ندارد. وضع اشتغال که بسیار اسفبار است با سیاست‌های ناپه‌نجا برای راضی نگه داشتن صندوق بین‌المللی پول برای پیوستن به تجارت جهانی) هر روز شرایط اشتغال بحرانی‌تر می‌شود و عده‌ی بیشتری از کارگران بیکار می‌شوند. این شیوه عملکرد درحقیقت استثمار مضاعف همه‌ی مردم ایران است.

در کارخانه‌ی ساخت وسایل پلاستیکی اکثریت کارگران را زنان تشکیل می‌دهند ساعت کار این خانم‌ها از ساعت ۸ بامداد با ۸ شب برای ماهیانه ۱۸۰ هزار تومان، آن هم بدون بیمه .

**سیاهکل** - شرکت کلوجه‌سازی شهر صنعتی سیاهکل برای یک کارگر زن (اکثر قاطع کارگران این شرکت خانم‌ها هستند با روزانه کار ۹ ساعت در روز مبلغ ۱۸۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند. با توجه به حداقل حقوق اداره کار که ۳۰۳ هزار تومان برای ۱۹۲ ساعت کار کرد در ماه می‌باشد، این خانم‌ها از یک سو هر ماه ۴۲ ساعت نسبت به قانون کار به صورت مجانی برای کارفرما کار می‌کنند و از سوی دیگر مبلغی معادل کمی بیش از نصف حداقل حقوق دریافت می‌کنند. با یک محاسبه دقیق می‌توان ابعاد وحشیانه‌ی استثمار زنان کارگر را بررسی کرد، با توجه به این که این کارگران بیمه نیستند. این است تاثیر فاجعه‌بار معاف شدن کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار، غارت وحشیانه‌ی همه جانبه‌ی کارفرماها و فقر سیاه کارگران زن.

در شهرک صنعتی سیاهکل در یک کارگاه تولید ظروف یک بار مصرف تنها ۲ کارگر مرد اشتغال دارند با حقوق ۳۸۰ هزار تومان و بیمه هم هستند. بقیه کارگران را خانم‌ها تشکیل می‌دهد، اما با کاری معادل کار کارگران مرد، تنها به اندازه نصف حقوق مردان را دریافت می‌کنند. با روزانه‌ی کار از ساعت ۸ تا ۱۷ عصر برای ماهیانه ۱۷۰ هزار تومان بدون هیچ مزایا، بدون بیمه و بازنشستگی.

**صنعتی اراک** - خانم‌های فارغ التحصیل دانشگاه در خانه بیکار نشسته‌اند و در آرزوی پیدا کردن یک پارتی هستند تا برای مدت کوتاهی با اشتغال موقت گوشه‌ای از زندگی شان را سامان بدهند.

شرکت سیبون تولیدکننده‌ی تن ماهی و خورشید قیمة . کار روزانه زنان در این شرکت از ساعت هفت و نیم بامداد تا چهار بعد از ظهر ادامه دارد و از ساعات ۱۴ تا ۱۸ به نام اضافه کاری، که بابت ده و نیم ساعت کار روزانه حقوق ماهیانه این خانم‌ها ۳۶۰ الی ۳۷۰ هزار تومان است. البته از عجایب است که در این شرکت زنان بیمه هستند.

کارخانه سورنگ خزر در شهر صنعتی رشت برای بسته‌بندی کالا از کارگران زن استفاده می‌کند با حقوق ماهیانه ۱۲۰ هزار تومان بدون بیمه و تامین اجتماعی . در این شرکت هر سه ماه قرارداد جدیدی با کارگران زن بسته می‌شود. خاصیت این عمل برای کارفرما عدم پرداخت مرخصی ماهانه و سنوات به کارگران زن می‌باشد. در حقیقت یک کارگر زن اگر بتواند سی سال در این شرایط دوام بیاورد، مدت خدمتش همان سه ماه و ده روز است که بازنشستگی شامل آن نمی‌شود و کارفرما هم از پرداخت ۲۰ درصد حق بیمه کارگر معاف می‌شود. این هم یکی دیگر از عوارض معاف شدن کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار است. البته نباید از حق گذشت کارفرما چون مسلمان معتقد است و حلال و حرام سرش می‌شود، کارگران زن روزهای جمعه هم باید کار کنند والا کسری حقوق خواهند داشت.

**کرمانشاه** - فروشگاه‌های لباس با ساعات کار طولانی در روز بین ده الی ۱۲ ساعت کار، بدون بیمه و تامین اجتماعی و بدون قراردادکار به خانم‌های متقاضی کار ماهیانه ۸۰ الی ۱۰۰ هزار تومان پرداخت می‌کند.

### آغاچاری (امبدیه خوزستان)

خانم‌های متقاضی کار می‌توانند اگر ليسانس یا دیپلم داشته باشند، و صد البته یک پارتی پیدا کنند، به عنوان معلم حق‌التدریسی برای آموزش و پرورش کار کنند، با حقوق ماهیانه ۴۰ یا ۵۰ هزار تومان، بدون بیمه و بازنشستگی.

**نجف‌آباد اصفهان** - یک کارگر زن در مرکز چاپ و تکثیر از ساعت ۸ الی ۱۲ ظهر و از ساعت ۱۵ تا ۸ شب برای ماهیانه ۸۰ هزار تومان کار می‌کند. بدون بیمه و هیچ مزایای دیگر. این زن کارگر باید کارهای نظافت کارگاه و کارهای حاشیه‌ای دیگری را نیز انجام دهد و گرنه اخراج خواهد شد. زمان کار در یک مرکز دیگر چاپ و تکثیر از ۹ صبح

یک خانم ليسانس یا فوق ليسانس برای استخدام در مهد کودک وابسته به آموزش و پرورش اراک، بدون بیمه و بدون بازنشستگی و مزایای دیگر، تنها ماهیانه ۷۰ الی ۸۰ هزار تومان دریافت می‌کند. در بخش خصوصی ماهیانه‌ای کمتر پرداخت می‌شود.

آیا با این مقدار کارمزد، یک خانم می‌تواند خانه ای اجاره کند یا فرزندانش را پرورش دهد؟ این مقدار حتا کفاف هزینه‌ی رفت و آمد این خانم‌ها را نمی‌دهد. شاید بپرسید پس چرا آنها به این کار ادامه می‌دهند؟ من هم همین سوال را از یکی از این خانم‌ها پرسیدم. گفت:

"دارم دیوانه می‌شوم. در خانه شب و روز بیکار نشسته ایم و دیوارها را نگاه می‌کنیم. اینطور حداقل مشغول به کار می‌شویم و بخشی از نیازهای روانیمان حل می‌شود."

یک شرکت دلالی یا "من پوری" زنان را برای پرستاری یا انجام کارهای خانه استخدام می‌کند. ساعات کار از ۷ بامداد تا ۱۷ پسین به مقدار ده ساعت کار در روز بدون بیمه و یا هیچ مزایای دیگر. برای ماهیانه ۸۰ هزار تومان . ولی قراردادی که همین شرکت با متقاضی نیروی کار می‌بندد، مبلغ ۱۸۰ هزار تومان در ماه می‌باشد. این واسطه از درآمد هر زن بابت حق دلالی، بابت حق ضد بشری که به او داده شده، مبلغ یک صد هزار تومان برداشت می‌کند. ده ساعت کار دشوار و گاهی کثیف را زن انجام می‌دهد. ولی سهم شیر به واسطه‌ی قرون وسطایی تعلق دارد. قانونی که حامی اقلیت حاکم و وابستگان آنهاست و تیغ برنده‌اش بر ضد اکثریت مردم است، یک قانون طبقاتی نیست؟

یک شرکت دیگر "من پوری" که با آموزش و پرورش اراک همکاری می‌کند برای استخدام یک خانم معلم ليسانس یا فوق ليسانس مبلغ ۳۶۰ هزار تومان از آموزش و پرورش دریافت می‌کند ولی به خانم‌های حق التدریسی ماهیانه ۱۲۰ هزار تومان پرداخت می‌کند. چرا یک نهاد دولتی، آن هم آموزش و پرورش، دستش در دست دلال‌هاست؟ چرا یک خانم تحصیل‌کرده را مستقیماً استخدام نمی‌کنند؟ و اما در مهدکودک‌های بخش خصوصی در اراک به خانم‌های مربی، که اکثراً ليسانس هستند، فقط ماهیانه ۵۰ هزار تومان می‌پردازند.

گیلان



### تجربه کارگران الکتریک ایران - رشت

– با سلام و تشکر آیا می‌توانید به ما بگویید بعد از آخرین باری که کارگران برای پیگیری مطالباتشان به تهران آمدند و به وزارت کار و صنایع مراجعه کردند، آآن وضعیت کارگران و مطالباتشان در چه مرحله ای است؟

– در تهران قول دادند که مساله رسیدگی خواهد شد وبعد از برگشت از تهران توافق نامهی جدیدی از طریق نمایندگان امضا شد که مفاد توافق نامه قبلی را منتفی می‌کرد. در توافق نامهی قبلی آمده بود که سه ماه و نیم به هر کارگر تعلق بگیرد و بابت بازخرید و ... زمینی به کارگران تعلق گرفت. اما با این توافق نامهی جدید این گونه نشد به این معنا که زمین مستقیماً به کارگران منتقل نشود، بلکه پول ناشی از فروش زمین با نظارت کار گروهی متشکل از نمایندگان استانداری، فرمانداری و اداره کار به کارگران پرداخت گردد. یعنی زمین با نظارت نمایندگان کارگران فروخته و پول بین کارگران تقسیم شود.

در واقع مسئله زمین که کارگران آنهمه برای تفکیک و تغییر کاربری و غیره دوندگی کرده بودند عملاً منتفی شد. قبلاً قرار بر این بود که زمین بعد از تغییر کاربری و..... فروخته و سنوات سه ماه ونیمه پرداخت و مازاد نیز بین کارگران تقسیم شود یعنی قرار بود اگر قیمت زمین اضافه بر مطالبات کارگران باشد، مازادش بین کارگران تقسیم شود. از طرف دیگر توافق نامهی اولیه مربوط به سال ۸۳ بود و در توافق نامه کارفرما متعهد شده بود ظرف ششماه به تعهدات خود عمل کند همه میدانیم که از سال ۸۳ تا حالا زمین چقدر گرانت شده و ارزش پول پایین آمده حال چگونه است که مسئله زمین به کنار رفته؟ و کارگران به جای اینکه بابت تاخیر ضرر و زیان هم بگیرند همان سه ماه ونیم را هم نگرفتند. کلیه مزایا و مطالبات را کسر کردند محاسبات هم ارایه نشد. زمین را خود آن کار گروه در اختیار گرفت. از اسفند ۸۶ پرداخت این پول به صورت چند مرحله ای و تکه تکه نه یکجا به کارگران شروع شد. یعنی با ۴ سال تاخیر و این که ارزش پول این همه پایین آمده است. در واقع تنها کاری که انجام شد این بود که فقط دوباره آمدند و یک محاسبه‌ی سنوات انجام دادند و معلوم نیست به چه دلیل زمینی، که این

تا ۱۹ شب است. در ابتدای استخدام با ماهی ۷۰ هزار تومان زن کارگر استخدام می‌گردد. پس از کسب مهارت‌ها با اضافه کاری‌های اجباری حقوق زن به ۱۵۰ هزار در ماه می‌رسد. محیط کار برای سلامتی نامناسب است: یک زیرزمینی سرد و مرطوب.

در کارگاه تولید لباس - ساعات کار برای خانم‌ها از ۷ صبح تا ۷ شب برای روزانه ۴ هزار تومان، بدون بیمه و بازنشستگی.

شاهین شهر اصفهان - آژانس هواپیمایی برای یک خانم مسلط به زبان خارجی با زمان کاری از ساعت ۹ صبح تا یک ظهر و از ساعت ۱۷ تا ۲۰ شب (روزانه ۷ ساعت کار) ماهانه ۸۰ الی ۹۰ هزار تومان، بدون بیمه و هزینه‌ی رفت و آمد پرداخت می‌کند.

اصفهان - نگهداری از پارک‌ها و فضای سبز به پیمانکاران خصوصی واگذار شده است. پیمانکاران نیز کارشناسان خانم را استخدام می‌کنند و به هر کدام چند کارگر بیل و کلنگ به دست می‌دهند و بعد از آنها می‌خواهند با طرح‌های ابتکاری نظر شهرداری را جلب کنند. برای روزی ۱۲ ساعت کار دشوار (هدایت افرادی غیرمتخصص و آموزش آنها) ماهانه ۲۰۰ هزار تومان بدون بیمه و...

ظاهراً شهرداری برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها، تامین نیروهای انسانی‌اش را به این شرکت‌های دلال می‌دهد. اما در واقع صرفه‌جویی صورت نمی‌گیرد و شهرداری حقوق یک کارشناس را به دلال (من پاور) می‌پردازد. درحقیقت تنها کاری که صورت می‌گیرد است که از حقوق ده‌ها زحمتکش مبلغی را کسر می‌کنند تا به جیب یک دلال بریزند.

آخرین ضربه سنگینی که به طبقه‌ی کارگر وارد شد، بند "ز" مصوب مجمع تشخیص مصلحت بود. بند "ز" اهرم و ابزار سرمایه‌دار شده تا هر زمان که اراده نماید، بتواند نیروی کار را بدون هیچ مشکل قانونی اخراج کند. تصویب یک قانون برای اجرای بی قانونی در جامعه. پدیده‌ی خارق العاده‌ی قرن بیست و یکم است. شاید برای ضمیمه شدن به اعلامیه حقوق بشر؟؟؟؟

### زیر نویس:

۱. به کتاب از زبان داریوش نوشته‌ی پروفیسور ماری کخ، با استناد جز به جز به سی هزار لوح میخی ایلامی، ترجمه دکتر رجبی مراجعه شود.



- بزرگترین اشتباه واگذاری کارخانه قبل از دریافت مطالبات بود. دلیلی نداشت کارگران کارخانه را واگذار کنند. سنگر دوم کارگران یک تعاونی بود که محل تجمع شان در این مدت بعد از واگذاری کارخانه بود، که انجا را هم فروختند. رقمی که بابت این تعاونی به هر کارگر تعلق گرفت آنقدر نبود که ارزش داشته باشد، چنین کاری انجام شود. (حدود ۱۰۰ هزار تومان) کارگری که چند میلیون سنوات طلب دارد، مساله اش این صد هزار تومان نبود. البته کارگران با فروش تعاونی موافقت کرده بودند. اما قرار بود که بعد از گرفتن تمام مطالبات این کار انجام شود. الان نمایندگان به دفتری در یک مسجد منتقل شده‌اند و عملاً دیگر محلی برای تجمع کارگران وجود ندارد.

- صحبت از اشتباه بودن واگذاری کارخانه کردید. می‌توانید در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

- در همان توافق نامه ای که در سازمان صنایع بین نمایندگان کارگران و خریداران با نظارت مسولان استان انجام شد این بند گنجانده شده بود که کارگران باید کارخانه را ترک کنند. و محل دیگری برای ارتباطات کاری نمایندگان در نظر گرفته شود. پذیرفتن این بند اشتباه بزرگی بود. وقتی شما مطالباتتان را دریافت نکرده اید چرا باید کارخانه را ترک کنید. آن هم کارخانه ای را که مدت‌ها نگهداری کردند و نگذاشتند اموال آن از کارخانه خارج شود و ماشین آلات را ببرند. این تنها اهرم فشاری بود که دست کارگران بود. چون خریدار به خاطر زمین و ماشین آلات آمده بود و آن را خریده بود وقتی آن را تصرف کرده که دیگر دلیلی ندارد دنبال پرداخت مطالبات ما باشد و کارگران نمی‌توانند امتیازات خود را بگیرند.

- برای این که مطلب روشن تر شود خلاصه ای از آن چه بر کارگران گذشت را بگویید کارگران چه مراحل طی کردند و روند حوادث را از موقعی که کارگران فهمیدند که کارخانه فروخته شده و یا تصمیم به فروش آن دارند، توضیح دهید.

- کارگران طی چند مرحله به بیمه بیکاری منتقل شدند. بار اول از سال ۸۰ تا ۸۲ به مدت ۱۸ ماه، گفتند می‌خواهیم تغییرساختار بدهیم. به کارگران می‌گفتند این کارخانه توان جذب ۲ هزار نفر را دارد. نه تنها شما دو باره سر کار برمی‌گردید بلکه فرزندان شما را هم استخدام

قدر کارگران برای تفکیک و تغییر کاربری آن وقت گذاشتند، به تهران آمدند، به استانداری مراجعه کردند به کارگران داده نشد. یعنی در حقیقت در این میان از کارگر استفاده شد برای تغییر کاربری زمین. هیچ هم مشخص نیست زمین را چه کسی خریده و با چه شرایطی. یک بار می‌گویند زمین یکباره فروخته شده و بار دیگر می‌گویند زمین تکه تکه فروخته می‌شود. هر بار ما نام خریدار متفاوتی را می‌شنویم. سوال ما این است که چرا گزارش شفاف از فروش زمین به کارگران داده نشده است.

- هر کارگری چه میزان دریافت کرده است؟

- بسته به سابقه هر کارگر متفاوت است. زیر ۱۵ سال سابقه ( که تعدادشان خیلی کم است) حدود سه ماه و نیم بدون مزایا و بالای ۱۵ سال حدود سه ماه و دو روز (بدون مزایا). چیزی بین ۶ تا ده میلیون تومان. آن هم به اقساط. البته ریز رقم‌ها را نمی‌دانیم چون این مساله هم مشخص نیست و ریز محاسبات ارایه نشده.. نهایتاً کارگران خودشان شفاهی به دوستانشان گفته‌اند که چقدر گرفته‌اند. این که لیستی داده شود که کارگران بدانند این مطالبات چگونه محاسبه شده است وجود ندارد.

- فکر می‌کنید چرا این گونه عمل کردند؟ چرا در این موارد شفاف عمل نمی‌کنند؟

- حتماً نقاط ضعفی وجود دارد وگرنه چرا کارگر نباید بداند زمین به چه کسی یا کسانی فروخته شده و متری چقدر؟ مگر آن تکه زمین برای سنوات کارگران نبود و متعلق به کارگران نبود؟ کارگران حق دارند گزارش شفاف و کتبی در این مورد بخواهند.

- به عنوان کارگری که سال‌ها در این کارخانه کار کرده اید و در همه این مسایل شرکت داشتید، الان بعد از ۴ سال، از این جایی که هستید بخواهید فراز و فرودهایی را که این حرکت داشته ببینید، آن را چگونه جمع بندی می‌کنید؟ چه کارهایی اگر کارگران می‌کردند الان وضعیت بهتری داشتند.

- هم در کارخانه تجمع می‌کردند و هم در جلوی استانداری و اداره کار. اما این تجمعات پراکنده بود. این هم نقطه ضعف بزرگی بود.

در مجموع می‌توان اشتباهات را این گونه خلاصه کرد:

نباید کارخانه قبل از دریافت تمام مطالبات تحویل داده می‌شد.

طی توافق نامه اول باید مالکیت زمین به نحوی به کارگران منتقل می‌شد. وگرنه اظهار اینکه این زمین جهت سنوات کارگران است، در حالیکه سند آن همچنان به نام کارفرما است چه فایده ای دارد؟

نباید تعاونی قبل از دریافت مطالبات فروخته می‌شد.

و یک نکته بسیار مهم اینکه کارگران همواره باید نظارتی قوی بر نمایندگان خود داشته باشند. و در هر مرحله گزارش کتبی و شفاف بخواهند.

**- آیا کارگران یک تشکل مستقل مثل سندیکا، انجمن صنفی و یا شورا داشتند که بتواند کارشان را دنبال کند؟**

-خیر در دور اول اعزام به بیمه بیکاری، همان شورای اسلامی بود که عملکرد بسیار بدی داشت و دور بعد هم که انتخابات صورت گرفت، هیچ اساسنامه ای که مدت نمایندگی و اختیارات و مسوولیت‌ها را مشخص کند، نبود و انتخابات هم به صورت کتبی صورت نگرفت.

**- نداشتن تشکل مستقل چه تبعات منفی برای کارگران داشت؟ یک تشکل مستقل مثل سندیکا یا شورا چگونه می‌تواند رسیدن کارگران به حقوقشان را تسهیل کند؟**

-مهمترین مسئله در تشکل مستقل این است که باید پاسخگو به کارگرانی که انتخابش کرده‌اند باشد و مسایل را از آنها پنهان نکند و تصمیماتش مبتنی بر نظرات جمع باشد. اساسنامه داشته باشد. در فواصل معین گزارش ارائه نماید.

**- آیا پیگیری مطالبات در تهران فایده ای برای کارگران داشت؟**

-هر نوع پیگیری و انعکاس در حد خودش موثر است .

می‌کنیم. حتا کارگران برای فرزندانشان فرم پر کردند. کارگران مرتبا دغدغه این را داشتند که بعد از تمام شدن بیمه بیکاری وضعیت چه می‌شود؟ با وعده و وعیدهایی که داده شد، فرستاده شدن به بیمه بیکاری را پذیرفتند. بعد از اینکه بیمه بیکاری تمام شد، کارگران برگشتند. در حالی که شرکت طی دو مرحله ابتدا به شرکت آتیه دماوند و سپس به ۴ نفر فروخته شده بود. خریدار دوست نداشت آنها برگردند. اما با شرایطی که آن موقع وجود داشت، نتوانست جلوی برگشت کارگران را بگیرد.

تجمعات آنها از زمانی دوباره شروع شد که خریداران برای این که آنان را مجبور به بازخرید کنند، حکم‌های غیرمنصفانه می‌دادند. برای آنکه کارگر تحقیر شود و تحت فشار قرار گیرد. آنها را در شغل‌های پایین تری قرار می‌دادند. دفترچه‌های بیمه دیر به دیر تمدید می‌شد. حقوق پرداخت نمی‌شد و کارهایی از این قبیل . اما بازهم اقدام خاصی در این مرحله صورت نگرفت. تا این که خریدار اقدام به تخریب یکی از سالن‌ها کرد. این هشداری بود برای کارگران . آن موقع بود که کارگران متوجه شدند تغییر ساختار و انتقال کارخانه و ... واقعی نیست و همه‌ی اینها برای تصاحب زمین و ماشین‌الات بسیار با ارزش کارخانه بوده است. همچنین کارگرانی که به کارخانه جدید در خارج از شهر، منتقل شده بودند متوجه شدند که تولیدی که انجام می‌شد، یک تولید صوری و ظاهری است. و کارخانه قرار نیست ان طور که گفته می‌شود بازگشایی شود. تنها به این دلیل که به عنوان یک مرکز تولیدی خریداری شده، می‌خواهند ظاهر را حفظ کنند.

کارگران وقتی این را حس کردند، کارخانه را در اختیار گرفتند. از اسفند ۸۲ تا شهریور ۸۳ کارخانه را در اختیار داشتند. البته تولیدی انجام نمی‌شد. اما کارخانه در اختیار کارگران بود. و شب و روز از آن نگهداری می‌کردند و مانع خروج اموال و ماشین آلات می‌شدند. در همین مقطع اشتباه دیگری صورت گرفت و آن این بود که اجازه دادند اسناد و مدارک از کارخانه اصلی خارج و به شعبه جدید کارخانه منتقل شود. کارفرما به بهانه ای نمایندگان را راضی به اینکار کرده بود. در طی این مدت حقوق هم پرداخت نمی‌شد .

**- یعنی تجمعاتشان را در آنجا برگزار می‌کردند.**

۳. استفاده از تجارب سایر کارخانه‌ها

۴. حفظ وحدت و جلوگیری از پراکندگی.

با تشکر و با امید به این که کارگران بتوانند با اتحاد و حرکت هماهنگ و متحدانه‌ی خود جلوی این گونه خصوصی سازی‌ها را که به تعطیلی واحدهای تولیدی منجر می‌شود را بگیرند.

مصاحبه با کارگران شرکت الکتریک ایران رشت (راه آینده  
۲)

چهارشنبه ۵ ۸۵/۶/۱، ساعت ۱۰ صبح خیابان انقلاب - ایستگاه ویلا در پیاده رو و سکوی ایستگاه اتوبوس، جمعیت زیادی از مردان و زنان نشسته‌اند. از خانمی می‌پرسم:

- چه خبر شده؟

می‌گوید: از رشت آمده‌ایم. از شرکت الکتریک ایران - رشت. دیشب وزارت صنایع بودیم. حدود سه سال است که ما را از کار بی‌کار کرده‌اند و کسی پاسخ‌گویی ما نیست. همه‌اش وعده و وعید!

نعمتی نماینده‌ی کارگران گفت:

- شرکت الکتریک ایران - رشت در سال ۱۳۸۲ از بخش دولتی به بخش خصوصی واگذار شد. خریداران چهار خانم هستند، همسران آقایان، کرباسچی، قبه و دو خانم دیگر. کل واگذاری شرکت از ابتدا به صورت باندبازی بوده است. این افراد که اهل تولید و کار نیستند؛ شرکت را تعطیل و کارگران را بیرون کردند. از سال ۸۲ تا به حال شرکت تعطیل است. از سال ۸۳ کارگران را به بهانه‌ی مازاد، باز خرید کردند. حدود سه سال است که هنوز این مطالبات را پرداخت نکردند. بارها با مراجعه به تهران، وزارت صنایع، سازمان صنایع ملی، ریاست جمهوری، مجلس و در داخل استان به سازمان صنایع استان، استانداری مراجعه کردیم، اما متأسفانه از مطالباتمان چیزی پرداخت نشده است. در تاریخ ۸۵/۲/۱۰ آقای رییس جمهور، در سخنرانی خود در جمع کارگران نمونه،

- شکایت قانونی و پیگیری مطالبات از طریق طرح شکایت در وزارت کار و تامین اجتماعی و ... صورت گرفت؟ در چه زمانی انجام می‌شد بهتر بود؟

- زمانی که خریداران به مدت شش ماه حقوق پرداخت نکردند، شکایت نامه‌هایی تنظیم و به اداره کار ارایه شد و قبل از اینکه کار به صدور حکم واحیاناً توقیف اموال بکشد، حقوق شش ماهه را پرداخت کردند و هنگام پرداخت متن از قبل آماده شده ای را به کارگران دادند تا امضا کنند. کارگران باید به متن‌هایی که برای تصفیه حساب یا گرفتن حقوق امضا می‌کنند، دقت کنند.

- آیا داشتن وکیل مفید است؟

- مسلماً مفید است. در مورد کارخانه‌ی ما که کارفرما تجربه داشت و از وکلا و مشاورین بسیار قوی برخوردار بود. اما مفیدتر از وکیل، استفاده از تجارب کارخانجات دیگری است که قبلاً این مراحل را طی کرده‌اند.

- چه حمایت‌هایی از کارگران کارخانه شما طی این مدت انجام شد؟ و این حمایت‌ها چه تاثیری در روند کار شما داشت؟ (حمایت نیروها و تشکل‌های کارگری دیگر و کارگران کارخانه‌های دیگر)

اخبار در بعضی نشریات و همچنین سایت‌ها منعکس می‌شد و حمایت‌هایی نیز از جانب فعالان و تشکل‌های کارگری اعلام می‌شد.

- در انتها می‌دانید که بسیاری از کارخانه‌های ایران دچار این سرنوشت شده‌اند. با توجه به تجربه ای که دارید، چه پیام یا رهنمودی به کارگران آن کارخانه‌ها و مراکز تولیدی دارید. آنها چگونه با این قضایا (فروش کارخانه، تعویق دستمزدها و...) باید برخورد کنند؟

۱. داشتن تشکل مستقل و نمایندگان مستقل و داشتن سیستم نظارتی قوی بر آنها

۲. داشتن صندوقی مستقل که در شرایط سخت بتوانند به آن تکیه کنند و کارفرما نتواند از ضعف مالی و استیصال کارگر سوء استفاده کند

نعمتی: این شرکت در سال ۸۲ در زمان وزارت جهانگیری که از آشنایان این خانم‌ها بودند انجام شد. ظاهراً از طریق مزایده، ولی آگهی مزایده‌ای را که برای فروش گذاشته بودند اصلاً در رشت و در کارخانه دیده نشد. خودشان در تهران این معامله را کردند. با توجه به این که شرکت ۱۲هکتار زمین داخل شهر رشت و دو کارخانه ماشین‌آلات در بیرون شهر دارد.

کارگر دیگری ادامه داد.

- بیش‌تر از پنجاه میلیارد تومان قیمت زمین کارخانه است.

- ماشین‌آلاتی دارد که هنوز باز نشده، آن‌ها را از آلمان آورده بودند.

**- آیا وکیل دارید؟**

- نه، وکیل نداریم. طبق دستور رییس‌جمهور به وزیر صنایع و معادن این شرکت باید به دولت یا سازمان بازنشستگی و یا صنایع ملی ایران بازگشت داده شود که شش - هفت ماهی طول می‌کشد.

**- آیا اگر وکیل داشته باشید بهتر نمی‌توانید از لحاظ حقوقی، خواسته‌هایتان را پی‌گیری کنید؟**

- کار حقوقی طول می‌کشد.

**- مگر تا به حال کار شما دو سال و نیم طول نکشیده است؟**

- کی وکالت ما را قبول می‌کند. همه از آقای قبه(وکیل صاحبان شرکت) می‌ترسند. استان‌دار ازش می‌ترسه، رییس سازمان صنایع را به حساب نمی‌آورد. آن وقت وکیل را به حساب می‌آورد؟

- خودش گفت من شش ماه زندان اوین خواهم. هیچ کاری با من نتوانستند بکنند. شماها هم هیچ کاری نمی‌توانید بکنید.

- نمی‌دانم خانم، پشتش به کجاها گرمه که این طوری رفتار می‌کند.

- به ما گفتند اگر وکیل بگیرید و از لحاظ حقوقی، کارتان را دنبال کنید تنها می‌توانید یک ماه در سال بگیرید. ولی اگر توافق کنیم، می‌توانیم سه ماه به شما بدهیم. حالا دو سال و نیم گذشته و هیچ نداده‌اند.

- می‌گویند برای فروش زمین باید تغییر کاربری داده شود تا بتوانند از محل فروش آن طلب ما را بدهند. قرار بود شش ماهه این کار انجام

اظهار داشتند: افرادی که شرکت ایران الکتریک را گرفتند اهل کار نبودند و نتوانستند شرکت را پا برجا نگهدارند و قصد داریم این شرکت را دوباره به بخش دولتی برگردانیم. از تاریخ این سخنرانی، ما پی‌گیر کار شدیم. در تاریخ ۸۵/۵/۱۱، استان‌دار گیلان نامه‌ای به رییس جمهوری نوشتند که بنا به گفته‌ی شما، به دلیل این که این خانم‌ها شرکت را تعطیل کردند و به تعهدات خود عمل نکردند، از شما می‌خواهیم شرکت را به صاحب اصلی آن برگشت دهید. از ارسال این نامه یک ماه می‌گذرد. با پی‌گیری‌هایی که در تهران و در خود استان متاسفانه نتیجه‌ای نگرفته‌ایم، به همین دلیل روز دوشنبه راهی تهران شدیم. تا راساً در وزارت صنایع پی‌گیر موضوع شویم.

**- چند نفر به تهران آمدید؟**

- حدود ۱۵۰ نفر، شصت نفر خانم و نود نفر از کارگران مرد به نمایندگی پانصد و چهل نفر از کارگران.

- الان حدود دو روز است در تهران هستیم. جواب قطعی داده نمی‌شود. قرار است نامه‌ای که ریاست جمهوری به وزیر صنایع دادند به صورت ویژه بررسی شود تا در آینده نزدیک شرکت به دولت برگشت داده شود. و همچنین مطالبات کارگران نیز که حدود پنج میلیارد و نیم است در آینده‌ای نزدیک به کارگران پرداخت شود. البته این پرداخت از محل فروش زمین شرکت انجام خواهد شد.

- کارگر خانمی می‌گوید: همه‌اش وعده و وعید می‌دهند. دیشب ساعت ۸ جلسه‌ای با مسئولان داشتیم. قول‌هایی دادند ولی ما که چشم‌مان آب نمی‌خورد. زن کارگر دیگری گفت: دیشب توی خیابان خوابیدیم. حتا مقوا نداشتیم زیرمان بیاندازیم. به خدا توی خانه جلوی پدرم پایم را دراز نمی‌کنم، حالا توی خیابان خوابیده‌ام. این شده وضع ما! این چه ظلمی است که به ما می‌کنند. سه سال است. خسته شده‌ایم. بیمه‌ی بی‌کاری خیلی از کارگران تمام شده بقیه هم به زودی تمام می‌شود. قرار بود مطالبات ما را شش ماهه بدهند، شش ماه شده دو سال و نیم.

**- شرکت را چند فروختند؟**

- یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان به صورت اقساط پنج ساله.

**- طلب شما که بیش‌تر از قیمت کارخانه است؟**

شود و تفکیک صورت گیرد. سند زمین به نام شرکت است و طبق توافق نامه گفته‌اند که زمین مال شماست.

**- یعنی زمین را می‌توانند به نام کارگران کنند؟**

- به نام همه که نه. طبق صورت جلسه‌ای که داشتیم، وکالت بلاعزل به نماینده‌ی کارگران بدهند تا آن را به فروش برساند. ولی زمین را هنوز به نام کارگران نرده‌اند. ۲۴۰۰۰ متر زمین است. با حذف حریم و کوچه و... ۱۵۸۳۷ متر آن باقی می‌ماند که قیمت کارشناسی که گذاشته‌اند متری ۲۳۵۰۰۰ تومان است، می‌شود حدود چهار میلیارد.

**- نمی‌شود همین زمین را بین کارگران به جای طلب‌شان تقسیم کنند. هر کسی به تکه زمین بردارد؟**

- همیشه، چون طلب کارگرا فرق می‌کند. مثلاً این آقا پنج میلیون می‌خواهد، من ۱۰ میلیون و... چون قطعات ۳۰۰ متری است، حساب کردیم اگر بخواهیم این کار را بکنیم، هر ۱۵ نفر باید یک قطعه را بردارند.

**- حالا واقعا قیمت زمین همین مقدار است که کارشناسی شده است؟**

- نه کمتره، ارزان شده (!؟) می‌گویند قیمت واقعی بین متری ۲۰۰-۱۸۰ هزار تومان است.

**- پس باز هم که طلب شما می‌ماند؟**

- بله بقیه جزء طلب می‌شود و طبق قرارداد مابقی را باید آقای قبه نقدا پرداخت کند.

- تازه سنوات راهم بر مبنای سال ۸۳ می‌خواهند پرداخت کنند چون همه‌ی ما در پاییز ۸۳ تسویه حساب کردیم.

**- اگر وکیل بگیرید شاید بتوانید کاری کنید که سنوات تان را بر مبنای سال ۸۵ بگیرید.**

- نه نمی‌شود با یک وکیل با آقای قبه درافتاد. تازه هیچ وکیلی وکالت ما را قبول نمی‌کند، پول هم نداریم. کارگرها فکر می‌کردند

امروز کارشان حل می‌شود، فردا حل می‌شود. فکر می‌کردند، اگر از طریق حقوقی دنبال کنند طول خواهد کشید.

**- بیمه بی‌کاری می‌گیرید؟**

- از ۵۴۰ نفر حدود ۳۹۰ نفر بیمه بی‌کاری‌شان تمام شده، ۱۰۰ نفر هم تا پایان سال به اتمام می‌رسد.

**خانم دیگری شروع به صحبت کرد و پس از آن دیگران . هر کدام جمله ای می‌گفتند:**

- ما دلمان می‌خواست کار کنیم، ولی به اجبار بازنشسته‌مان کردند. کسانی هستند که مستاجرند، بیمه‌ی بی‌کاری‌شان تمام شده، ولی سابقه‌ی کار یا سن‌شان برای بازنشستگی پیش از موعد کم است. ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر این شرایط را دارند.

- اکثر کارگران شرکت، بالای ۲۰ سال سابقه‌ی کار دارند.

- در یک کلام حق زندگی را از ما گرفتند.

- به بهانه‌ی نوسازی کارخانه را تخریب کردند.

- همه‌اش دروغ می‌گویند.

- به تعهدات خودشان هم عمل نمی‌کنند.

- به عنوان تغییر ساختار کارخانه را به دو قسمت تقسیم کردند. بخشی از کارخانه را بردند خارج از شهر. همه را متفرق کردند. طرح مال ۲۵ سال قبل بود که می‌خواستند تولید نعل‌اسبی شود. از این طرف مواد اولیه بیاید، از آن طرف تولیدات برود بیرون. ولی...

- مدیران قبلی می‌خواستند کارخانه را ورشکسته کنند.

**- یعنی شرکت ورشکسته نبود؟**

- نه، تولید داشتیم. تنها آنها می‌خواستند کارخانه را ورشکسته کنند و آن وقت خودشان آن را بخرند. ولی آقای قبه روی دست آنان زد. حالا این‌ها هم با صاحبان جدید اختلاف دارند.

- کار به شکایت کشیده.

- خبر نداریم بین‌شان چه می‌گذرد. ولی می‌دانیم که اختلاف هست.

- آن سال ۸ ماه حقوق ندادند. کار کشیدند، ۱۸۰ نفر را ۱۸ ماه نگه داشتند روزی ۱۲ ساعت کار کشیدند. تمام پنجشنبه و جمعه‌ها بدون اضافه کار، بعد حقوق عقب‌افتاده‌مان را دادند واز ما تعهد گرفتند که دیگه طلبی نداریم و تسویه حساب کرده‌ایم با شرکت. حالا این تعهد به ضرر ما شده و هرچا می‌رویم می‌گویند شما چون تسویه حساب کرده‌اید و کارگر شرکت محسوب نمی‌شوید و اختلاف بین کارگر و کارفرماست و...

- یک جای کار لنگه، فریب‌مان دادند، کار حقوقی طول می‌کشد.

- اگر این تعهدنامه و تسویه حساب نبود، برای ما کارگرها می‌توانستند برگشت به کار بزنند و خودمان تولید را دوباره شروع کنیم.

- هدف این بود که همه ما شرکت را ترک کنیم.

- حتا این تعهدنامه هم یک طرفه اجرا می‌شود، همه‌ی مواد مربوط به ما را اجرا کرده‌ایم ولی آنها مواد مربوط به خودشان را اجرا نکرده‌اند.

- یکی یکی کارگران به نزد ما می‌آمدند و حرف‌هایشان را می‌زدند.

**آقایی می‌گفت :**

- پارسال دیسک کم‌رعمل کردم. ۲۴ سال سابقه‌ی کار دارم و ۴۹ سال سن. بیمه‌ی بی‌کاری‌ام قطع شده، یک پسر دارم که سربازه

**خانمی می‌گفت :**

- به خاطر همین مسایل شرکت مریض شدم، بیماری قلب گرفتم.

**- چند سال دارید، چقدر سابقه‌ی کار دارید؟**

- ۴۷ سال و ۲۸ سال سابقه‌ی کار، دو تا بچه دارم ۲۰ و ۲۲ ساله، بی‌کارند. ببینید این‌ها نسخه‌ها، جواب اکو و سونوگرافی و... است. حتا دو سه نفر از کارگران ما در اثر فشار مالی که نتوانستند جواب‌گویی خانواده‌هایشان باشند، مردند.

**- مردند؟ یعنی چه؟**

- همین آقای طاروردی حدود ۴۵ سال داشت، بچه‌اش دانشگاه قبول شد چون بی‌کار بود و پول نداشت نتوانست برود دانشگاه سکنه کرد و مرد.

**خانم دیگری جلو آمد :**

- خود من سرپرست خانواده هستم. مثل من حدود ۱۰۰ تا از خانم‌ها هستند که خرج‌کش خانواده‌اند. ماها می‌تونستیم زندگی آبرومندانه‌ای برای بچه‌هامان تهیه کنیم. ولی حالا وضع ما این است. دخترم فوق دیپلمه، بی‌کار و عقد کرده، نمی‌تونم بفرستم‌اش خونه‌ی شوهر.

- با ۲۳ سال سابقه‌ی کار و ۴۲ سال سن، تن به بازنشستگی پیش از موعد دادم. با حقوق ۸۲ هزار تومان، چطوری با این حقوق زندگی کنم، خودتان بگویید. مجبور شدم. بیمه‌ی بی‌کاری قطع شده بود، چه کار می‌تونستم بکنم.

- سال ۸۳ ما را باز خرید کردند به اجبار، به اجبار رفتیم بیمه‌ی بی‌کاری گرفتیم. در دو مرحله بیمه‌ی بی‌کاری گرفتیم. یکی سال ۸۰، یکی سال ۸۳. این باعث شد که حقوق ما پایین آمد چون در دو مرحله بیمه‌ی بی‌کاری گرفتیم.

**خانم دیگری جلو آمد :**

- ۲ تا دختر عروس کرده داشتیم، گفتند طلب شما را ۶ ماه دیگر می‌دهیم. سه میلیون پول قرض گرفتیم تا بتوانیم دخترانم را عروس کنیم. حالا هر روز طلب‌کارها زنگ می‌زنند، هر ماه ۹۰ هزار تومان روی بدهی من می‌رود.

**خانم دیگر :**

- شوهرم بی‌کاره، حقوق هم نداره.

**دوستش گفت:**

- بگو که مریضه واز کار افتاده، و گرنه می‌گویند چرا سرکار نمی‌رود.

- آره نمی‌تونه کار کنه. خونه‌ام نیمه کاره است، وام به ما تعلق نمی‌گیره

**- چرا؟**

- می‌گویند شما حقوق ندارید، ناراحتا روحی، معده و قلب گرفتم.

- قبه می‌گوید: اگر رییس جمهور این حرف را نمی‌زد تا به حال زمین را فروخته بودم. این هم شد حرف؟! هنوز درد دل‌های بسیاری داشتند که اتوبوس آمد. در آخرین لحظات این جملات را هم گفتند، خسته و ناامید سوار اتوبوس شدند:

- من هم خرج کش خانواده‌ام. ۲۷ سال سابقه‌ی کار داشتم. یک بچه‌ی عقب‌مانده دارم. شوهر ندارم. خانه ندارم. ۲۷ سال توی کارخانه‌ی جانم را گذاشتم. می‌گویند حمایت از زن بی‌سرپرست می‌کنیم، اینه حمایت‌شان؟ چه قدر بیاییم دم در استانداری و... بنشینیم، آخه خسته شدیم. هیچ کس به داد ما نمی‌رسه چون طرف‌های ما کله گنده‌اند. زن ... و زن... و دختر... کارخانه را خریده‌اند. برای رضای خدا هم کرده، بیایند حق و حقوق ما را بدهند.

- خانم فقط شرکت ما که نیست! بیایید ببینید گیلان چه خبره، شرکت‌های دیگه هم هستند و کارگران دیگه...

- خانم خواهش می‌کنیم حرف‌های ما را بدون سانسور چاپ کنید.

### آقای دیگری که گوش می‌کرد گفت:

- مگر نه این که این آقا متهم ردیف ۲ بوده، زندان بوده، مجرم بوده، چرا شرکت را به دست این‌ها دادند؟

به قرار اطلاع در روزهای ۲۹ و ۳۰ شهریور و اول مهر حدود ۳۰۰ نفر از کارگران در خیابان‌های مرکزی شهر دست به راهپیمایی زدند و به طرف استانداری حرکت کردند. کارگران شعار می‌دادند: "قبه ... می‌کند استان (منظور استانداری) حمایت می‌کند" و ... کارگران خشمگین پس از راهپیمایی در مقابل استانداری تجمع و چند تن از کارگران سخن‌رانی کردند. یکی از آنها با خشم شرایط سخت زندگیش را گفت و این که دیگر جانش به لب رسیده و هر کاری ممکن است انجام دهد. بسیاری از کارگران بی‌کار شده یا به کارهای موقت مشغولند و یا انتظار مطالبات‌شان را دارند تا بتوانند چرخ زندگی را دوباره به گردش درآورند. مسئولان استانداری نماینده‌ای فرستادند و او در نهایت، وعده داد که جلسه‌ای تشکیل و در عرض ۱۵ روز وضعیت کارگران مشخص شود. کارگران اعلام کردند که اگر ۱۵ روز دیگر مطالبات‌شان پرداخت نشود اقدام دیگری خواهند کرد. مردم زیادی که شاهد راهپیمایی و تجمع کارگران بودند با آنها ابراز هم‌دردی می‌کردند و دوست داشتند کاری برای آنها انجام دهند.

- خانم، شما اگر یک خونه بخرید و تا قبل از این که پولش را ندهی مگر می‌توانی آن را خراب کنی، این‌ها خونه را روی سرما خراب کرده‌اند، بدون این که پول و طلب ما را بدهند.

- آقای رییس جمهور همه جا رفته، چرا رشت نیامده، یعنی یکی نیست توی ایران که بتونه جلوی این‌ها بایسته.

- کلی پول خرج کردم پسر مهندس بشه، ۲ ساله. هر چه داشتم فروختم. حالا باید بیاید بنشینند توی خونه. چون دیگه پول ندارم که شهریه‌اش را بدهم. ۲۷ سال کار کردم. خودم مریضم پول دوا و دکتر هم ندارم این طوره که بچه‌های ما باید درس نخونن، پیش‌رفت نکنن و بچه‌های خودشان درس بخوانند و همه چیز داشته باشند؟ آن‌ها ظالمند.

## در میان رانندگان کامیون

### حادثه

ناصر آقاجری

- استاندار، فرماندار همه از قبه می‌ترسند، آقای... مدیر کل اداره کار استان در آن زمان سر ما را کلاه گذاشت و اون تعهد را از ما گرفت و گفت من خانواده شهید هستم و... همه از قبه می‌ترسند و جرات حرف زدن ندارند. نماینده‌های استان هم ضعیف‌اند می‌گویند از دست ما خارجه. رقتیم پیش امام جمعه. بعد از چند دفعه گفت: امام‌زاده‌ای که حاجت ندهد، بی‌غیرت است. من نمی‌توانم کاری کنم. دیگر پیش من نیایید.

فضای دفتر حمل و نقل... را ابری رقیق از دود سیگار و همه‌های گنگ، فرا گرفته است. راننده‌های کامیون از تریلر تا ده چرخ و تک و خاور، در انتظار نوبت بار گرفتن، زمان زیادی را هدر داده‌اند. و معمولاً با گفت‌گوهای دوستانه این زمان را پر می‌کنند. در کنار میز واسطه‌های

بار، همواره بگو مگو بر سر رعایت نوبت، در جریان است. سر و صدای استکان‌های چای که به وسیله شاگرد قهوه‌چی بین راننده‌ها توزیع می‌شود و صدای رادیو، موسیقی متن فضای سالن انتظار را تکمیل کرده است و درکل، قهوه‌خانه‌های پائین شهر را تداعی می‌کند. جایی که پاتوق و محل کاربایی کارگران ساختمانی است.

دو فروشنده‌ی دوره گرد بدون سر و صدا، آچار و پیچ گوشتی و وسائل زینتی داخل کامیون‌ها را عرضه می‌کنند. فروشنده‌ی دیگری که با لباس‌های کردی وارد می‌شود، کارد شکاری به راننده‌ها می‌فروشد. علت تقاضای این کالا، ناامنی جاده‌ها است. تا حالا چندین راننده کامیون در راه‌های لرستان، بین "پل‌دختر" و "اندیمشک" به قتل رسیده‌اند و کامیون و بار آن سرقت شده است (به ویژه در زمان جنگ) و اجساد بو گرفته‌ی آن بخت برگشته‌ها را پس از روزها در اطراف جاده‌های فرعی پیدا کرده‌اند. من نیز یک کارد شکاری می‌خرم. در حالی که می‌دانم با این کارها، و در گردنه‌های طولانی "تنگ فنی" که سرعت کامیون‌های سنگین و تریلرها، طی چندین ساعت به قدری کم می‌شود که افراد پیاده کنار جاده هم می‌توانند روی رکاب کامیون بپرند، در مصاف با سارقانی که اسلحه گرم دارند، امکان ندارد کاری از پیش برد. ولی بهرحال وجودش یک اعتماد به نفس در انسان ایجاد می‌کند، اگر چه کاذب.

هر از گاهی نام یک راننده از بلندگو خوانده می‌شود. فراخوانده شده، با مدارکش به میز مربوطه مراجعه می‌کند. تا اسناد مربوط به بار را دریافت کند. گفت و گوی رانندگان بدون توجه به سر و صدا و اطرافیان حول، نرخ کرایه بار، گرانی لاستیک، گرانی وسایل یدکی و نرخ نجومی تعمیرات، می‌چرخد. خطوط چهره‌ها، بیان‌گر خونسردی و حوصله فراوانی است که این نوع کار شاق، آن را می‌طلبد. اعتماد به نفس آن‌ها، آرامش و یک دنیا قدرت روحی و آمریت را به انسان منتقل می‌کند. ضرورت کار آن‌ها را وادار می‌نماید تا دارای آن میزان اطلاعات فنی و توان مکانیکی باشند، که در بیابان‌ها بتوانند اشکالات فنی کامیون را، خود به تنهایی برطرف نمایند و بار را که منبع درآمد آن‌هاست، سالم به مقصد برسانند. مانند آچار فرانسه هر پیچ و مهره ریز و درشت در مقابلشان سر تسلیم فرود می‌آورد. با خلاقیت و حداقل امکانات، ایرادات فنی را به سامان می‌رسانند؛ تا به تعمیرگاه مجهزی برسند.

یکی از چالش‌های همیشگی این‌ها، جاده‌های باریک و غیر استاندارد و پر از دست انداز است که در هر سفر خسارات مالی چون شکستن فتر و کمک و استهلاک جلوبندی را غیر قابل اجتناب می‌کند. برای پیش‌گیری از این خسارات که بار مالی فراوانی دارد، می‌باید همه‌ی جاده‌ها را به‌خوبی بشناسند. پیچ‌ها و گردنه‌های خطرناک و پردستان‌ها را در خاطر داشته باشند. و گر نه بیشتر درآمدهای هزینه می‌شود. مالکان کامیون‌ها معمولاً یک دانگ از کامیون را به صورت قسطی به راننده‌ها واگذار می‌کنند، تا از کامیون به خوبی نگاه‌داری شود. راننده‌ها نیز، با عشق و علاقه‌ی کم نظیری کامیونشان را دوست دارند، با آن حرف می‌زنند و مرتب آن را تمیز و تر و خشک و تزئین می‌کنند. برای انجام این کارها از ساعات استراحت خود می‌گذرند. اکثر کامیون‌ها یک کمک راننده و یا یک شاگرد در استخدام دارند. روابط بین آن‌ها بیش‌تر یک ارتباط استاد و شاگرد است با گرایش عاطفی مراد و مریدی. عده‌ای از این تیپ شغلی به خصوص در میان رانندگان قدیمی، که روی کامیون‌های خیلی فرسوده یا به اصطلاح «ماک جنگی» کار می‌کنند، علاقمندند، به تنهایی کار و سفر کنند و گرایشی به جمع ندارند. با توجه به کهولت سن، از پس این کار شاق و آن کامیون‌های فرسوده هم برمی‌آیند. هدایت پیوسته یک سیستم مکانیکی در جاده‌ها، تسلط بر ساختار آن، در اختیار خود بودن، بدون هیچ رئیس و امرکننده‌ای و اعمال اراده به سیستم موتوری و هدایت آن از جمله ویژگی‌های این شغل هستند که در مجموع روحیه‌ی فردگرایی و آمریت را در آن‌ها پرورش می‌دهد. چرا که این کارها بدون اتکا به همیاری افراد دیگر، توانایی‌هایی را طلب می‌کند که فقط از این راننده‌ها بر می‌آید؛ به همین دلیل راننده‌های با تجربه، دارای روحیاتی سخت متکی به خود و گریزان از کار جمعی هستند و در صورت جبر و یا ضرورت غیر قابل اجتناب یک حرکت جمعی، خود رأی و تک رو هستند. برخی از آن‌ها با یک یا دو کامیون، هم سرویس می‌شوند. تا همدیگر را بین راه‌ها کمک کنند، ولی این گونه ارتباط هم بیش‌تر برای رفع نیازهای روانی و امنیتی و حل مساله تنهایی آن‌هاست.

۱- خرافه‌پرستی و کم‌سوادی، عدم درک موقعیت شغلی خود، در روند تقسیم کار اجتماعی، همراه با ویژگی مالکیت خرد ابزار کسب درآمد، که سودجویی فردی فرآیند آنست، درکل عامل بازدارنده‌ای است که مانع یک اتحاد صنفی بین این رانندگان شده است. وقتی که به دلیل محرومیت‌های اجتماعی مجبور شدم این شغل را پیشه کنم، شریکی



افسرده شدم. طبق معمول موج علت و معلول، چند و چون، مانند آواری بر سرم فرو ریخت و مرا از دنیای آچار و گیربکس و دینام بیرون آورد. با همه‌ی وجودم حس می‌کردم در ساختار اجتماعی ناهنجار، سلامت، دیوانگی است و آلودگی عین سلامت. بگذریم. در عالم اندیشه‌ها سیر می‌کردم. تنها در میان جمعی پر سرو صدا و خوشبخت، فرو رفته، در خود، که نام مرا صدا می‌کنند. به سوی میز مربوطه می‌روم. یک بار میله‌گرد برای تهران دارم. صاحب بار تاکید دارد، چند تن بار اضافی حمل کنم و استدلال می‌کند: من که نمی‌توانم برای چند تن میله‌گرد یک تریلر دیگر کرایه کنم و ... می‌خواهم بگویم لاستیک‌های من صاف است و بدون عاج و اضافه بار برای من مقدور نیست، ولی می‌ترسم بار را از دست بدهم. و زمان بیشتری در این فضای دود گرفته بمانم. صدایش را در نمی‌آورم. پس از بارگیری به سوی تهران راه می‌افتم ...

ساعت‌هاست که پشت فرمان با کاری یک‌نواخت پیش می‌روم. با حوصله دست‌اندازها را رد می‌کنم و ... که سنگینی بار، کار خود را می‌کند، و اولین پنچری بوجود می‌آید. از ترس ترکیدن لاستیک‌های دیگر که وزن بار بیشتری را می‌بایست تحمل کنند، قبل از رسیدن به پارکینگ، تریلر را به شانه جاده هدایت می‌کنم. وسایل کار را بیرون می‌آورم، در لباس کار یک تکه که خاطرات زندگی کارگری پدرم را، تداعی می‌کند، فرو می‌روم. کامیون من شاگرد راننده و یا راننده کمکی ندارد. زیرا در این تیپ اجتماعی، اعتیاد و خرید و فروش مواد مخدر، کم نیست و من از وحشت این که چنین همکاری، با حمل تریاک زندگی و آبروی مرا به باد بدهد و رسوایی خرید و فروش مواد مخدر را هم، به پرونده پیشینه‌ی من بیفزاید، از خیر چنین همیارانی گذشته‌ام. از این رو همه‌ی کارهای کامیون را می‌بایست خودم انجام دهم. این برای من که از روی ناچاری به این گروه شغلی پیوسته‌ام، بسیار دشوار است؛ بخصوص که می‌باید جزئیات کار را، در هنگام اجرا تجربه و یاد بگیرم. مثلاً شیوه زدن پتک بین رینگ و لاستیک. این بار بدشمنی آورده‌ام، زیرا لاستیک فرسوده در اثر گرمای زیادی که اضافه بار بدان تحمیل کرده، مانند جوش دو فلز، به رینگ چسبیده است. بدین جهت هیچ کدام از ضربات وارده به آن، اثر نمی‌کند. کف صابون درست می‌کنم و بین رینگ و لاستیک می‌ریزم و باز پتک سنگین را در شیار بین لاستیک و رینگ می‌کوبم، ولی عکس‌العمل لاستیک پرس شده، پتک را با قدرت

پیدا کردم که مالک ۴ دانگ از ۶ دانگ تریلر بود، و من صاحب دو دانگ آن، و راننده‌ی تریلر. اوائل گواهینامه پایه یکم را نداشتم، ولی سن من مانع از آن می‌شد که پلیس تصور کند من فاقد گواهینامه هستم. بر حسب اتفاق حین خرید تریلر با یک راننده‌ی قدیمی اصفهانی آشنا شدم که او هم برای خرید آمده بود. هر کدام یک تریلر امریکائی «وایت» که ارزان‌ترین و فرسوده‌ترین کامیون‌ها بود، خریداری کردیم. پس از دو سال او را در قهوه‌خانه‌ای بین راه بندرعباس - شهر بابک دیدم. پس از تعارفات معمول، با نگاهی تمسخرآمیز تریلر مرا با لاستیک‌های بدون عاجش و راننداز نمود و بعد به من نگاه کرد و گفت: تو هنوز روی آن کار می‌کنی؟!

خسته و بی حوصله گفتم: مگه چی شده؟

با لحن و نگاه استادانه و با غرور یک انسان موفق، ادامه داد: تو بعد از دو سال هنوز یاد نگرفته‌ای، کار کنی.

با تعجب گفتم: چرا؟ من که شب و روز دارم این جاده‌ها را می‌کوبم، از بندرعباس به تهران از اهواز به کرمان و ...

سرش را بالا انداخت و با لهجه اصفهانی گفت: ده نه شد. نه دادا، یاد نگرفتی. بار بردن که کار نیست. آخرش مجبور می‌شی بفروشی و بری پی کار دیگه.

با کنجکاوی از او پرسیدم، آخر تو چگونه کار می‌کنی که هم وایت را، داری و هم یک تریلر صفر و نو خریده‌ای؟

مرا کناری کشاند و در گوشم آرام گفت: اول، اون کتاب‌های توی کابین کامیون را، بریز دور. دوم، هر بار که میری بندر یا جیرفت، چند لول ناقابل بذار توی این در اندر دشت آهن آلات، سر دو سال بار تو، بستنی. فهمیدی دادا؟

و با خنده چند ضربه به شانه‌ی من زد و گفت: نگفتم، کار رو یاد نگرفتی.

و بسوی کامیونش که یک ولو مدل بالا بود، رفت. از این که حتی با فروش یک نیروی کار سنگین و هدر دادن سرمایه زندگی و سرمایه مالی، نمی‌توان صاحب یک زندگی حداقل شرافتمندانه شد به شدت

بیشتر بطرف من بر می‌گرداند. عضلات دستم از شدت کوبیدن ضربات بی‌فایده، دچار انقباض شده و مرا وادار به تسلیم می‌نمایند.

پتک را رها می‌کنم و روی لاستیک می‌نشینم. سر را در میان دستان می‌گیرم؛ تصاویر شغل‌هایی را که مجبور شده‌ام تجربه کنم، در مقابل چشمانم رژه می‌روند. معلمی، حسابداری، بارکردن تیرآهن، مسافركشی و اینک رانندگی تریلر. به یاد کلاس درس می‌افتم و شاگردانی که سال‌ها درس داده‌ام. به زنان و مردان کشورم می‌اندیشم که چه اندازه پاک بودند و صادق و آماده‌ی بالیدن، و اینک آلوده‌اند و دلال. زهر خندی، چهره‌ام می‌پیماید. باز ته‌اجم سؤال‌ها، چراها، بایدها، نبایدها و علت‌ها چون رگبار از همه سو مرا هدف قرار می‌دهند. خشم فرو خورده‌ی سال‌ها زندگی پر فراز و نشیب، آتشی در درونم شعله‌ور می‌کند. با کینه‌ای گنگ از جای خود بر می‌خیزم، و پتک را بدون هیچ احتیاطی، بدون توجه به خطر برگشت آن با همه وجودم بر شیار بین لاستیک و رینگ چرخ می‌کوبم سر پتک تا نیمه در میان شیار فرو می‌رود. این نوید باز شدن لاستیک امیدوارم می‌کند. ضربات بعدی می‌باید با دقت و با اختلاف ناچیزی بغل ضربه قبلی زده شود تا لاستیک جدا گردد.

ضربات پشت سر هم با فاصله اندکی کنار یک‌دیگر، تداعی عجیبی برایم به وجود آورد. ضربات کابل و کف پا، در کمیته‌ی ساواک. مامور کابل زدن، ضربات را باید به‌گونه‌ای بر کف پای بکوبد که هرگز دو ضربه در یک نقطه فرود نیاید، چون احتمال داشت بی‌حسی ایجاد کند و شکنجه‌گر از هدفش دور شود. ضربات دقیقاً، مانند چیدن چوب کبریت کنار هم زده می‌شد و پتک نیز باید به همین گونه زده شود (کاربرد اطلاعات دردو کار متفاوت) در این شغل، زمان برای گردش خیال و اندیشه بیش از حد مورد نیاز، وجود دارد. به گونه‌ای که روزانه می‌توان به دفعات خاطرات را مرور کرد و کهنکشان‌ها را دور زد و باز، خسته و کوفته خود را پشت فرمان کامیون، در حال افتادن در یک دست‌انداز، دید و جاده، جاده‌ای بی‌پایان، که شب و روز در یک‌نواختی کسل‌کننده‌ی ای انسان را با خود می‌برد.

با یک دور گردش افکار، که به نوعی گفت‌گو با خود است، کار آپاراتی را به پایان رسانده‌ام. با دقت بچه رینگ را سر جایش قرار می‌دهم. عدم دقت در این قسمت تا به حال، جان راننده‌های زیادی را گرفته است.

شیلنگ باد را به چرخ وصل می‌کنم و با خستگی رضایت بخشی به درست کردن چای می‌پردازم. کامیون من یک وایت امریکایی بدون دماغ است که در میان کامیون‌های سنگین، ارزان‌ترین و خشن‌ترین محسوب می‌شود. دنده‌های این ماشین‌های امریکایی بدون دنده برنجی است به همین دلیل با کوچکترین بی‌دقتی دنده در جای مناسب قرار نمی‌گیرد؛ در این‌صورت با توجه به بار سنگین در گردنه‌ها با شیب زیاد، می‌تواند به قیمت جان راننده و دیگران تمام شود. ولی من معلمی بودم که علاوه بر آموزش، همیشه آماده‌ی یادگیری هم بودم. بدین جهت این کار را هم، به‌سرعت می‌آموزم. البته با کلی آزمون و خطا و با سختی و دشواری فراوان. یک چای داغ، همراه با نوار موسیقی کردی بسیار دل‌انگیزی که در ضبط کامیون قرار داده‌ام خستگی را از تنم می‌گیرد. با تکان‌های بی‌وقفه‌ی «وایت» غرق در موسیقی شاد کردی، پیش می‌روم.

تا وقتی که به سه راهی رباط کریم - نزدیک فرودگاه برسم، سه بار دیگر وادار شده‌ام، پنچرگیری کنم. از این رو خستگی و کوفتگی، همه‌ی بدنم را تسخیر کرده است. با خود فکر می‌کنم، شرایط موجود با یک موسیقی آرام هماهنگ‌تر است. شادی را تعطیل می‌کنم و نواری از ناصر رزازی (خواننده‌ی کرد) که به یاد قاسملو خوانده است را، روی ضبط قرار می‌دهم. آهنگ، شعر و آوازی بسیار زیبا و پراحساس، که با شنیدن آن اندوهی انسانی چون آبتشاری بر سر انسان سرریز می‌شود. غم و درد روشنفکر رادیکال ایرانی که طی قرن‌ها تا به امروز، همزاد شکست‌ها، و از نو برخاستن‌هاست. این اندوه احساسی در من بوجود می‌آورد. حالا ترجیح می‌دهم بدون موسیقی رانندگی کنم. صدای یک - نواخت کامیون و تکان‌های همیشگی و خشن آن، هم رقص است و هم موسیقی. از سه راهی فرودگاه - رباط کریم می‌گذرم. در فاصله‌ای دورتر از پمپ بنزین یک مرد با قدی متوسط و ساکی بر کول با لباس‌هایی رنگ و رو باخته و قدم‌هایی تند از کنار جاده به سوی تهران پیاده طی طریق می‌کند. به دلیل خطرات احتمالی که ممکن است برای خودم و بار تریلر ایجاد شود معمولاً بین راه کسی را سوار نمی‌کنم، و برای کسی نمی‌ایستم، اما این بار احساس خطر نمی‌کنم. حدس می‌زنم او یک کارگر است. نیرویی از درونم با همه وجود مرا بسوی او می‌کشد. از کنارش می‌گذرم، جوانی لاغر و عبوس بود. منطق رایج را به کناری می‌نهم و به فرمان آن حس مشترک، کنار جاده توقف می‌کنم. با یک بوق او را فرا می‌خوانم. به‌سوی تریلر می‌دود و چابک و سریع

همه چیز برایش غیر منتظره است. حرفم را قطع کرده و با تاکید می گوید: آخه تو، یک راننده تریلر هستی. با خنده به او نگاه می کنم و چیزی نمی گویم. چهره اش دیگر عبوس و خسته نیست، کنجکاوی از همه حرکاتش مشهود است.

- پشت فرمان می شود کتاب خواند، آن هم این کتاب؟ (با دست اشاره به کتاب اقتصادی کرد که روی همه ی کتابها بود)

- در روز، چندین بار در پارکینگ توقف می کنم، یک چای درست می کنم و بعد ساعات مطالعه را پر می کنم و پس از آن، کار و کار.

ضبط را روشن می کند و با صدایی آرام و دوستانه می پرسد: تو "سیاسی" هستی؟

با خنده می پرسم: چطور، چرا می پرسی؟

متوجه شده که این سئوالش را کمی زود مطرح کرده، از این رو، موضوع را عوض می کند.

- تو می دانی موضوع این سرود چیست؟ و به چه مناسبتی سروده شده؟  
گفتم: یک سرود حماسی است با شعری بسیار زیبا که خواننده، آن را به یاد قاسملو خوانده است. (اینطور شنیده ام). پس از سکوتی کوتاه، سئوال بعدی را، بسیار دوستانه ولی توام با نقدی گزنده، بر جهان بینی من مطرح می کند. سئوال برای من آن قدر گویاست، که به جای جواب می گویم: دوست عزیز، کارگر بیکار، تو یک کرد "سیاسی" هستی؟ هر دو با هم می خندیم. مانند دو دوست خیلی قدیمی. صمیمانه وارد مباحث سیاسی- عقیدتی می شویم. به راحتی با هم به تفاهم می رسیم، چون او هم مثل من یک نیروی کار بود. نه یک روشنفکر. بدین جهت رسیدن به یک نقطه نظر مشترک، چندان دشوار نیست. محبتی رفیقانه هر دوی ما را به هم پیوند داده است. کتابهای مرا زیر و رو می کند و همزمان به جز و بحث با من ادامه می دهد. چند کیلومتری به جاده کمربندی تهران باقی مانده است.

ما، شاد از گفت گویی که مدت ها از آن محروم مانده بودیم و بدون توجه به کامیون و بار سنگین، و لاستیک های بدون عاجش که حادثه ای رخ داد. صدای مهیب ترکیدن یک لاستیک، به کلی روحیه ی مرا زیر و رو کرد. برای پنجمین بار طی این سفر، تریلر را به شانه ی جاده هدایت می

روی رکاب کامیون می پرد. با لهجه ی کُردی می پرسد: با من کار داشتی؟

فکر کرده بود برای خالی کردن بار به کارگر احتیاج دارم، در حالی که بار مرا فقط لیفتراک یا جرثقیل می تواند خالی کند.

می پرسم: کجا می روی؟

- تهران.

محل وسائل نقلیه ای که به تهران می روند به او نشان می دهم.

می گوید: برای کار به فرودگاه بین المللی آمدم، ولی کاری گیر نیاوردم، تا تهران چند کیلومتر بیشتر نیست، پیاده می روم.

حدس می زنم احتمالاً پول برگشتن را نداشته، ولی از من نخواست که او را با خود ببرم.

می گویم: بیا بالا من هم به تهران می روم. در را باز می کند و کنار من می نشیند. برای به حرکت درآوردن این غول سنگین امریکایی، می باید تعداد زیادی دنده، آن هم پشت سر هم و سریع عوض کنم تا به یک سرعت معمولی برسد. این عملیات برای او جالب است. با کنجکاوی حرکات دستان مرا می پاید. از این که این جوان را سوار کرده ام احساس خوبی دارم. پس از حرکت کامیون، ضبط را روشن می کنم. ناصر رزازی آواز گرم و غمگین اش را سر می دهد. بدون آن که نگاهش کنم، سنگینی نگاهش را بر چهره ام حس می کنم. و متوجه حرکاتش هستم، برگشته و کابین خواب مرا با نگاهش واری می کند. نگاهش بیشتر روی کتابها می چرخد. برمی گردد و با حرکتی سریع ضبط را خاموش می کند. با تعجب می پرسم: چرا این کار را کردی؟

- چرا این نوار را گذاشتی؟

- روی ضبط بود.

- راست می گویی، ولی تو که کرد نیستی.

- موسیقی یک زبان بین المللی است باید آن را درک کرد.

کنم. و با بی حوصله‌گی اطراف را به امید یک تعمیرگاه آپاراتی نگاه می‌کنم. ولی متأسفانه خبری از آپاراتی نیست. رفیق جدید از رنگ و رویش پیداست که مدتی است چیزی نخورده و توان انجام یک کار سنگین را ندارد. اصولاً وزن و هیكلش مناسب زدن پتک‌های سنگین نیست. تکرار مجدد، پتک و لاستیک، مقاومت و سخت‌کوشی، خستگی در حد فرسودگی. دوست جدید شاهد گوشه‌ی دیگری از کار رانندگان کامیون است. او پس از دیدن کتاب‌ها و انجام بحث‌ها، اینک، سختی و زمختی کار را مشاهده می‌کند.

ضمن کمک‌رسانی به من می‌بینم که در خود فرو رفته و نمی‌دانم به چه می‌اندیشد. شاید گوشه‌هایی از زندگی و کار مرا در ذهن واکاوی می‌کند، زندگی و کاری که چندان بهتر از زندگی او نبوده است. زندگی، بر لبه‌ی پرتگاه گرسنگی و بیکاری، شرایط ناهنجاری که اختناق به روشنفکر مردمی تحمیل می‌کند و مرا به قیاس با خودکشیده است. لاستیک ترکیده را با یک لاستیک دست دوم دیگر تعویض می‌کنیم. هنگام بستن چرخ یک حس درونی، به من فرمان بازرسی مجدد چرخ را می‌دهد. شاید بخش‌های غیر ارادی مغزم می‌دید خطاهای بخش ارادی را، که از خستگی، کار را با دقت انجام نمی‌دهد. ولی خستگی در قبال این انرژی هشدار دهنده، ایستادگی می‌کرد. بازدید مجدد، یعنی باز و بسته کردن دوباره لاستیک، لذا ریسک را پذیرفتم، ولی برای رعایت اصول ایمنی چرخ تازه تعمیر را در قسمت داخل و یک چرخ سالم روی آن قرار دادم.

جریان باد را به لاستیک وصل کردم و گاز را زیاد نمودم تا سریع بادگیری شود. شروع کردم به بستن پیچ و مهره‌های چرخ. در حال بستن دومین پیچ بودم که بچه رینگ تحت فشار باد، در رفت. با صدایی مهیب چرخ سالم را با پیچ و مهره از جا کند، چرخ سالم با ضربه‌ای که به سرم زد، مرا از جای بلند کرد و چند متر دورتر با سر به زمین کوبید. صداها را می‌شنیدم و همه چیز را می‌دیدم، ولی هیچ کدام از اعضای بدنم را نمی‌توانستم به کار بگیرم. توانایی حرف زدن را از دست داده بودم. می‌دیدم تعمیرکاران و مردم از دو طرف جاده بسوی تریلر می‌دوند و دوستم که رفته بود ابزاری را برایم بیاورد، با سرعت به سوی من می‌دود. نگاهم به شیلنگ باد افتاد که هم چنان روی لاستیک است و تیوب و لاستیک را با سرعت برجسته و برجسته‌تر می‌کند. خطر ترکیدن لاستیک می‌توانست همه‌ی این انسان‌های شریفی را که برای کمک آمده بودند با خطر مواجه کند. هر چه تلاش کردم فریاد بزنم «از این جا

دور شوید»، موفق نشدم هیچ صدایی از حلقوم من خارج نمی‌شد. می‌خواستم با دست و پا علامتی بدهم، آن‌هم بی نتیجه بود. همه بدنم جز چشم‌ها و گوشه‌هایم کاملاً فلج شده بود. مردم در حال جمع شدن اطراف من بودند، و لاستیک در زیر کفی تریلر در حال بزرگ و بزرگتر شدن. هیچ کس زیر کفی را نگاه نمی‌کرد. لاستیک با صدای مهیبی ترکید، گرد و خاک حاصله برای چند لحظه همه جا را از چشم‌ها پوشاند.

در میان فرو نشستن غبار، دیدم دوست جدید تنها کسی بود که در کنار من ایستاده و با دست تلاش می‌کند غبار را کنار بزند تا موقعیت مرا بررسی کند. در کنارم زانو زد و با چهره‌ای غبار آلود و نگران حال مرا می‌پرسید. به سرعت متوجه شد من توانایی هر ارتباطی را از دست داده‌ام. شروع کرد وسائل پراکنده‌ی کامیون را جمع کردن، سپس وارد کابین راننده شد، محل پول‌های مرا پیدا کرد، و در جیب فرو برد. کارت شناسایی من و شریکم را از جیب‌های من بیرون آورد و به سرعت به میان تعمیرگاه‌ها رفت. پس از مدتی با یک وانت برگشت. با کمک راننده‌ی وانت مرا پشت آن جای داد، و خودش در کنارم نشست. در حین حرکت بسوی بیمارستان صورتش را می‌دیدم، از کنج‌کاوی شاد، در آن خبری نبود، به حال اولی که دیده بودم برگشته بود، عبوس و خشن و متفکر. گاهی به من نگاه می‌کرد و باز نگاهش مات می‌شد، گویی هزاران کیلومتر دورتر را می‌بیند.

در بیمارستان پس از رادیولوژی خون‌ریزی در شقیقه تشخیص داده می‌شود و مداوا شروع می‌گردد. من چون یک جسد روی تخت افتاده‌ام. پس از ساعتی دوست جدید را می‌بینم که همراه شریکم که او نیز در روزگاری دور شاگرد محصل من بود به بالینم نزدیک می‌شوند. رفیق کرد، همه پول‌ها و مدارک مرا به او تحویل داد، همراه با کلید کامیون و آدرس محل توقف آن. پس از خداحافظی با شریکم. بانگاش چشمان مرا می‌کاود و آرام بدرود می‌گوید؛ متفکر و عبوس. هر چه می‌خواهم فریاد بزنم، «صبر کن، ما باید همدیگر را ببینیم» اما صدایی از گلویم خارج نمی‌شود.

ناصر آقاجری ۱۳۷۰

## کودکان در استخدام شهرداری؟!

(به مناسبت روز مبارزه با کار کودک)

افغانستان مانده‌اند. تا به حال هر چه کار کرده به قاچاقچی داده تا بدهی اش را صاف کند و از این به بعد حقوقش را برای خانواده اش می‌فرستد.

- پول‌ها را برایت جمع می‌کنند؟

خندید و گفت :

- نه چیزی نمی‌ماند، همه اش خرج می‌شود.

می‌گفت برای شهرداری کار می‌کنند. ۲۵ نفری هستند که در این پارک کار می‌کنند. ۴ کارگر دیگر مانند او نوجوان هستند. شبها در پارک می‌خوابند. خوابگاهی دارند و ماهی ۵۰۰ هزار تومان دستمزد می‌گیرند. از این که این کار را داشت راضی و خوشحال بود. درس نخوانده بود. می‌گفت در افغانستان اوضاع خراب است و کار نیست. امکان درس خواندن هم نداریم چون درآمدی نداریم.

از ساعت کارش پرسیدم:

- از یک شب تا یک ظهر کار می‌کنیم. شب‌ها بیرون می‌رویم و ساعت ۷ برمی‌گردیم. از یک ظهر هم تا یک شب استراحت می‌کنیم.

- کجا می‌خوابید؟

- همین جا. خوابگاه داریم.

- غذا چی؟

- آشپز داریم. یکی از هم ولایتی‌ها غذا می‌پزد.

- اسمت چیست؟

- امرا. اگر کاری داشتی من هم هستم.

- ممنون. خسته نباشی

از او دور شدم. در سمت دیگر پارک بالاخره حضرت را یافتم. سرپرستش او را به سمت تابلوی برقی برد و فیوزها را به او نشان داد و گفت هر وقت سوت زد این کلید را بزن.

وقتی سرپرست دور شد، نزدیکش شدم و پرسیدم:

- حضرت چه می‌کنی؟

با تعجب نگاهم کرد:

هاله صفرزاده

ده دوازده ساله می‌نمود. در میان جمع کارگران سبز پوش پارک ایستاده بود به حرف‌های سرپرست گوش می‌کرد. با چالاکي به سمت وانتی که نزدیکشان پارک شده بود دوید و می‌خواست بالا برود که صدای سرپرست بلند شد:

- حضرت تو امروز با حجت کار می‌کنی...

برگشت و به سمت در رفت و بیلی را برداشت و حرف‌های سرپرست را تکرار کرد:

- با حجت کار می‌کنم...

کمی بعد کارگران در میان پارک پخش شدند. او را گم کردم. قبلا هم او را دیده بودم و درصدد بودم با او حرف بزنم. در میان پارک گشتم تا او را پیدا کنم. به قیافه‌ی کارگران دیگری که مشغول آب دادن گل‌ها و چمن‌ها بودند دقت می‌کردم. چند نفر دیگر از آنان نیز کم سن و سال به نظر می‌رسیدند. از یکی از آنها پرسیدم :

- می‌دانی حضرت کجاست؟

نگاهم کرد. از این که او را می‌شناختم تعجب کرده بود.

- برای کار رفته بیرون.

- مگه شما بیرون هم کار می‌کنید؟

- بله درخت کاری، آب دادن گل‌های کنار خیابان‌ها و تمیز کردن جوی‌ها و...

- چند سال داری؟

- ۱۵ یا ۱۶ سال

لهجهِ غلیظی داشت. به زحمت حرف‌هایش را می‌فهمیدم. گفت که اهل کابل است. چند ماهی است که برای کار به ایران آمده است. یک میلیون تومان داده که قاچاقچی او را به اینجا بیاورد. پدر و مادرش در

- منتظر سوت بزند تا برق را قطع کنم.
- لباس سبز کارکنان فضای سبز به تنش بزرگ بود. جلوی لباس کتیفش هم قلوه کن شده بود. همان طور که به سوالات من جواب می‌داد، حواسش به سوت سرپرست بود و مرتب با صدای سوت برق را قطع و وصل می‌کرد. می‌گفت ۱۴ سال دارد. مشخص بود که دروغ می‌گوید. می‌گفت ۴ نوجوان دیگر مثل او در این پارک کار می‌کنند. دو نفر ۱۷ ساله، یک نفر ۱۵ ساله و یک نفر دیگر هم مثل او ۱۴ ساله. با برادرش به اینجا آمده بودند. نفری ۷۵۰ هزار تومان به قاچاقچی داده بودند تا آنها را به ایران بیاورد. آنها هم درآمدشان را برای خانواده شان می‌فرستند. چون پدر و مادرشان بیکارند و دو خواهر در خانه دارند. از این که کاردار، راضی بود. می‌گفت:
- ایران بهتر از افغانستان است. شهرها اینجا آباد است.
- چه جوری این کار را پیدا کردی؟
- یکی از فامیل‌ها اینجا کار می‌کند. او گفت که به اینجا بیاویم.
- روزی چند ساعت کار می‌کنی؟
- از یک شب تا یک ظهر. تا هفت صبح در خیابان‌ها هستیم. آنجا را تمیز می‌کنیم. هفت صبح تا هشت صبح صبحانه می‌خوریم و بعد تا یک ظهر در پارک کار می‌کنیم. بعد هم می‌خواهیم.
- به شما غذا هم می‌دهند؟
- غذا پای خودمان است. ماهی ۶۰ هزار تومان به یکی از فامیل‌ها می‌دهیم برای همه غذا می‌پزد.
- غذای ایرانی یا افغانی؟
- (با خنده) معلومه افغانی...
- درس خوانده‌ای؟
- نه. از ۶ یا ۷ سالگی باید کار کنیم. وضع افغانستان خراب است.
- تعطیلی هم دارید؟
- نه همه‌ی روزها باید کار کنیم. اگر یک روز حوصله کار نداشته باشیم و سرکار نیرویم از حقوق مان کم می‌کنند. یک بار که سر کار نرفتم ۳۰ هزار تومان از حقوقم کم کردند.
- اگر مریض شوید چی؟
- کاری به مریضی ندارند. کار نکنی از حقوقت کم می‌شود.
- خسته نمی‌شوی از این همه کار؟
- نه از ساعت یک به بعد می‌خواهیم. تازه عصرها هم اگر بیرون کار باشد می‌روم. ۵۰ شصت هزار تومان هم از این طریق گیرم می‌آید.
- اینجا چقدر حقوق می‌گیری؟
- ۶۰۰ هزار تومان.
- به نظر می‌آمد حقوقش را هم مثل سنش بیشتر می‌گوید. انگار بهش گفته بودند این گونه جواب دهد. دیگر سوالی نپرسیدم. سرپرستش نزدیک می‌شد و نگرانی چهره او را پر کرده بود. از او خداحافظی کردم و دور شدم.
- روزی ۱۲ ساعت کار به جای درس خواندن، زندگی و کار در پارک، در کشوری غریب، به جای زندگی در کنار خانواده، ارتش امریکا و وعده‌های آزادی و امنیت و رفاه، جنگ بیکاری و ناامنی، ورود قاچاقی و زندگی غیرقانونی در کشور همسایه و کار کردن رسمی برای شهرداری، خوابیدن در کنار ۲۵ کارگر بزرگسال دیگر، نداشتن بیمه، مرخصی، ۱۲ ساعت کار روزانه، روز جهانی لغو کار کودک، پیمان نامه جهانی حقوق کودک...
- سر گیجه ...
- با خود زمزمه کردم: انتخاب یک روز برای لغو کار کودک کافی نیست، کاری باید کرد...

### شرایط کار برای کارگرانی که در شرکتهای خارجی کار

می‌کنند بسیار دشوار است.

کانون مدافعان حقوق کارگر - شرکت دیلیم یکی از این شرکتهائی است که تابعیت کره ای دارد و در پروژه‌های نفت و گاز به خصوص در پارس جنوبی فعال است این شرکت در قراردادهای جدیدش دو ونیم روز مرخصی ماهانه کارگران را از لیست پرداخت‌ها حذف کرد و اعلام نمود که این تعطیلی درمبلغ قرارداد منظور شده است و درحقیقت بخشی از حقوق نیروی کار را از جیب کارگران به جیب کره ای‌ها می‌ریزد.

سوال این جاست که چرا یک شرکت خارجی که در حال کسب سود میلیارد دلاری از منابع ماست به قانون کارپشت می‌کند. شرکت دیلیم

باشد. اینان کارگران برابر هستند. تقریباً در هیچ کدام از نمونه گیری‌های آماری رسمی و غیررسمی نشانی از آنها دیده نمی‌شود. در تحقیقات جامعه‌شناختی، بررسی‌های علمی و ... هیچ چیزی که نمایانگر وضعیت آنها باشد، یا نیست یا اگر هم باشد به هیچ دردی نمی‌خورند. به این خاطر تصمیم گرفتیم نگاهی داشته باشیم به زحمتکشان این قشر.

کارگران برابر به همراه کارگران ساختمانی و کشاورزان بی زمین از قدیمی‌ترین لایه‌ها و بخش‌های کارگران ایران هستند. شاید بتوان کارگران برابر را جزئی از زیر مجموعه حمل و نقل دانست. طیف متنوع و بسیار پراکنده‌ی آنان در کلیه مراکز تجاری و حمل و نقل و ... زیر فشار یکی از دشوارترین کارها روزگار می‌گذرانند. این مجموعه هزاران نفری در چند دسته‌ی کلی قرار می‌گیرند:

۱- دسته‌ی اول کسانی هستند که در موسسات و بنگاه‌های باربری و انبارهای بزرگ کالا و شرکت‌های بارگیری و تخلیه بار و اثاث کشی منازل و امثالهم کار می‌کنند. اینان زحمتکشانی هستند که سال‌ها قبل معمولاً از روستاهای استان ایلام، جنوب کردستان، آذربایجان و مناطق دور افتاده‌ی روستایی لرستان، کرمانشاه و ... به شهرهای بزرگ آمده و ساکن شده‌اند و شغل و کار نسبتاً ثابتی برای خود دست و پا کرده‌اند. به مرور زمان اقوام و دوستان و همسایگان قبلی را همکار خود کرده‌اند. در صد خیلی کمی از آنها از بیمه؛ خانه و کاشانه برخوردارند. ساعات کار و نظم و ترتیب خاصی به طور نسبی ... دارند. (بیشتر آن‌هایی که در باربری‌ها کار می‌کنند به هیچ وجه شامل این برخورداری نسبی نیستند) در بین آن‌ها کارگران افغانی هم وجود دارند که به اصطلاح به صورت غیرقانونی کار می‌کنند. (به خصوص در انبارهای بزرگ)

۲- دسته‌ی دوم کسانی هستند که با داشتن یک گاری دستی و یا چهارچرخه در مراکز تجاری به خصوص در بازار و مناطق مرکزی شهر بارها را جابه‌جا می‌کنند. این‌ها بارها را از معابر تنگ و شلوغ مرکزی بر روی چرخ گذاشته و نهایتاً با حمل روی دست و کتف و کمر به صاحبانشان تحویل می‌دهند. این زحمتکشان با توجه به نوع کار خود از هیچ امکان (به معنای درست و کامل کلمه) و تامین اجتماعی و ... برخوردار نیستند. و بدترین وضعیت را از هر نظر دارند و کارگران افغانی سیه‌روزترین آن‌ها هستند. به این دسته "چرخ‌چی" هم می‌گویند.

۳- دسته‌ی سوم کارگران به اصطلاح زبر و زرنگ تر هستند که اغلب با هم فامیل نزدیک و دوست هستند و به صورت دسته‌های چند نفره و

به عنوان یک شرکت بین‌المللی در مورد زیر پا گذاشتن قوانین موجود باید پاسخگو باشد.

با توجه به این که قوانین کار در ایران رسماً لغو نشده است و تعدیل ساختاری و خصوصی سازی با وجود قانون کار اعمال می‌شود و با توجه به این که شرکت‌های خارجی در ایران نمی‌توانند بر خلاف قوانین کشوری (قانون کار) عمل نمایند و هیچ اطلاعیه‌ای هم صادر نشده که شرکت‌های خارجی بتوانند با مقررات و قوانین کشور خود در اینجا کار کنند از این رو شرکت دیلیم (کره ای) با زیر پا گذاشتن قوانین قراردادهایی را با نیروی کار ایرانی وضع می‌کند که عملاً سنوات، دو روز نیم مرخصی ماهانه و عیدی و پاداش سالانه حذف می‌گردد و اعتراض کارگران را با اخراج آنان پاسخ می‌گوید. حذف این سه مورد دقیقاً سه ماه حقوق یک نیروی کار است که ۲۴ ساعته در خدمت پروژه آن هم در پارس جنوبی است.

کارگری که ماهی ۵ روز می‌تواند درخانه باشد و بقیه را در کارگاه شرکت دیلیم در خدمت کار است (با توجه به دو روز برای رفت و آمد جمعا ۷ روز مرخصی) شرایط نامساعد آب و هوایی شرایط نامساعد آلودگی‌های گازی و شرایط سختی کار برای روز ۱۲ ساعت کاررا پشت سر می‌گذارد. در این شرایط وضعیتی است که باید حقوق فوق العاده دریافت کند و تحمل این وضعیت به فرسودگی جسمی و روانی او می‌انجامد ولی این شرکت بیگانه به دلیل حمایت غیرمستقیم بعضی نهادها و بی توجهی اداره کار از شرایط سوءاستفاده کرده و در سال سه ماه حقوق نیروی کار کارگران را به جیب می‌زند تا سودهای خود را افزایش دهد. نهادهای مسئول هم با بی خیالی نظاره گر این اجحاف به نیروی کار کارگران هستند.

## نگاهی به وضعیت کارگران برابر

### حسن موسوی

از شمالی‌ترین نقاط شهر تهران تا میدان میوه و تره بار در اتوبان آزادگان، از ترمینال غرب تا بازار و مولوی و میدان گل در جنوب شرقی تهران، هزاران نفر مشغول به کار هستند که هیچ کس به آنها توجه و اعتنایی نمی‌کند مگر در زمانی که بار سنگینی بر روی زمین مانده

آگاهی در هیچ سطح و موردی بوجود نیاورده است. این عدم آگاهی بسیار وسیع و فوق العاده هم هست و در همه جا آثار و عواقب آن مشاهده می شود.

حمل بار اقتضا می کند که بار بر دوش نیروی کار جوان و سالم حمل شود. نوجوانان کرد، لر و افغانی از زمانی که به محیط کار و بازار پا می گذارند، ارتباطشان با هر نوع آموزش و تربیتی به طور کامل قطع می شود. صحبت از ممنوعیت کار کودکان و... برای آن‌ها هیچ توجیهی ندارد. زیرا به آن‌ها به چشم نان آور نگریسته می شود. به جز آموزش‌های ساده ای که در اثر تجربه در زندگی روزمره ی تکراری و یا انتقال تجربه‌های دوستان و همکاران و همسن و سالانشان چیز دیگری نمی آموزند. این آموزش‌ها قاعدتا بسیار محدود و سطحی می باشد و عمدتا برای چگونه بار بردن و صحبت‌هایی برای طی کردن و دریافت پول حمل بار و امثال آن کسب می کنند. هیچ بهره ای از تخصص و از مهارت‌های زندگی اجتماعی هم ندارند.

افراد بسیار کم سن و سال در این حرفه زیاد هستند که استخوان بندی، اعضا و اندام آن‌ها هنوز برای حمل بارهای سنگین بسیار نحیف است و مطمئنا در آینده دچار مشکلات فراوانی می شوند. هیچ نهاد و شخص و مسوولی توجهی به آن‌ها نداشته و ندارد. تلاش این زحمتکشان نوجوان برای رفع نیازهای ابتدایی زندگی باعث شده که به عواقب و بیماری‌های ناشی از سختی این کار بی توجه باشند. بعضا کارگران بزرگسال درگفته‌های خود عنوان می کنند که کاش وضعیت مالی و خانوادگی آنان طوری بود که کار نمی کردند اما در عمل هیچ کاری از دستشان ساخته نیست و در عمل تغییری حاصل نمی شود. متأسفانه عده ای این کار را برای آینده آنان مفید می دانند!!؟

نداشتن هر گونه بیمه و تامین اجتماعی و یا ساعات کار مشخص و بی ثباتی، عدم هر نوع آموزش (حتا برای صحیح و کم خطر کردن حمل این همه بار سنگین و...) کم سواد و یا بی سواد از مختصات عمومی و بارز این دسته از کارگران است. همچنین سوءتغذیه و عدم بهداشت مناسب نیز وجه کاملا آشکار زندگی این زحمتکشان است. به خاطر کار سنگین آن‌ها باید حداقل ۳ تا ۴ هزار کالری انرژی دریافت کنند، معهذا می بینیم که معمولا صبحانه ای نیست یا در حد نان و پنیر و چای و عمدتا بسیار با عجله و سرپایی خورده می شود. نهارهای دیرموقع که به آن‌ها شکم پرکن باید گفت نه غذا. میوه، سبزی، لبنیات

کنتراتی کار تخلیه بارهای بسیار زیاد و حجیم را قبول می کنند. به خاطر این که تردد کامیون‌های مخصوص حمل آجر و سیمان و... در طور روز و در بیشتر نقاط شمالی و مرکزی و پر ترافیک تهران ممنوع است، شبانه کار می کنند و با تجمع در محل‌های تخلیه و بارگیری کلیدی، سفارشات را انجام می دهند. مثلا دو یا سه تریلر حامل ۲۰ یا ۲۵ تن سیمان و یا حدود ۴ یا ۵ کامیون حامل ضایعات فلزی یا کاشی و یا سایر مصالح و کامیون‌های میوه و لوازم یدکی و منزل و... را در کمترین زمان ممکن تخلیه و جابه جا می کنند. یا در بازار آهن، گمرک‌ها و ... کار تخلیه بارهایی رابه عهده می گیرند که باید با دست تخلیه شوند. اینان به هیچ وجه ساعت کار ندارند حتا علی رغم شبکاری‌های متعدد در طول روز هم کار کرده و هیچ تعطیلاتی هم ندارند. مگر همه جا و همه چیز در تعطیلی مطلق باشد که چنین وضعیتی به ندرت پیش می آید. نکته ی قابل طرح این است که هیچ گونه دیوار چین و یا تقسیم بندی معینی این گونه کارگران را از یکدیگر متمایز نمی کند و آنان دائما در حال تغییر و تحول و جابه جایی در کار و شغل شان هستند.

اگر رونق اقتصادی در کار باشد و فعالیت‌های تجاری و بخصوص صنعت ساختمان فعال باشد درآمد اغلب آنان از سطح دستمزد متوسط یک کارگر معمولی مثلا در یک فروشگاه و یا شرکت و بیمارستان بیشتر است. آنقدر که می توانند علاوه بر تامین مخارج خویش مازاد و پس اندازی را برای خانواده در شهر و روستای خود بفرستند. به هر حال با هر جان کندی هم که باشد این کار را می کنند. بالاخره ۲ یا ۳ شیفت کار می کنند!! اصلا به این امید به تهران آمده‌اند. اما امان از روزی که سایه شوم بحران و رکود (مثلا شرایط سال‌های اخیر) بر فعالیت‌های اقتصادی افتاده باشد. آن وقت وضعیت اسف بار، آنان را چنان به رقابت وادار می سازد که گویا در میدان جنگ حضور دارند. (حقیقتا یافتن کار برای آنان معنایی جز جنگ برای زنده ماندن ندارد)

به جز درصد بسیار پایینی که دارای تحصیلاتی در حد دبیرستان و نهایتا دیپلمه هستند، سواد بیشترشان در حد دوره ی ابتدایی و راهنمایی است. در میان آن‌هایی که پا به سن گذاشته‌اند، افغان‌ها معمولا بی سوادتر هستند و از هیچ نوع آموزشی بهره نگرفته و به خاطر شغل و گرفتاری‌های خاص خودشان (به خصوص نحوه تفکرات تحمیل شده به آنان) دنبال آن نیز نیستند. بگذریم که سرمایه داری اصلا هیچ دریچه ای، حتا به صورت ریزترین منفذی هم، در چشم‌انداز آن‌ها برای کسب



وضعیت مسکن آنان نیز از جنس کارشان است. بیشتر در ورامین، قرچک، پاکدشت، شوش، مولوی، اطراف بازار، شهرک‌های جاده ساوه و اسلام شهر و ... اقامت دارند. از دسته ی اول تعداد زیادی در همان باربری‌ها و انبارها زندگی می کنند و چون هزینه اجاره و آب و برق و ... نمی دهند راضی و خشنود هم هستند. اما هر وقت از وضع خود گله می کنند و پای درد دلشان بنشینند این وضعیت را به "زندگی لانه سگی" تشبیه می کنند. چون در اتاقک‌های بسیار کوچک (عمدتا فلزی و دکه مانند) با کمترین امکانات دوره ای طولانی را سپری می کنند و به ندرت از باربری و محوطه ی انبار دور می شوند و به جایی می روند.

مجردها و کارگرانی که همسر و فرزندانشان در شهرستان هستند، به صورت دسته‌های چند نفره اتاق یا اتاق‌هایی از یک حیاط قدیمی اجاره کرده و تمام مخارج و کارها را بین خود تقسیم می کنند. به جز مقداری خرت و پرت، یک یخچال، تلویزیون کوچک، و در صورت مساعد بودن جو، حتما یک ماهواره و مقداری رختخواب و لوازم خوراکی پزی و یک زیرانداز وسایل چندانی ندارند. بعد از فراغت از کار، خانه همان جایی است که به آن پناه می برند. شام می خورند، اگر مجال باشد و یا خستگی امان دهد، با هم صحبت و شوخی می کنند و از اخبار مختلف مطلع می شوند و به موزیک و آهنگ‌های محلی گوش می دهند. .. این نهایت زندگی کردن آن‌هاست.

نکته ی قابل توجه این است که معمولا اهالی یک شهر و یا یک روستا و محل با هم خانه می گیرند. به ندرت مشاهده می شود که مثلا ۳ کارگر کرد با یک کارگر افغان و یا یک کارگر ترک زیر یک سقف زندگی کنند، حتما برای مدت کوتاه. مسایل محلی و قومی و خویشاوندی برایشان بسیار قابل اهمیت و پررنگ است.

به مسایل مذهبی کمتر توجه می کنند، اما در حرف و در ذهن خود را ظاهرا پای بند و مقید نشان می دهند. به خصوص مسلمان وغیر مسلمان و شیعه و سنی در حرف‌ها بسیار خود را نشان می دهد. اما در خیلی مواقع در عمل برایشان به صورت یک مانع و .. مطرح نیست. همان طور که اشاره شد مسایل قومی و قبیله ای و زبان محلی و مادری برایشان اهمیت بیشتری دارد. با همکاران و دوستان خود فقط به زبان محلی صحبت می کنند. که البته بسیار طبیعی ست.

که اصلا در اقلام مصرفی روزانه یا وجود ندارد یا بسیار کم است. (به خصوص بعد از حذف یارانه‌ها و گران شدن شیر و ماست و ..)

گرانی غذاهای آماده و عدم دسترسی به رستوران‌های ارزان، سالم و مفید (که اصلا یافت نمی شود) و ده‌ها معضل و تنگنای عملی و ذهنی و نیز نوعی حساسگری ذاتی این شغل، به خصوص برای کارگران مجرد است که وقت و حوصله ی غذا درست کردن را ندارند. این مسایل باعث شده که این کارگران علی رغم جوانی و بنیه به ظاهر قوی، از انواع و اقسام مشکلات گوارشی، دهانی و دندان‌ی و .. در رنج و عذاب باشند. جالب این که تا کاملا از پا نیفتند به پزشک و درمانگاه مراجعه نمی کنند. اکثر مواقع فقط مسکن‌های مختلف و در موارد جدی تر با داروهای قدیمی و توصیه شده دیگران آن هم بدون توجه به تاریخ مصرف و ... خود را معالجه می کنند!! حساب کنید چقدر وضع باید وخیم باشد که حاضر باشند پولی را که خانواده روی آن حساب خاص باز کرده، به دکتر و داروخانه و درمانگاه بپردازند!؟

علاوه بر مسایل فوق تعداد کثیری از آن‌ها از میان سالی، که برای خیلی از آن‌ها زودتر از سایر همسالانشان شروع می شود، انواع دردهای استخوانی، روماتیسمی، زانو درد، کمردردهای جوراجور، سیاتیک و دیسک آرتروز گردن و ... را با خود دارند. سرمایه داری برای آنان وضعیت رقت انگیزی را پدید آورده است که قادر به هیچ نوع انتخاب آزاد و درستی نیستند. دائما باید فقط به اجبارها تن داده و حداکثر شاید گاهی حق انتخاب بین بعضی از اجبارها برای شان وجود داشته باشد. آن چنان در این سیستم گیر افتاده‌اند که فقط یک راه پیش روی آن‌ها خودنمایی می کند: تا می توان باید کار کرد. شاید بعدا نوبت زندگی برسد.

رابطه ی این کارگران با جسم خود بسیار تعجب آور و باورنکردنی است. از نظر اغلب آنان از این جسم باید آنقدر کار کشید تا مستهلک شود و رمقی برای آن نماند. هرگونه تاخیر و درنگی در این مسیر به معنای از دست دادن درآمدی است که تاثیر آن در روز و ماه و ... شاید به راحتی جبران پذیر نباشد. شرایط دشوار کار چنان است که بی اختیار به یادگفته ی شاملو می افتیم:

"هرگز کسی این گونه فجیع به کشتن خود برخاست که من به زندگی نشستم" (مجموعه آثار صفحه ۴۱۵)

خصوصی بپردازم. فعلا جور نشده و چون پدرم بیمه و از کارافتادگی و بازنشستگی ندارد، خودم کار می‌کنم... در ادامه گفت:

کلاس سوم راهنمایی بودم که پدرم با این که کمر درد داشت و خیلی مریض احوال بود برای تامین مخارج ما، خود را به آب و آتش می زد تا یک روز سر پول با یک نفر دعوا کرد... من و بابا هر دو کتک خوردیم و توهین شنیدیم. از جمله به بابا می گفت: "حمال بی شعور" (با عرض معذرت فراوان از کارگران باربر) از آن موقع این توهین و تحقیر از مغز من بیرون نرفته که هیچ، هزار بار دیگر هم آن را از خیلی‌ها شنیدم. هر زن و مردی که از آن بدتر آدم نباشد، هر وقت می خواهد توهین کند، این را می گوید؛ هر کس هم که بچه اش درس نمی خواند می گوید: "مگر می خواهی حمال شوی". این باعث شد که من با جدیت و انگیزه ی فراوان درس بخوانم تا برای خودم و امثال پدرم کاری کنم که فعلا اول راه هستم. رشته ی پزشکی قبول شدم...

بعد از کلی صحبت دیگر پرسیدم به جز کتاب‌های درسی چه می خوانی؟ گفت: هر وقت بتوانم کتاب هم میخوانم به تازگی کتابی از یکی از دانشجویان گرفته ام که خیلی خوشم آمد. اسم کتاب را پرسیدم. گفت پابره‌نه‌ها. نوشته ی زاهاریا استانکو با ترجمه ی شاملو. انگار دنیا را به من داده‌اند. با ذوق زدگی خاصی گفتم اگر وقت داری برویم با هم ناهار بخوریم؟ با نگاهی پر از سوال و تعجب گفت: شما هم می خواهی به من ترحم کنی؟ زود متوجه شخصیت قوی و پرحلاکت و غرور جوانی اش شدم. با یک چرخش برق آسا و درعین حال مودبانه گفتم: شاید امروز درآمد خوبی داشته ای و من مهمانت شوم. خندید و گفت نه! کار و بار خوب نبوده. باید بروم خانه کار دارم.

دستانش را به گرمی فشردم و برایش آرزوی موفقیت کردم.

هر گاه در موقعیت‌های مختلف که به این کارگران، چگونگی آگاه سازی و متشکل شدن آن‌ها فکر می‌کنم یاد این خاطره می‌افتم که جوانه‌های امید به آینده ی بهتر را در من زنده می‌کند و مجدداً به خود اطمینان می‌دهم که در بطن همین شرایط دشوار عناصر کاملاً آشکاری از جنس پوست و گوشت همین انسان‌های دربند دیده می‌شود که نهایتاً آزادی و برابری را به دستان خودشان فراهم می‌آورند.

آگاهی آدمی مانند رودخانه است. هنگامی که از سرچشمه‌های زلال سرازیر شده در مسیر خویش و به طور طبیعی تمام موجودات زنده و محیط را، هر یک به شکل و ترتیبی، بهره‌ور می‌سازد و مسلماً کارگران

کاملاً واضح است که این زندگی بسته و یکنواخت تا چه میزان می‌تواند بر روی روان و آرامش ... انسان تاثیر منفی داشته باشد. افرادی محروم از همه چیز فاقد کمترین شادی و تفریحات و دلخوشی، دلنگ دیگران و دور از خانواده واقعا مستعد بیشترین افسردگی، پرخاشگری و اضطراب، خشونت و روی آوری به انواع مواد مخدر و الکل هستند. به خصوص که تنها منبع آگاهی دهنده به آنان، تلویزیون و سریال‌های تهوع آور و فلیپ‌های هندی و امثال آن است. صفحه حوادث روزنامه‌ها و نشریات ورزشی زرد از معدود کانال‌های محتمل ارتباطی آنان با دنیای بیرون از خودشان است.

اگر پای صحبت‌های آن‌ها نشسته به جمع بندی خواسته‌ها پرداخته و به آرزوها و تقاضاهای آنان دقت کنیم داشتن یک شغل با درآمد نسبتا مکفی و آبرومند به خصوص اگر هم بیمه باشند برایشان یک اولویت همیشگی محسوب می‌شود. کار برای آنان همه چیز است و می‌پندارند با داشتن آن می‌توانند هر کاری بکنند و خلاصه از رنج زندگی خلاص شوند. با این که کارگران متاهل عمیقا در گیر و دار معیشت خانواده و افراد تحت تکفل شان هستند، اما کارگران مجرد بسیار عجله دارند تا به وضعی برسند که بتوانند پا جای پای آنان بگذارند. بازگشت به شهر و دیار، ازدواج و تشکیل خانواده قسمت بسیار مهم رویاهای آنان را تشکیل می‌دهد.

به خاطر وضعیت و ماهیت بی ثبات شغلی این کارگران بسیار پراکنده و درعین حال سخت تشکل پذیرند. داشتن کارفرماهای متعدد حتا در طول یک روز باعث شده که کمتر دیدگاه طبقاتی در آنان شکل بگیرد. به جز درصد اندکی از کارگران کرد که به خاطر دوستان و اقوام و آشنایان و سنت‌های مبارزاتی جا افتاده، تا حدودی استثنا هستند. بیشترشان خود را افرادی منزوی، محکوم شده و بدبخت می‌پندارند که در نتیجه ی عدم اعتماد به نفس مشهود آنان است.

یک روز برای بردن یک بار نسبتا سنگین با چرخ جوانی برخورد کردم که از همان نگاه اول مشخص بود با همه ی باربران فرق دارد. بعد از صحبت فهمیدم که ۲۰ ساله و دانشجوی ترم دوم پزشکی است. وقتی متعجبانه از چرایی وضعیت تحصیلی و رابطه آن با کارش پرسیدم گفت چون پدرم به خاطر بار بردن زیاد زمینگیر شده و ما پول و آهی در بساط نداریم من برای کمک به خرج خانواده در اوقات بیکاری بار می‌برم و وقتی اصرار مرا برای ادامه ی این گفت و گو و مشخصا انتخاب این شغل دید، گفت: می‌خواهم توی یک شرکت کار کنم یا به تدریس

بهره‌وری پایین این بخش که ناشی از سود زیاد و نامتعادل بورس بازی زمین و درآمدهای بادآورده و صوری و انگلی است و در کنار آن حضور نیروی کار فراوان و در دسترس بیکاران و کمبود انباشت و پراکندگی سرمایه در حقیقت سه عامل مهمی است که این نابسامانی را ایجاد کرده است. به ویژه در چهار دهه‌ی اخیر که نیروی کار ارزان و فراوان و کم توقع و فاقد هر گونه توان فنی و تجربه‌ی مبارزاتی افغان‌های مهاجر هم به آن افزوده شده است.

به واقع در بخش ساختمان ماهرترین عوامل کاری، کارگران در حد یک بییل یا فرغون و به شیوه‌ای بسیار ابتدایی مورد بهره‌کشی و استفاده قرار می‌گیرند و با کمترین تخصص و بازده، با بازار کاری که در دسترس هر بیکار مانده‌ای اعم از مهاجرین داخلی (روستا به شهر) یا خارجی (جنگ زده و آواره) و هر راننده شده‌ای است و شاید بتوان از آن به عنوان یک اقتصاد تعادل بخشی یاد کرد که به نوعی بیکاری پنهان و ارتش بیکاران و نیروی ذخیره را سرپا نگه می‌دارد، که اگر چه به تولید می‌پردازد ولی حقیقتاً با همه‌ی بزرگی که از نظر عددی دارد، نقش چندان بزرگی در اقتصاد به عهده ندارد، همان گونه که یک سیگار فروش یا روزنامه فروش سرچهارراه‌ها به راستی نقشی در چرخه‌ی توزیع ندارد. البته واضح است که این تعبیر کاملاً دقیق و منطبق بر واقعیت نیست و تا حد زیادی می‌توان گفت تعبیر است تا بیان دقیق، ولی کمکی است برای این که درکی نسبتاً نزدیک به واقعیت بدهد.

گذرها که بازار مکاره‌ای عرضه و تامین نیروی کاری ساختمان است مکانی است که بدون هیچ تمهیدی و فقط به خاطر مسیر رفت و آمد معماران و بساز و بفروش‌ها (که خود این اصطلاح حرف‌های زیادی برای گفتن دارد) انتخاب شده‌ان هم کاملاً غریزی و مانند همه‌ی امور دیگر این بخش بدون برنامه درگذرها کارگران ساده و کم مهارت و گاه حتا ماهر می‌ایستند و کارفرما با نگاه خریدارانه بررسی و بعد از انتخاب نیروی مورد نیاز وارد مذاکره بر سر نوع و شرایط کار و دستمزد می‌شوند که گاه کمیاب بودن کار موجب می‌شود برخی که تنگدست ترند حاضر به کار بیشتر با مزد کمتر و شرایط سخت تر می‌شوند که خود این عوامل از مهمترین مسائلی است که جلو هر گونه اتحاد، تشکل و هم اندیشی و به هم اندیشی را می‌گیرد و این عدم تشکل بازخورد موجب عقب ماندگی بیشتر و استثمار شدیدتر می‌گردد چرخه‌ای که کمابیش هم چنان ادامه دارد.

باربر هم از این امر مستثنی نخواهند بود و آنگاه که طبقه‌ی کارگر آگاه و متشکل شود چه فرخنده روزی خواهد بود! فروردین ۹۱

## کارگران ساختمانی

بهر روز بیدار

کانون مدافعان حقوق کارگر - گزارش مختصری که پیش رو دارید گشایش در پیچه‌ای است به سوی یکی از عقب مانده ترین زیر بخش‌های نیروهای تولیدی یعنی "بخش ساختمان" شاید بتوان گفت یکی از "بازو محور" ترین بخش تولید است. در این بخش هنوز استفاده از نیروی انسانی به جای ماشین آلات مقرون به صرفه است، چندان که گاه از انسان به جای جرثقیل در بالا بردن مصالح ساختمانی یا حتا آهن واسکلت استفاده می‌شود و در آنجایی هم که از تکنولوژی‌ها بهره‌گیری می‌شود باز هم نیروی انسانی دست بالا را دارد (مانند استفاده از بالابر یا بتونیر دستی و کامیونی در فونداسیون ریزی). گفتمی است که در زیربخش‌های ساختمان هم مانند تاسیسات برقی و مکانیکی وضع کمابیش به همین منوال است.

در این شرایط کاری، انسان همچون ابزارهایی ساده به کار گرفته می‌شود و محیط به شدت خشونت باری شکل گرفته که فاقد ویژگی‌های روابط کاری متعادل و رفتارهای مبتنی بر حداقل‌های حقوق انسانی است. در این بخش روابط میان کارفرما و کارگر (و حتا میان خود کارگران) را به شکلی دور از تصور و غیرقابل قبول (هر چند متأسفانه اجتناب ناپذیر و تحمیلی) در آورده، چیزی که به سادگی و از بیرون قابل مشاهده نیست. با ورود به درون روابط، حتا با نگاهی گذرا و نه چندان عمیق، به فاجعه‌ای می‌رسیم که لخت ترین اشکال خشونت آشکار (حتا در موارد زیادی تنبیه بدنی منجر به جرح) و پنهان (رفتارهایی برده‌وارانه و تحقیرآمیز) در آن به چشم می‌آید که خود قربانی نیز مانند سرنوشتی محتوم آن را پذیرفته و نادرست یا عجیبش نمی‌داند، در این جا اشکالی از عقب مانده ترین گونه‌های خرید و فروش نیروی کار را می‌بینیم که نابسامانی و عدم توسعه و بهره‌وری پایین آن به شکلی غیرقابل تصور دیده می‌شود. \*

## چه کسی باید به کارگران کارواش حقوق بدهد؟

### مجید ملکی

کارگران ماشین شو تعطیلی ندارند. سرما و گرما ندارند، ساعت کار قانونی ندارند و از حداقل حمایت‌های قانونی هم بی بهره‌اند. آن‌ها از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۱۲ شب کار می‌کنند. در گرمای تابستان و سرمای زمستان و همواره خیس از آب‌های کثیفی که تا زیر پوست هم نفوذ می‌کند. اما بیش از این که دلخوش به حقوق و دستمزد دریافتی از کارفرما باشند چشم به انعامی دارند که صاحبان اتوموبیل پس از تمیز شدن ماشین‌هاشان به آن‌ها می‌دهند.

کارگران کارواش ایستاده و یا در حال راه رفتن کار می‌کنند و از عواقب و عوارض دراز مدت کار ایستاده و رطوبت دائمی در امان نیستند. رماتیسم، دردهای عضلانی و بیماری‌های پوستی از شایع‌ترین مشکلات این کارگران به ویژه در میانسالی است.

حدود سنی این کارگران از ۱۴، ۱۵ سالگی شروع می‌شود و به ندرت بالای ۵۵ سال را هم در میان این زحمتکشان می‌توان دید. بیشتر کارگران کارواش در تهران از کارگران مهاجری هستند که از شهرهای دور و نزدیک و یا از کشور همسایه شرقی، افغانستان، آمده‌اند و در گاراژی کار می‌کنند که محلی هم برای شست و شوی اتوموبیل دارد برخی از این مراکز شست و شوی اتوموبیل در تهران و چند شهر بزرگ از تکنولوژی خودکار بهره می‌گیرند و با کمترین نیروی کار امور کارواش را انجام می‌دهند. در مقابل گروهی از زحمتکشان این رشته از کار هم بدون داشتن محل و با استفاده از آب جاری جوی‌های هنوز سر باز و سطلی پلاستیکی و لنگی و ... در کنار خیابان‌ها به شستشوی اتوموبیل‌ها اقدام می‌کنند. این گروه هم البته بدون دادن "حق حساب" به ماموران شهرداری امکان کار ندارند. کار این ماشین شویان با توجه به منبع آب مورد استفاده شان بسیار طاقت فرسا ترست. بیشتر زحمتکشان این رشته کارشان را دائمی نمی‌دانند و اصولاً این کار را تنها برای فرار از بیکاری و عواقب سخت آن پذیرفته‌اند و همواره به امید یافتن کاری که "کار" فرض شود این وضع را تحمل می‌کنند. گفت و گوی زیر با کارگران کارواش در شهرهای تهران، بوشهر، زابل، بندر ماهشهر صورت گرفته است.

گاه توسط تحصیل کردگانی که بیکاری آنها را به میان این کارگران پرتاب کرده و صد البته به کمک بالا رفتن میانگین تحصیلات و سطح دانش عمومی جامعه و برخی کارگران گذر، حرکتی از جنس آگاهانه ایجاد می‌شود مانند تلاش برای ساماندهی نرخ دستمزد و تنظیم نوبت اعزام به سر کار که گاه اتفاق می‌افتد ولی معمولاً توسط عقب مانده ترین نیروها و فرصت طلب‌ها و قاعدتا موش دوانی عوامل احتمالاً اجیر شده (حتا بی جیره و مواجب‌ها) با بهانه‌هایی مانند نامساوی بودن توان کاری و نیاز مالی و عدم مهارت و ابراز و اینکه مسایل دیگران به من ربطی ندارد و ... همه ی این حرکات معمولاً به بلوغ نمی‌رسند و البته در میان مهم ترین عواملی که دست بر هم زندگان این تحرکات را باز می‌گذارد نیاز مالی و دست به دهان بودن این کارگران است که به خاطر شدت استثمار حتا از کمترین امکانات پس‌انداز هم برخوردار نیستند و بسیاری نیز مستاجر، عیالوار، معتاد و درمانده به معنای واقعی هستند و به خاطر نداشتن بیمه با آسیب دیدن در سر کار خیلی زود فرسوده و از رده خارج می‌شوند و فرزندانشان (که گاه هنوز به کمال رشد جسمانی خود نرسیده‌اند) جایگزین می‌شوند و ... چرخه به تکرار می‌رسد.

به تازگی شهرداری‌ها برای جلوگیری و کنترل تشکلهایی که کم و بیش صورت می‌گیرد و نیز کسب درآمد و البته به ظاهر برای کمک به کارگران و کارفرمایان و ساماندهی امور ساختمانی و دور کردن گذر از دید مردم و جلوگیری از زشتی معابر و ترافیک و ... دست به ایجاد مکان‌های خاصی زده و همزمان انجمن نظام صنفی معماران و در برخی موارد کانون کاردان‌های فنی ساختمان با نظارت و همکاری نظام مهندسی سعی در ارزیابی شناسنامه دار کارگران فنی (بناها و ...) کرده تا از این رهگذر تشکلهایی مانند شوراهای اسلامی کار (یا همان انجمن‌های اسلامی بعدی) اگر چه با نام و ترتیبی دیگر ایجاد کند و جلو تجربه‌هایی مانند سندیکاهایی موفق مانند اتوبوس رانی و ... را بگیرند. این عمل پیشگیرانه حاکی از آن است که دولت مردان و سازمان اجتماعی موجود اگر چه در کوچک ترین برنامه ریزی‌های اقتصادی ناموفق است ولی با خصلت ذاتی و غریزی سرمایه داری در برنامه ریزی برای حفظ ارتش ذخیره ی کار کاملاً دقیق و درست عمل می‌کند.

\*دلایل این عدم توسعه که گویای شکل و محتوای بروز بسیاری از مسایل و مشکلات این بخش تولید است به خاطر این که دیدگاه این نویسنده در متن به صورت تحلیل و تحمیل نیاید، در آینده در یادداشت جداگانه ارایه خواهد شد.

## حسن کارگر جوان کاروانش در ماهشهر:

- این جا ساعات کار از ۸ صبح شروع می شه و تا ساعت ۸ شب ادامه داره. من روزی ۵ هزار تومان حقوق می گیرم.
- این که از حداقل دستمزد قانون کار کمتره!
- این جا کار کمه کار پیدا نمی شه. کارفرما هم می گه اگر نمی خواهید برید. ما هم چاره ای نداریم گاهی پولی هم به صورت انعام از مشتری‌ها می گیریم. اما این جا بیشتر کارها وابسته به پول مراکز نفتی و پتروشیمی هست. توی این روزها که اعتصاب است و پروژه‌های نفتی بیشترشون نیمه تعطیل هستند ما هم مشتری کمتری داریم.
- بیمه چطور؟ کارفرما شما را بیمه کرده و یا این که شما بیمه خویش فرما هستید؟
- بیمه که نه. همین قدر که کارفرما حقوق ما رو به موقع بده خدا را شکر می کنیم. بعدشم چطوری بیمه خویش فرما بشم دستمزد من فقط ۱۵۰ هزار تومان در ماه است.

## صبور کارگر مهاجر، کاروانش در تهران

- این جا چند نفر کار می کنند؟
  - ۱۲ نفر.
  - اهل کجا هستند؟
  - همه جور داریم. سه نفر افغانی هستیم، یک نفر بلوچ، کرد هم داریم...
  - چقدر دستمزد می گیرید؟
  - دستمزد یعنی چه؟
  - کارفرما چقدر به ازای کار به شما پول می دهد؟
  - هیچی...
  - یعنی چی؟ پس شما برای چی این جا کار می کنید؟ پس خرج زندگی رو چطوری در می آورید؟
  - صاحب گاراژ به ما پول نمی ده عوضش جایی داده که ما شب‌ها همین جا می خوابیم و بابت اجاره هم از ما چیزی نمی گیره خدا عمرش بده. البته ماهم به جاش برایش نگرهبانی می دهیم. هر چی هم که از مشتری‌ها انعام بگیریم می شه دستمزد ما..
  - درآمد ماهیانه شما چقدر می شود؟
  - مختلفه. توی سال فرق می کنه. آخر هفته‌ها و اول هفته‌ها بخور نمیره. نزدیک عید هم خیلی خوبه مردم عیدی می دن.
- خوب بالاخره ماهی چقدر می شه؟ کمترین و بیشترین اش؟
- من ماه گذشته ۳۵۰ هزار تومان پول گرفتم ۲۰۰ تومنش را فرستادم برای خانواده و ۱۵۰ هزار تومنش هم برای خرج خودم. بارون که بیاد مشتری‌های ما زیاد می شه.. البته دم عید بیشتر می شه. تابستونا هم حدود ۲۰۰ هزار تومان در می آرم.
  - شما برای کارفرما کار می کنید اون باید به شما حقوق بده تا شما مجبور نشید سر تونو خم کنید تا پولی از مشتری بگیرید تا حالا به صاحب کار گفتید که حقوق می خواهید؟
  - نه بابا همه ی کاروانش‌ها همین طوره. کسی حقوق نمی ده اگه بگیریم می‌اندازه بیرون. تازه گفته اگه اذیت کنیم ما رو به پلیس تحویل می ده. (کارگران مهاجر در ایران بی پناه تر از بقیه کارگران هستند.)
- ### کارگر سیستانی در کاروانش زابل
- از چه ساعتی کار می کنید تا چه ساعتی؟
  - از ساعت ۸ صبح تا غروب آفتاب.
  - چقدر حقوق می گیرید؟
  - روز ۵ هزار تومان، روزهای تعطیل این جا هم تعطیله و بعضی روزها هم صاحب گاراژ میگه نیاییم.
  - این که پول کمی است. متاهلی یا مجرد؟
  - من متاهلم و سه تا بچه دارم.
  - با این پول چطوری چرخ زندگی می چرخه؟
  - حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان حقوق می گیرم. حدود ۲۰۰ هزار تومان هم یارانه. خدا رو شکر زندگی می گذره.
  - یارانه که تازه حدود یک ساله هست. قبلا چه کار می کردی؟
  - قبلا خونه ی پدرم زندگی می کردیم. یک اتاق به ما داده بود. کمتر خرج می کردیم. بعد هم گاهی برای کار به تهران و زاهدان می رفتم.
  - بیمه هستی؟
  - نه این جا هیچ کس بیمه نیست. خود صاحب گاراژ هم بیمه نیست.
- ### کارگر کاروانش خودکار در تهران
- چن وقته اینجا مشغولی؟
  - چطور؟
  - از کار و درآمدت راضی هستی؟
  - کی راضیه که من راضی باشم!

- چقدر در میاری؟ حقوق و انعام؟
- رو انعام که نمیشه حساب کرد اما ۴۵۰ هزار تومان حقوق می گیرم .
- روزی چند تا ماشین می شوری؟
- نمی دونم. صد تا بیشتر یا کمتر این جا همیشه کلی ماشین تو صف کارواشن.
- بیمه هستی؟
- من خیلی وقت نیست که اومدم این جا، اما احتمالاً بیمه هم بشم.
- چند ساعت در روز کار می کنی؟
- ۱۲ ساعت. گاهی کمی بیشتر گاهی کمی کمتر
- کارگر ماشین شو در کنار خیابان در تهران
- خسته نباشی وضع کار و بار چطوره؟
- تازه الان چند وقتیته که کار تخلیه بار کم شده . چون می گن تحریمه و دلار نیست. توی بارانداز ، کشتی کمی بار خالی می کنه . نمی دونم آینده ما چی می شه....

### کارگران جبرانی برده‌های شرکت راه آهن

هوشنگ

یکی از شاخه‌های شرکت راه آهن کشور، خط ابنیه و کارخانجات تراورس می‌باشد که با نام شرکت مهندسی خط و ابنیه در راه آهن کشور فعال است . از جمله وظایف این شرکت امور نگهداری خط و ابنیه است. شرکت مهندسی خط و ابنیه چند قسمت دارد، مانند حفظ و اداره خط و ماشین آلات و همچنین اداره پشتیبانی . بخش اداره خط به صورت سنتی نگهداری می‌شود . برای اداره خط از گروه‌های موسوم به قطعه استفاده می‌شود. هر قطعه از چند دسته کارگری و چند دسته جوشکاری تشکیل می‌شود که شامل یک سر کارگر یا مباشر و ۱۰ الی ۱۵ کارگر است . راهدارها و راهبان‌ها نیز جزء این دسته‌ها هستند که تماماً به کارهای سخت و طاقت فرسا مشغولند . کارگران جبرانی در شرکت راه آهن کشور بالغ بر ۵۰۰۰ نفر هستند.

یکی از کارگران موسوم به کارگران جبرانی مشغول در دسته‌های قطعه می‌گوید : حدود ۸ سال پیش توسط شرکتی به نام "تعاونی توزیع کارگر" شروع به کار کردم . سهام این شرکت تعاونی متعلق به افرادی از کارکنان رده بالای شرکت تراورس بود. این شرکت ابتدا کارگران را به صورت فصلی - جبرانی و پروژه ای اجیر می‌کرد. قراردادهای آنها

- چه جوری کار می کنی؟ با چه قیمت ماشین می شوری؟
- بستگی داره. گاهی ۴ هزار تومن؛ گاهی ۲ هزار تومن. گاهی توشویی هم می کنم. هر کی بنا به همتش یک چیزی میده دیگه.
- خب پس با این حساب ماهی ۷۰۰ ، ۸۰۰ هزار تومن رو در میاری
- اگه قبل از این که من پیام کسی تو این راسته پارک نکنه، بارون هم مرتب بیاد و ماشین‌ها رو گلی کنه، مامور شهرداری هم تلکه مون نکنه، بیشتر هم در میارم، اما گاهی همه چی دست به دست هم می دن تا در ماه کمتر از ۳۰۰ تومن داشته باشم. گاهی هم آدم‌های با معرفت به تورم می خورن و ... بالاخره می گذره.
- از کی کار شستن ماشین شده محل در آمدت؟
- شش ، هفت سالی هست. از وقتی ناراحتی عصبی پیدا کردم و دیگه نتونستم مسافركشی کنم. آخرین راهی که به فکرم رسید شستن ماشین بود. تو همین جا یه زمانی هفته ای یه بار ماشین خودم رو می شستم.

### صادق، کارگر جوان کارواش در بوشهر

- چقدر حقوق می گیری؟
- ۱۰۰ هزار تومان از صاحب کارواش می گیرم و هر چقدر هم انعام بگیرم مال خودم است.
- به طور متوسط چقدر در ماه می شود؟
- حدود ۲۵۰ هزار تومن.
- چند سال است که این کار رو داری؟ اهل کجا هستی؟

حقوق کارگران پایمال می‌شود. این کارگران برای شرکت راه آهن کار می‌کنند ولی راه آهن هیچ گونه مسوولیتی در قبال آنها نمی‌پذیرد.

تیر ۹۱

## معلم-کارگر

### محمد غزنویان

در تقویم رسمی ایران، ماه اردیبهشت مصادف است با دو روزی که به صورت جداگانه با نام‌های معلم و کارگر نامگذاری شده‌اند. از بین این دو، اگر چه روز کارگر از تقویم بین المللی تبعیت می‌کند لیکن نه تنها برای تنظیم کنندگان ایام رسمی تقویم مسئله محسوب نمی‌شده است بلکه حتی، تکریم و گرامیداشت کارگر جایگاه و کارکرد ویژه ای نیز در گفتمان ضد استکباری داشته است. روز معلم نیز با تعویض نام معلم مبارزی به نام دکتر خانعلی که در تظاهرات معلمان در سال ۱۳۴۱ کشته شد، با یکی از شخصیت‌های مهم انقلاب اسلامی، در تقویم رسمی تثبیت شده است. با این وجود یادداشت حاضر سعی دارد به لزوم نزدیک تر کردن دیدگاه‌های کنشگران اجتماعی که به صورت مستقل در اصناف کارگری یا معلمی فعالیت دارند، گامی برداشته باشد.

\*\*\*

روایتی سینمایی را تصور کنیم که دست کم از دو قسمت مجزا تشکیل شده است و سعی سازنده بر آن بوده تا در خلال فیلم، تحلیل خود را به تخیل مخاطب تحمیل نکند.

در بخش نخست با کارگران روزمزدی مواجهیم که با احوالاتی مالیخولیایی در حال خرد کردن اشیاء و اسباب پیرامونشان هستند و در بخش دوم می‌بینیم که معلمی که گویا حالتی پارانوئیدی به وی دست داده است از جا برمی‌خیزد و به دانش آموزان اش به ترتیب سیلی می‌زند و از صحنه خارج می‌شود! فیلم ما در همین جا تمام می‌شود.

سعی خواهیم کرد چنین فضای نمادینی را قدری انضمامی کنیم. بنابراین من روایت خودم را خواهم داشت.

هیچگونه اعتباری نداشت و ۸۵ روزه منعقد می‌شد و مجدداً بعد از ۸۵ روز تمدید می‌شد. به این شکل شرکت از نظر قانونی هیچ گونه مسوولیتی در قبال کارگر نداشت.

هنگام خصوصی سازی شرکت راه آهن اعلام شد که با کارگران جبرانی، به صورت پیمانی قرارداد ۵ ساله بسته می‌شود که نه تنها هیچگاه انجام نشد، بلکه قرارداد ۸۵ روزه نیز به قراردادهای یک ماهه تبدیل شد. خصوصی سازی شرکت تراورس را در مالکیت امیر منصور آریا قرار داد. یعنی متهم اصلی پرونده اختلاس ۳۰۰۰ میلیاردی. پس از دستگیری او، دادگستری کشور نقش کارفرمای این شرکت را به عهده گرفت.

کارگران جبرانی هر روز ساعت ۷ صبح جلوی انبار قطعه مربوطه جمع می‌شوند و توسط سر کارگر با وسایل مورد نیاز از جمله بیل، کلنگ، موتور پیچ بند، گاز، ریل گیر، دیلم و کپسول‌های هوا و گاز، با یک کامیون فرسوده و قدیمی برای رفع عیب خطوط اعزام می‌شوند. این کامیون‌ها در جاده‌های خاکی و خطرناک از کنار ریل‌های راه آهن عبور می‌کنند و کارگران را در سرما و گرما، بارندگی و برف برای رفع عیوب منتقل می‌کنند. کارگران جبرانی موظف هستند تراورس‌های فرسوده را تعویض کنند. وزن هر کدام از تراورس‌ها حدود ۳۵۰ کیلوگرم است.

کارگران جبرانی از هرگونه تسهیلات و مزایای بدیهی قانونی و انسانی محروم هستند. اگر چنانچه در حین کار مشکلی برای این کارگران پیش بیاید و صدمه ببینند، با کامیون یا ورزش‌های خط به بیمارستان منتقل شوند. گاهی اوقات کارگر مصدوم باید ساعت‌ها منتظر بماند تا به بیمارستان منتقل شوند. معمولاً این نوع حوادث کار را به عنوان سهل انگاری کارگر گزارش می‌کنند، در نتیجه هزینه درمان را خود کارگر باید برعهده بگیرد و حتی استراحت پزشکی او به منزله غیبت از کار محسوب می‌شود.

کارگران جبرانی شرکت راه آهن هیچ امنیت شغلی ندارند. هر گونه شکایت یا اعتراضی به اخراج از کار منتهی می‌شود. جابه جایی کارگران بدون رضایت آنها صورت می‌گیرد و هر زمان شرکت به شخص دیگری واگذار شود، کارگران نیز واگذار می‌شوند و در این بین تمامی حق و

به روایت نخست بازمی‌گردم و از قدری تامل در آن هم به روشن شدن روایت دوم کمک خواهیم کرد و هم به نتیجه حادی که می‌خواهم بگیرم.

مردم عموماً نسبت به آثار تاریخی و میراث فرهنگی چه نگاهی دارند؟ آیا مردمی که هر روز با آنها مراوده داریم، از درک آثار تاریخی، ذیل عنوان "عتیقه" گذشته‌اند؟ من که فکر نمی‌کنم چنین باشد.

عتیقه اصولاً شی است با عمر زیاد و اغلب باآورده، که عده ای بورژوا برای آن پول خوبی می‌دهند. همین "عتیقه"، با توجه به گسترش ساز و کارهای مالکیت ملی، و نهادهای قانونی و مکانیزمهای حراستی و حفاظتی روز به روز کوچکتر و به آنچه مارکس، کالای هم ارز می‌نامید، نزدیکتر می‌شود. با توجه به اینکه فلزات قیمتی مانند طلا و نقره فی نفسه کالای ارزشمند محسوب میشوند، اضافه بار قدمت نیز نوعی ارزش مضاعف را موجب می‌شود. این ارزش مضاعف مصادف است با بازار وسیعتر و توان چانه زنی بالاتر. در عین حال، فاکتور حمل آسانتر نیز که به آن افزوده شود، عتیقه تبار اصلی خویش را می‌یابد. اکثر ما بارها شنیده ایم که "غارنگران میراث فرهنگی" پس از نبش قبرها و عملیات‌های مخفیانه کاوش اقدام به تخریب و امحای سازه‌های سفالین و سنگی می‌کنند. در واقع این سازه‌ها از این منظر جز مشتی خاک تغییر شکل یافته نیستند.

حالا شما کارگری را که کارش را برای یک روز یا بیشتر به تعدادی کارشناس درجه دو، فروخته است، در معادله ای عینی با "مفهوم عتیقه" و نه میراث فرهنگی قرار دهید. آن هم کارگری که هنوز به معنای دقیق، پرولتر نیست. بلکه کشاورز زاده ایست معلق میان ارزش افزوده زمین، نه به عنوان خاک مرغوب زراعت، بلکه به عنوان چیزی حاوی ارزش افزوده در اثر ساخت و ساز صنعتی یا حتی مسکونی. و به این باز بیافزاید قرار گرفتن در یک رابطه نابرابر با کارفرمای تکنوکرات خرده بورژوازی که با حفظ دیسیپلین اجتماعی که از "عتیقه" مفهوم "میراث ملی" را استخراج می‌کند. و برای سلامت میراث گنگ ملی، مناسباتی استثمارگرانه را نیز با کارگر تنظیم می‌کند. مناسباتی که دست کم منجر به تقلیل آگاهی طبقاتی به نوعی حس خود کم بینی در کارگر روستایی و رشد وندالیسم در وی می‌شود.

چندی پیش که به منطقه الموت و به قلعه لمبسر از مهمترین و مشهورترین قلعه‌های حسن صباح (از رهبران اسماعیلیه‌ی ایران) رفته بودیم، درحین گشت و گذار در محوطه‌ی قلعه، ابتدا با تکه و پس از دقایقی جستجو، با انبانه ای از قطعات لعاب‌اندود ظروف سفالین مواجه شدم. (تنها با کمی حوصله می‌شد حدس زد که طرحها و رنگها مربوط به هنر تکامل یافته دوره ای از ایران اسلامی هستند که با توجه به مکانی که در آن قرار داشتیم، باید دوره سلاجقه باشد.)

با نزدیک تر شدن به ضلع جنوبی قلعه که مشرف است به پرتگاهی مخوف، ظن مان به یقین تبدیل می‌شد که ظروف مکشوفه، حاصل از خاکبرداری جدید در قلعه هستند که بنا به دلایل نامعلومی سعی شده تا معدوم و از دیدرس خارج شوند!

پس از بازگشت و پرس و جویی غیر کنجکاوانه در بخش مرکزی رودبار الموت، متوجه شدیم که کارشناسان میراث فرهنگی برای انجام کارهای سنگین و یدی، تعدادی از جوانان بیکار محل را به صورت روزمزد استخدام کرده‌اند. بنابراین جوابها از این پس در دسترس خواهند بود: اکتشافات بیشتر، معنایی جز حمل باراضافی در حین بازگشت از ارتفاع را ندارد. و این یعنی کار دشوار، اضافه و بی جیره و مواجب.

در رابطه با بخش دوم، به جای روایت خودم از روایتی عام تر استفاده خواهم کرد. (در واقع نمی‌خواهم به سیلی‌ها و مشت‌هایی بپردازم که از آموزگارانه دریافت کرده ام. ترجیح می‌دهم هنوز به آن معلمی که تحقیرم کرد، وقتی با موی سفید و کمر خمیده دیدمش بگویم: سلام، آقا.) اخیراً انتشار فیلمی آماتور از تلفن همراه یک دانش آموز، نمایشی رقت آور را از ضرب و شتم دانش آموزان کلاس به دست معلمی جوان نشان می‌داد.

واقعا فکر می‌کنید میان کسانی که اقدام به تخریب مقادیری از آثار تاریخی کرده‌اند با معلمی که دست به صورت دانش آموزانش دراز می‌کند چیست؟ تفاوت بسیار کمتر از چیزی است که لااقل در ظاهر به نظر می‌رسد! تنها تفاوت آن است که یکی تمدن انسان‌های گذشته را تخریب می‌کند و دیگری انسان‌های آینده را. یکی به فرهنگ گذشته تجاوز می‌کند و دیگری به فرهنگ آینده.



## زندگی، کار و تولید در شرایط پادگانی

### هوشنگ

در پی شکایات بی شمار کارگران کارخانه بیسکویت سازی ویتانا از دایره مدیریت این شرکت به وزارت کار مبنی بر اخراج‌های بی رویه و بی دلیل، تاخیرهای چند ماهه در پرداخت دستمزدها و پایمال کردن حقوق کارگران بطور گسترده در تیرماه سال جاری، وزارت کار اقدام به برگزاری انتخابات جهت تشکیل انجمن صنفی در این کارخانه نمود. این انتخابات با شرکت تمامی پرسنل و کارگران کارخانه در محل شرکت برگزار شد. ظاهراً وزارت کار قصد داشت از طریق تشکیل این انجمن آمار شکایات را کمتر کرده و از تجمع کارگران در مقابل اداره کار و مراجعات مکرر کارگران به اداره کار بکاهد.

انتخابات با حضور نماینده وزارت کار در شرایطی بسیار متشنج و ملتهب برگزار شد. تلاش مدیران برای منحرف ساختن این انتخابات و دستیابی به نتایج مطلوب خود از آن صورت می‌گرفت. در ابتدا با بهانه گیری و سنگ اندازی سعی داشتند از برگزاری این انتخابات جلوگیری کنند. سپس با ایجاد جو پلیسی و رعب و وحشت تلاش کردند که افراد مورد نظر خود را به عنوان اعضای انتخابی انجمن صنفی کارخانه به کارگران تحمیل کنند که با مقاومت کارگران مواجه شدند، به طوری که کارگران از رای دادن به کاندیداهای پیشنهادی مدیر عامل سر باز زدند. در ادامه به انحاء مختلف اقدام به برهم زدن جو و همچنین تهدید مستقیم و غیرمستقیم کارگران کردند، تا آنجا که به سبک شعبان بی مخ نعره تهدید سر دادند. در همین حین از تطمیع نماینده وزارت کار در بیخ نوزیدند که نماینده وزارت کار نپذیرفت و این شخص اصرار در برگزاری

حال، آیا نمی‌توان تصور کرد که معلم همان کارگری است که در نسبت به بوروکراتهای بالادست اش با دانش آموز ممکن است برخوردی شی‌واره داشته باشد؟! فکر می‌کنم همینطور است! از خود بیگانگی کارگر با محصول در مرحله ای که آگاهی به ابتدایی ترین شکل ممکن در حال صورتبندی است، در خشم گرفتن به محصول کار دستان خود متجلی می‌شود که از بیخ و بن با او بیگانه است. گسترش و تسریع در روند پرولتریزه شدن جوامع طبقاتی و تعمیم کارویژه‌های تضاد طبقاتی، از طبقه صرفاً کارگر یدی به طبقه ای که تا حدی با مغز خود کار می‌کند، تبعات سهمگین تری را به دنبال خواهد داشت.

به اعتقاد من، از خود بیگانگی در این سطح نقطه درنگی برای جامعه تواند بود، چنانکه در این سطح، انسان با انسان عمیقاً به مثابه شی برخورد خواهد کرد. بی توجهی به مشکلات جامعه معلمین به عنوان قشری جدایی ناپذیر از طبقه کارگر، چوب معلم را از وجه نمادین گُل بودن خارج و به تازیانه ای به مغز و جان انسان متحول می‌کند. پدر من به عنوان در دسترس ترین مورد از مصائب کارگر-معلم، تمام دوران بازنشستگی خود را در آسایشگاه بیماران اعصاب و روان سپری کرد و دقیقاً در همانجا نیز درگذشت. از بین همکاران او کم سراغ ندارم کسانی را که مصرف کنندگان حرفه ای قرص‌های تجویزی پزشکان اعصاب و روان هستند و یا در سنین پیش از ۶۰ سالگی پس از تحمل بیماری‌های دشوار در گذشته‌اند.

از همین روست که عمیقاً معتقدم تفکیک روز معلم و کارگر در ایران دستاوردی نئولیبرال در جهت درهم شکستن دانش طبقاتی است و نیز استراتژی کارآمدی است در جهت کدگذاری‌های جدایی منافع طبقاتی.

این همه نشان از پیچیدگی مضاعف شرایط و دشواری کار پیش روی دارد. اگر زمانی قرار بود پرولتاریای صنعتی که با ابزار تولید و محصولات یکسر بی جان روح صنایع بزرگ سر و کار داشت، موجبات رهایی انسان را فراهم آورد و این اتفاق به تاخیر افتاد، حال شاهد نتیجه منطقی برخورد بیش از پیش شی‌واره هم کیشان او با هموعانش خواهیم بود. فرایندی که مدرسه را به پادگانی فاقد سیم خادار و برجک نگهبانی، ولی سرشار از حس فرار و جامعه گریزی و اعتیاد و ... تبدیل کرده است.

عامل و قوانین حاکم بر این کارخانه صورت گرفته است. بر خورد کارفرما با این گروه از کارگران بسیار رذیلانه و خلاف قوانین انسانی و مدنی است. به این شکل که کارفرما به بهانه‌های واهی از ادامه همکاری با این دسته از کارگران سرباز می‌زند و این کارگران مجبور به شکایت به وزارت کار می‌شوند و طبق قانون و رای وزارت کار کارفرما مجبور می‌شود این دسته از کارگران را به سر کار خود باز گرداند.

در بازگشت کارفرما، اجازه کار کردن به این کارگران را داده نمی‌شود و آن‌ها را مجبور می‌کنند برای روزها و ماه‌ها، تمامی ساعات کار را در گوشه ای از محوطه علاف و سر در گم سر کنند. این گروه حق ندارند با هیچ کارگر یا فردی از پرسنل شرکت تماس بگیرند. حق دستشویی رفتن بدون اجازه و بدون نگرانی همراه را ندارند و دقیقاً "همچون زندانی و کاملاً تحت نظر هر روز کاری را سپری می‌کنند و همواره در یک جنگ روانی و تحقیر آمیز قرار می‌گیرند. برای این کارگران از حقوق و تسهیلات هم خبری نیست. در نتیجه شب‌ها مجبور به کار در مراکز دیگر هستند و به موجوداتی روانی و افسرده و ناهنجار برای خانواده تبدیل شده‌اند. کارفرما در مقابل این اعمال ضدانسانی و قرون وسطایی خود در مقابل هیچ مسئول و هیچ قانونی پاسخگو نیست. کارگری را روی یک صندلی در قسمت اداری می‌نشانند و هر روز باید از صبح تا پایان ساعت کار همان جا بنشینند و حق تماس با هیچ کس را نداشته و حق اعتراض هم ندارد بلکه با گذشت روزها به موجودی سربار تبدیل شده خسته و درمانده اعلام عجز نموده و خود را مجبور به استعفاء ببیند. بهره‌کشی از کارگران با قراردادهای زیر یک سال نیز به بدترین شکل ممکن صورت می‌گیرد. این دسته از کارگران پس از چند ماه کار بدون دریافت حقوق و مزایا به صورت پیمانی در شیفت شب هم بصورت روزمزد به خدمت گرفته می‌شوند که حقوق این قسمت از کار شبانه هم

یک انتخابات سالم برای تشکیل انجمن صنفی کارخانه را داشت. در نهایت با توجه به همه عریبه جویی‌ها، تهدیدها، تلمیح‌ها و دسایس مختلف، کارگران نمایندگان واقعی خود را از بین کارگران قدیمی، با تجربه و دلسوز انتخاب کردند و انجمن صنفی کارخانه تشکیل و از جانب وزارت کار به رسمیت شناخته شد. اما از این لحظه به بعد جو امنیتی و پلیسی شدیدی بر سراسر محیط و فضای کارخانه حاکم شد. از جمله بطور انفرادی کارگران را به اطلاق مدیر می‌بردند و تهدید به اخراج می‌کردند. از برخی امضاء می‌گرفتند مبنی بر این که انتخابات را مردود اعلام کنند. ترس و وحشت از اخراج و تنبیه، به بدترین شکل آن در محیط کار حاکم شد.

در نهایت تعهدات کارفرما و وزارت کار در مقابل این انجمن به فراموشی سپرده شد و کارگران نیز موفق به فعال سازی آن نشدند و از پیگیری شکایات خود از این طریق باز ماندند و این واقعیت باز هم به اثبات رسید که کارگران تنها از طریق تشکل‌های مستقل و خود ساخته موفق به کسب حقوق صنفی و طبقاتی خود می‌شوند و از تشکل‌های فرمایشی و دولتی کاری بر نمی‌آید.

اما برآستی در کارخانه بیسکویت سازی ویتانا چه می‌گذرد و شرایط زندگی و کار در آن چگونه است که وزارت کار هم از انبوه شکایات کارگران از مدیران نظامی این کارخانه به تنگ آمده است؟ شناخت از شرایط امروز مبارزات کارگران این شرکت که کاملاً به صورت پادگانی اداره می‌شود نمونه‌ی بارزی است که می‌تواند به کارگران در پی گیری حقوق صنفی \_ طبقاتی خود کمک کند.

کارخانه ویتانا تعداد قابل توجهی کارگران قدیمی، با سابقه و به قولی رسمی دارد که مدیرعامل این شرکت بیشترین تضاد و دشمنی را با این گروه دارد و در مقابل نیز بیشترین شکایات از جانب این گروه از مدیر

نسبت به عدم پرداخت به موقع حقوق هیچ گونه اعتراضی نداشته باشند. کارگران زن بدون سرویس و بدون امکاناتی از قبیل مهد کودک برای فرزندانشان و همچنین رفت و آمد در تاریکی شب در یک منطقه ناامن مجبور به کار در این کارخانه هستند. کارگران زن در شیفت عصر به اجبار کار می‌کنند و بعد از ساعت یازده شب بدون سرویس در تاریکی شب به منزل باز می‌گردند.

زنان کارگر و سرپرست خانوار بیشترین لطمه‌ها را از مناسبات و مقررات بهره‌کشی و پادگانی تحمل می‌کنند. بدون شک زنان کارگر به دلایل متعدد از محرومترین افراد جامعه هستند و مقررات موجود زندگی آنان و خانواده‌هایشان را با چالش‌های جدی روبرو می‌سازد. مشکلات و رویدادهای دردناک در زندگی زنان کارگر بسیار گسترده و درپاره‌ای زمینه‌ها از مردان کارگر بیشتر است. این تفاوت در میزان حقوق و مزایا، طبقه بندی مشاغل، موضوع ارتقاء شغلی و مهارت‌های حرفه‌ای به خوبی آشکار می‌شود.

پسرفت کارخانه از نظر فنی و تکنولوژی نیز همواره تاثیر خود را بر زندگی کارگران داشته و کار را بسیار مشکل تر و خطرناک می‌کند. بحران حاد در صنایع و کاهش ظرفیت تولید اغلب واحدهای صنعتی، مقوله حوادث در حین کار و همچنین تامین امنیت شغلی را به امری حیاتی برای کارگران بدل ساخته است. کارخانه ویتانا نیز از این وضعیت ضد کارگری مستثنی نیست. دستگاه‌ها و تکنولوژی قدیمی باعث فشار شدید بر کارگران شاغل و تهدید بیکاری کارگران تحت عنوان تعدیل نیرو به دلیل فرسودگی ماشین آلات، کارگران را در شرایط مداوم بحرانی و وخیم قرار می‌دهد.

با تاخیرهای طولانی پرداخت می‌شود. بطوری که کارگر در طول ۶ ماه شبانه روز به اندازه یکسال کاری کند بدون هیچ گونه دریافتی از حقوق. و در طول ماه قادر نیست زن و فرزند خود را ببیند. اکثر این کارگران در اثر کار طاقت فرسای شبانه روزی به موجوداتی نحیف و بیمار و افسرده تبدیل شده‌اند و در مقابل با ابراز کمترین اعتراضی اخراج می‌شوند. کارگران قراردادی همواره فشار روانی پایان قرارداد یک ساله و احتمال عدم تمدید قرارداد و بیکاری را به دوش می‌کشند.

این که کارفرما همواره در تلاش است که کارگران رسمی و قدیمی را اخراج کرده قراردادهای زیریک ساله و سپید امضاء را به کارگران تحمیل کنند بدون شک در راستای زمینه سازی برای جذب سرمایه‌های خارجی و نیز بخش خصوصی می‌باشد که نیازمند وجود نیروی کار ارزان و مطیع می‌باشد. به همین دلیل کارگران این نوع قراردادها را بدرستی "بوغ بردگی" می‌نامند.

کارگران در کارخانه ویتانا در بردگی مطلق، از برخورداری از یک ساعت مشخص غذا خوری و داشتن یک سالن یا محلی برای صرف غذا محرومند. کارگر در وضعیتی کاملا غیر بهداشتی و در حین کار و تولید، روی زمین و در وضعیتی کاملا نامناسب و به دور از کرامت انسانی غذای خود را صرف کند. کارگران این کارخانه از هیچ گونه تسهیلات غیر نقدی برخوردار نیستند و زمانی که مدیر عامل از سر لطف بسته‌ای از محصول را به کارگران می‌دهد یا تاریخ مصرف گذشته است یا در حال انقضاء، به طور کلی محصولی که قابل عرضه به بازار نیست.

در این کارخانه تقریباً "بیش از پنجاه کارگر زن مشغول به کار هستند. بهره‌کشی و رفتار ضد انسانی با این قشر کارگر در این شرکت نیز به صورتی آشکار اعمال می‌شود. از کارگران زن تعهد گرفته می‌شود که

وضعیت کار و زندگی در این کارخانه شرایطی است که بر تمامی موسسات و مراکز تولید حاکم است و طبقه کارگر با آگاهی از این شرایط دردناک، لزوم احیای حقوق صنفی \_ طبقاتی و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری را بیش از پیش در می‌یابد. در اوضاع کنونی تمامی مقررات و مناسبات حاکم در مراکز کارگری کاملاً حقوق و منافع کارگران را از بنیاد تخریب کرده و می‌کند و این مقررات و جو پادگانی در خدمت جنگ دائمی سرمایه داری علیه طبقه کارگر است که فقط از ضعف تشکل‌های کارگری و نبود اتحاد در طبقه کارگر استفاده می‌کند. فقط و فقط با اتحاد طبقه کارگر و در چارچوب تشکل‌های مستقل کارگری می‌توان منافع صنفی \_ طبقاتی کارگران را تامین کرد.

مرداد \_ ۹۱

## کارگران کشاورزی ایران

### فریبرز رئیس دانا

وضعیت کارگران و حقوق بگیران در ایران از مسایل مهم اقتصادی و اجتماعی است که باید مورد بررسی قرار گیرد. در زمینه کارگران صنعتی تحقیقات بسیاری انجام شده و کانون مدافعان حقوق کارگر نیز در مقاطع مختلف در این زمینه گزارشات و تحلیل‌های مختلفی ارائه داده و وضعیت کارگران صنعتی را مورد بررسی قرار داده است. اما در زمینه کارگران کشاورزی کار بسیار کمتری انجام شده است. شاید بتوان گفت در حق این کارگران کوتاهی شده است.

شرایط زندگی این کارگران بسیار دشوارتر از سایر اقشار کارگری است و از حداقل‌های کمتری در زندگی برخوردارند. آنان در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. از آب آشامیدنی سالم، برق، خدمات پزشکی و بهداشت، و آموزش بسیار کمتری نسبت به کارگران صنعتی برخوردارند. از امتیازات بیمه و بازنشستگی و... برخوردار نیستند و بسیاری از آنان، بخصوص زنان و کودکان علیرغم کار بسیار زیاد، در زمره کارکنان فامیلی محسوب شده و در مقابل کارشان هیچ گونه دستمزدی دریافت نمی‌کنند.

اکنون نیز با حذف یارانه‌ها، سهمیه آرد روستایی اندکی که دریافت می‌کردند، حذف شده و نان را به قیمت ملی<sup>۱</sup> باید بخرند، زندگی‌شان بسیار دشوارتر از قبل خواهد شد. هر چند در نگاه اول شاید دریافت یارانه نقدی ماهانه حدود دویست سیصد هزار تومان برای یک خانواده ۵ یا ۶ نفره درآمد بالایی برای آنان به نظر آید و این تصور پیش آید که این درآمد اضافی باعث بهبود زندگی‌شان خواهد شد. اما تریق این تقدینگی آنها را هرچه بیشتر به مدار مصرف کالاهای سرمایه داری می‌کشاند و زندگی آنان را روز به روز سخت‌تر خواهد کرد. کشاندن اقشار روستایی وحاشیه نشینان شهرها به مدار سرمایه یکی از اهداف اصلی این طرح، در جهت گسترش نفوذ سرمایه داری است.

با امید به آزادی هر چه زودتر او



۳/۶۱۲ میلیون نفر از نیروی کار کشور در سال ۱۳۸۵ در بخش کشاورزی اشتغال داشته‌اند که شامل زیربخش‌های زراعت، باغداری، پرورش دام‌های بزرگ و کوچک، تولید گلخانه‌ای، پرورش ماکیان، زنبورداری و پرورش کرم ابریشم و فعالیت‌های جانبی آنها مانند تولید مستقیم پشم، تخم مرغ و شیر میشود. اما فعالیت‌های فرآوری‌های غذایی، نساجی و جز آن در بخش کشاورزی جای نمی‌گیرند و به بخش صنعتی مربوط می‌شوند.

واضح است که فعالیت‌های اصلی کشاورزی در بخش‌های روستایی و بخش‌های غیرساکن صورت می‌گیرد اما دامداری می‌تواند در محدوده‌های شهرها نیز قرار داشته باشد. از کل شاغلان بخش کشاورزی ۶۴۲ هزار نفر در شهرها و ۲/۹۳۴ میلیون نفر در روستاها کار می‌کنند و ۳۵ هزار نفر نیز غیرساکن‌اند.

از کل شاغلان بخش کشاورزی ۳/۲۱ میلیون نفر مرد و چیزی بیش از ۴۰۰ هزار نفر زن‌اند. به برآورد من، آمار شاغلان واقعی زن در این بخش بیشتر از مقدار گزارش شده در سرشماری نفوس و مسکن است زیرا در مناطق روستایی زنان کارهای زیادی برای معیشت و اقتصاد خانواده انجام می‌دهند؛ اما در آمارگیری خانه‌دار تلقی می‌شوند یا خود را خانه‌دار می‌خوانند و حتی در آمارگیری در رده‌ی کارکنان فامیلی بدون مزد هم جای نمی‌گیرند.

در سال ۱۳۸۲ در کل کشور در حدود ۲/۸۲۲ میلیون بهره‌برداری کشاورزی زراعی شناسایی شده بود. این بهره‌برداری‌ها بیشترین مقدار نیروی کار این عرصه، یعنی چیزی در حدود ۶۰ درصد آن را، شامل می‌شد. فعالیت‌های باغ داری و دام داری به ترتیب در پی آن می‌آیند.

نکته‌ی مهم این است که در بخش کشاورزی فعالیت‌های متنوعی توسط نیروی کار انجام می‌شود. مثلا شمار زیادی از دهقانان هم زارعند، هم دام‌دار هم باغ‌دار و هم احتمالا به فعالیت‌های دیگری هم اشتغال دارند. بنابراین تفکیک نیروی کار این بخش به زیر بخش‌های دقیق چندان کار آسانی نیست.

اما به گونه‌ی دیگری می‌توان این نیرو را طبقه بندی و از حیث اقتصاد سیاسی تحلیل کرد:

از شمار ۳/۶۱۲ میلیون نفر، فقط در حدود ۵۷ هزار نفر در طبقه‌بندی بخش عمومی قرار دارند که بخش بسیار کمی از آنان می‌توانند کارگر باشند. اما از کل نیروی کار کشاورزی، شمار ۲۱۸ هزار نفر کارفرما و ۲/۳۵۳ هزار نفر کارکنان مستقل‌اند که به ترتیب ۷۱۵۰۰ نفر و یا ۳۸۳ هزار نفر از آنان در مناطق شهری ثبت شده‌اند، بنابراین شامل دارندگان دامداری‌ها و مرغداری‌ها و باغداران و مالکان زراعی می‌شوند که گرچه محل عمده‌ی فعالیتشان در روستاها و بیرون از شهر است اما خود و خانواده شان، شهرنشین‌اند. از باقی‌مانده نیروی کار مورد بحث، ۲/۹۳۴ میلیون نفر در روستاها زندگی می‌کنند که شمار کارفرمایان و کارکنان مستقل در آنها به ترتیب ۱۴۶ هزار و ۱/۹۵۱ میلیون نفرند. این آخرین رقم را باید در واقع شامل آن چیزی بدانیم که دهقان نام دارند گرچه در میان آنان دامداران و مرغداران و باغداران نیز قرار دارند. شاید برای میانه سال ۱۳۸۵ با دقتی قابل قبول، اما نه بسیار بالا، بتوان از وجود ۱/۶ تا ۱/۸ میلیون دهقان و در حدود ۴۰۰ هزار مزرعه دار و دام دار و باغ دار و مرغ دار در روستاها خبر داد.

اما از کل کارکنان، یعنی ۳/۶۱۲ میلیون نفر، شمار ۴۵۴ هزار مزد و حقوق‌بگیر خصوصی (۳۳۷ هزار نفر در روستاها) و ۴۴۵ هزار نفر کارکن فامیلی بدون مزد (۴۰۲ هزار نفر در روستاها بوده‌اند. به تعبیری شاید بتوان گفت از حدود ۱۲۰ هزار نفر مزد و حقوق‌بگیر بخش خصوصی ساکن شهرها که به فعالیت کشاورزی مشغولند،)

در حدود ۱۰۰ هزار نفر کارگران و مرغ‌داری‌ها، باغداری‌ها و مزارع اطراف شهرند یا کارگران فصلی‌اند. شمار ۳۳۷ هزار نفر نیز کارگر (عمدتا کارگر ساده) بخش کشاورزی‌اند که حدود ۸۰ درصد آنها در زراعت و مابقی در باغ‌داری و دام‌داری و مرغ‌داری و سایر فعالیت‌ها کار می‌کنند. پس شمار کارگران بخش خصوصی کشاورزی به حدود ۴۴۰ هزار نفر می‌رسد. این کارگران در میان حدود ۶۰ هزار روستا و روی هم ۱۰۰ هزار مکان کشاورزی، شامل بیش از ۱۰/۵ میلیون انواع بهره‌برداری دامی و زراعی و باغی پراکنده‌اند. این پراکندگی به میزان کمتر در میان کارگران کشاورزی شهرنشین نیز وجود دارد. این نیروی کار شامل افغانی‌ها هم می‌شود. این کارگران عمدتاً ساده و ناماهرند.

بخش اعظم ۴۴۵ هزار نفر کارکنان فامیلی بدون مزد، به کارهای کمکی ساده و البته فعالیت‌های جانبی در مزارع و باغ‌ها و دامداری‌ها مشغول‌اند. فعالیت‌های آنان در این بررسی شامل بافندگی‌ها و کارهای تولید و صنایع دستی نمی‌شود. گرچه آنان به این کارها هم، اشتغال دارند.

در شهرها ۹۰ درصد و در روستاها ۸۵ درصد از آنچه کارگران بخش خصوصی کشاورزی می‌نامیم، مرد و مابقی زن بوده‌اند. فقط ۵۷ هزار از ۳/۶۱۲ میلیون نفر مورد بحث، در بخش دولتی کار می‌کنند که نیمی از آنان نیز در شهرها زندگی می‌کنند.

به این ترتیب تا اینجا متوجه شدیم که ترکیب انسانی نیروی کار در بخش کشاورزی به شرح زیر است:

|                         |  |
|-------------------------|--|
| کل شاغلان               | ۳۶۱۲۰۰۰  |
| مزد و حقوق‌بگیران       | ۴۵۴۰۰۰ (۳۳۷۰۰۰ نفر در روستاها)                                   |
| کارکنان فامیلی بدون مزد | ۴۴۵۰۰۰ (۴۰۲۰۰۰ نفر در روستاها)                                   |
| کارفرمایان              | ۲۱۸۰۰۰ (۱۴۶۰۰۰ نفر در روستاها)                                   |
| کارکنان مستقل           | ۲۳۵۳۰۰۰ (۱۵۹۱۰۰۰ نفر در روستاها، که عمدتاً شامل دهقانان می‌شوند) |

و اما با نگاهی دیگر می‌بینیم که از کل ۳۶۱۲۰۰۰ نفر کارکنان بخش کشاورزی فقط ۲۵۵۳۰ نفر در رده‌ی مقامات عالی و مدیران، متخصصان و حتی تکنسین‌ها و دستیاران بوده‌اند. ۸۲۵۳ نفر نیز در رده‌ی کارکنان خدماتی و فروشندگان شناسایی شده‌اند. در عوض چیزی بیش از ۳۱۱۸۰۰۰ نفر در این

بخش از کارکنان ماهر و ۶۳۹۲۴ نیز از صنعتگران، متصدیان ماشین آلات و رانندگان وسایل نقلیه (در جمع شامل کسانی که بر روی تراکتور، کمباین، تیلر، گریدر، موتور چاه عمیق و سایر دستگاه‌ها) بوده‌اند.

شمار کارگران ساده بیش از ۳۸۴۰۰۰ نفر (در حدود ۲۹۹ هزار نفر در روستاها) گزارش شده‌اند. واضح است که این عده در دل آن رقم ۴۵۴۰۰۰ نفر مزد و حقوق بگیران قرار دارند. به این ترتیب می‌توانیم نتیجه بگیریم که:

|   |
|---|
| کشاورزی ناماهر پراکنده در حدود ۱۰۰ هزار روستا و مزرعه و محل فعالیت: جمعا در حدود ۳۰۰ هزار نفر<br>کارگران نیمه متخصص و نیمه ماهر کشاورزی در روستاها و مزارع: در حدود ۱۰۰ هزار نفر<br>کارگران و کارکنان ماهر کشاورزی غیردهقان در روستاها: در حدود ۱۰۰۰۰ نفر<br>کارگران ماشین آلات و وسائط نقلیه و اپراتورها در روستاها و مزارع (بجز مالکان این وسایل) جمعا در حدود ۴۰۰۰۰ نفر<br>دهقانان و دامداران خویش فرما در روستاها: در حدود ۲ میلیون نفر |
| کارگران ناماهر کشاورزی شهری: در حدود ۸۱۰۰۰ نفر<br>کارگران نیمه متخصص و نیمه ماهر کشاورزی در مناطق شهری: در حدود ۲۵۰۰۰ نفر<br>کارکنان و کارگران ماهر کشاورزی شهرنشین غیردهقانک در حدود ۱۰۰۰۰ نفر<br>کارگران ماشین آلات و وسایل نقلیه و اپراتورها در شهرها: در حدود ۱۰۰۰۰ نفر<br>دهقانان و دامداران خویش فرما در شهرها: در حدود ۲۰۰ هزار نفر  |
| کارکنان فامیلی بدون مزد روستایی: ۴۰۲ هزار نفر<br>کارکنان فامیلی بدون مزد شهری: ۳۱ هزار نفر  |

چنان که در برآورد و بررسی آماری بالا دیدیم بخش عمده‌ی نیروی کار کشاورزان در ایران بیش از ۸۱ درصد، در مناطق روستایی ساکن‌اند. اما بخش اصلی از آن ۱۹ درصد باقی ماند، ساکن در مناطق شهری در شهرهای میانی و کوچک و نیمه روستایی، یعنی نزدیک به محل فعالیت کشاورزی خود سکونت

داشته‌اند. ساختار اصلی تولید کشاورزی ایران اساساً ساختاری روستایی - دهقانی است. در کنار آن البته مزرعه‌داری کوچک نیز وجود دارد. کشاورزی صنعتی بسیار بزرگ با ماشین‌آلات سنگین بخش محدودی از کل تولید را برعهده دارد.

بنا به تعریف، هر بهره‌برداری کشاورزی عبارتست از یک واحد تولید کشاورزی تحت مدیریت واحد که توسط رئیس یا اعضای خانوار یا شرکت رسمی یا موسسه‌ی حقوقی اعمال می‌شود. آخرین سرشماری کشاورزی مربوط به بهره‌برداری‌ها در سال ۱۳۸۲ و مربوط به سرشماری نفوس و مسکن مربوط به سال ۱۳۸۵ است. اگر یک مدیریت در چند نقطه‌ی جغرافیایی فعالیت داشته باشد هر یک از آنها یک بهره‌برداری نامیده می‌شود.

گفتیم که کل بهره‌برداری‌ها در آخرین سرشماری (۱۳۸۲) بیش از ۴/۳۳ میلیون بوده است. برخی بهره‌برداری‌ها مشترکند مثلاً هم زراعت هم دامداری‌اند. بنابراین در جمع یک بهره‌برداری، اما در تفکیک دو یا چند بهره‌برداری به حساب می‌آیند. با توجه به این نکته شمار بهره‌برداری‌های زارعتی چنان که گفتیم، ۲/۸۲ میلیون نفر شمار بهره‌برداری‌ها باغداری ۲/۲۸ میلیون، پرورش ماکیان ۲/۱۹ میلیون، و دام بزرگ ۱/۲۹ میلیون و دام کوچک ۱/۵۶ میلیون گزارش شده است (بهره‌برداری گلخانه‌ای، زنبورعسل، کرم ابریشم نیز وجود دارند) بهره‌برداری شیلاتی و مراتع و جنگلداری به حساب نیامده‌اند.

در مقایسه‌ی استانی می‌بینیم که بیشترین بهره‌برداری‌های زراعی در خراسان رضوی گیلان و مازندران (هریک بین ۲۳۰ تا ۲۸۰ هزار) و کم‌ترین بهره‌برداری‌ها در قم، سمنان و بوشهر قرار دارند (بین ۷ تا ۲۲ هزار) بنابراین شمار بهره‌برداری‌های کشاورزی بستگی به وجود اراضی کشاورزی و نسبت جمعیت به زمین دارد.

بهره‌برداری‌های باغی در استان‌ها نیز توزیعی کمابیش مانند بهره‌برداری‌های زراعی دارد. اما از حیث پرورش دام استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و خراسان رضوی به دلیل شرایط طبیعی بهره‌برداری‌های بیشتری را در خود جای داده‌اند جالب آن که در روستاهای فقیر سیستان و بلوچستان، هرمزگان و کردستان به دلیل فقر، شمار زیادی بهره‌برداری‌های کوچک و کم‌بازده دامی وجود دارد.

اگر کل مساحت زراعی، باغ، آیش و قلمستان را در نظر بگیریم شمار ۳۴۸۱۰۰۰ بهره‌برداری در سال ۱۳۸۱ وجود داشته است. از این مقدار بیش از ۱/۲ میلیون آن بهره‌برداری کمتر از ۱ هکتار (شامل بیش از ۹۰۰ هزار بهره‌برداری کمتر از ۵۰۰۰ متر مربع) بوده‌اند. بهره‌برداری‌های بالاتر از ۵۰ هکتار در حدود ۳۳۷۵۰ بهره‌برداری بوده است. بهره‌برداری متوسط (در حدود ۷/۵ هکتار) نیز فقط ۴۸۰ هزار از شمار ۳۴۸۱۰۰۰ بوده است.

در بهره‌برداری‌های غیردامی شامل ۲/۸۳ میلیون آبی و ۱/۵۲ میلیون دیمی است. تولید اصلی این بهره‌برداری‌ها شامل گندم، جو، برنج، انواع میوه و سیفی و سبزی است. اگر گندم را معیار بررسی بگیریم در کل محصول ۶/۹۴ میلیون هکتار زیر کشت در سال ۱۳۸۱ چیزی نزدیک به ۱۱/۶۸ میلیون تن بوده است که بازده متوسط آن ۱/۶۸ تن را، به دست می‌دهد که شاید تا سال زراعی ۱۳۸۹-۱۳۸۸ به حدود ۱/۸۵ تن رسیده باشد. این رقم با آن چه کشاورزی بهره‌ور نام دارد، یعنی ۴ تن در هکتار، بسیار فاصله دارد و نصف آن است. به این ترتیب در کشاورزی تنها بخشی از زارعان صاحب زمین و سرمایه می‌توانند بهره‌وری بالا داشته و از نیروی کار کشاورزی مزدی به طور گسترده‌ای استفاده کنند. رقم دهقانان نسبتاً مرفه در میان خانوارهای دهقانی به حدود ۳۰-۲۵ درصد و در کل ساکنان روستاها به کمتر از ۲۰ درصد می‌رسد.



احداث سه ماهه راه‌ها، پل‌ها و توسعه خدمات روستایی که البته با هزینه‌های مستقیم و نامستقیم بسیار بالا (در مواردی به ۴ برابر برآورد اولیه و به طور متوسط به ۲/۵ برابر آنچه مورد قبول کارشناسی بوده است) ساخته شده‌اند، نتوانسته‌اند بهره‌وری خاک را به طور کلی از حیث فنی بالا ببرند. بهره‌وری نیروی انسانی، به تبع مهاجرت تحصیل کرده‌ها از روستا و نبود تأمین شغلی و درآمدی، همچنان پایین است، گرچه سیر صعودی کندی هم داشته است.

استان‌های فارس، خراسان رضوی و خوزستان و گلستان و پس از آن سه استان اردبیل و آذربایجان شرقی و غربی و کردستان، بیشترین محصول گندم را عرضه می‌کنند. اما در تمام آنها به استثنای گلستان بازده متوسط زمین زیر ۲ تن در هکتار است. استان‌های گلستان و قزوین استثناء هستند.

کل بهره‌برداری زراعتی زیر کشت و آیش در سال ۱۳۸۲ برابر بود با:

| مساحت زیر کشت (میلیون هکتار) | بهره‌برداری (تعداد) |         |
|------------------------------|---------------------|---------|
| ۱۶/۲۰                        | ۳۶۳۸۰۰۰             | کل      |
| ۱۱/۶۵                        | ۲۶۴۰۰۰۰             | زیر کشت |
| ۴/۵۵                         | ۹۹۸۰۰۰              | آیش     |

اما از این رقم شمار بهره‌برداری‌های استفاده‌کننده از تراکتور ۲۴۲۰۰۰۰ (یعنی در حدود ۹۲ درصد) بود. با این وصف فقط ۲۹۳۰۰۰ بهره‌برداری (یعنی ۱۲ درصد) دارای تراکتور بودند و مابقی از تراکتورهای اجاره‌ای و پیمانی استفاده می‌کردند. بهره‌برداری‌های دارای تراکتور همان بهره‌برداری‌های بزرگ یا نسبتاً بزرگ به شمار می‌آیند. برآورد این است که در سال ۱۳۸۹ در حدود ۳۵۰ هزار تراکتور کمتر از ۱۵ سال عمر و نزدیک به ۱۰۰ هزار تراکتور بیش از ۱۵ سال عمر در کشاورزی کشور کاری کرده‌اند و این می‌شود ۸/۷ هکتار زمین به ازای هر تراکتور. توزیع ناعادلانه تراکتورها که متناسب با توزیع ناعادلانه مالکیت زمین‌های کشاورزی است، فرسودگی و بالا بودن عمر متوسط و پیدا شدن نوعی خرده‌بورژوازی تراکتور (و آب، که این البته با فساد و ویژه‌خواری نیز همراه است) چهره‌ی ناتوان مکانیزاسیون کشاورزی را نشان می‌دهد. این عامل در کنار کوچک بودن و خرد شدن زمین‌ها، بهره‌وری پایین نیروی انسانی و بالا رفتن نسبی سن تولیدکنندگان چهره‌ی فنی ویژه‌ای را ترسیم می‌کند که ناکارآمدی عمده کشاورزان نام دارد. آمار مربوط به تراکتور در این جا البته شاخص است. برای ماشین‌آلات سنگین و عاملی مثل کمباین، نه‌رکن، دروگر، ردیف‌کن و بسته‌بند نامتعادل تر و برای تیلر، خرمن کوب و دیسک متعادل‌تر است.

مشخصات عمومی کارگران کشاورزی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

کارگران شناسایی شده در شهرها در هر ۵ رده‌ی ناماهر، نیمه ماهر، ماهر، کارکنان ماشین‌آلات، دهقانان و خویش‌فرمایان) از درآمد و حقوق و مزایای بالاتری نسبت به هم‌رده‌های خود در روستاها برخوردارند. وضع بیمه‌ی اجتماعی آنان مناسب‌تر از کارکنان روستایی است به ویژه کارکنان و کارگران ماشین‌آلات موقعیتی مناسب‌تر و بالاتری از متوسط کارگران شهری دارند.

بیش از نیمی از کارگران شناسایی شده در روستاها، افغانی و مابقی ایرانی‌اند: این کارگران به ویژه افغانی‌ها، از فقیرترین ساکنان روستاها هستند. اکثر آنها دارای قرارداد موقت یا فصلی‌اند. در حال حاضر چیزی در حدود روزانه ۱۸ تا ۲۵ هزار تومان و به طور متوسط ۲۰ هزار تومان به آنان پرداخت می‌شود. روزهای کاری ایشان به طور متوسط ۲۰۰ روز است و بنابراین دریافتی متوسط روزانه ایشان نه ۲۰ هزار تومان که فقط حدود ۱۱ هزار تومان است و معمولاً عیدی و پاداشی نیز به ایشان تعلق نمی‌گیرد. بنابراین دریافتی ماهانه‌ی ایشان کمتر از حداقل دستمزد تعیین شده یعنی ۳۵۳۵۰۰ تومان (مساوی تومان) است. وضع بیمه و سایر امتیازهای محدود شغلی برای آنان محدودتر است. آنها صاحب خانه، مغازه، زمین، باغ و دام نیستند (شاید چند تابی دام کوچک و مرغ، اچيانا یک یا دو دام بزرگ داشته باشند، آن هم برای کارگران بالاتر از ۴۰ سال سن. کمبود درآمد این کارگران با کارهای فصلی و ساختمانی و متفرقه در این روستا - آن روستا و این شهر و آن شهر جبران می‌شود) شمار متوسط اعضای خانوار این کارگران ۳/۳ است، زیرا شمار زیادی از آنان جوان‌اند. سالمندها را برای این فعالیت استخدام نمی‌کنند. امید شمار زیادی از آنان خروج از روستا و مهاجرت به شهر به امید یافتن شغل است.

کارگران نیمه ماهر و ماهر و کارکنان بر روی ماشین‌آلات کشاورزی و چاه‌های عمیق و نیمه عمیق طبعاً وضع مساعدتری دارند. دستمزد آنان از کارگران هم در شهرها کمتر است و به حدود ۶۵ درصد آن می‌رسد که آن نیز به بالا بودن هزینه‌های زندگی شهری مربوط می‌شود. کارکنان ماهر و متخصص که در دام پزشکی و مراقبت‌های دامی و برای کشاورزی و فعالیت‌های تخصصی مشابه و مهندسی ماشین‌آلات کار می‌کنند، شمارشان در روستاها بسیار محدود است. آن‌ها معمولاً کارکنان گردش‌اند و حق الزحمه‌شان بالاتر از هم‌رده‌های شهری است.

کارگران نیمه‌ماهر و ماهر معمولاً در مرغ‌داری‌ها و دام‌داری‌های نیمه صنعتی و صنعتی یا در مزارع کشاورزی بزرگ و گلخانه‌ای کار می‌کنند. شرایط شغلی ایشان دشوارتر و ناپه‌داشته‌تر از هم‌رده‌های شهر و دستمزد و دریافتی‌شان معمولاً کمتر است؛ زیرا آنان بیشتر ساکن در روستا هستند و با دستمزدهای رقابتی آنجا کار می‌کنند.

به طور کلی سطح سواد و آگاهی‌های فردی کارگران کشاورزی بسیار پایین و چیزی هم ردیف کارگران ساختمانی است. دسترسی آنها به اطلاعات و آگاهی‌های اجتماعی محدود به رسانه‌های دولتی است. فرزندان آنان خیلی کمتر از سایر خانواده‌ها به رده‌های تحصیلی بالاتر دست می‌یابند و معمولاً کارگزاره‌هایی هستند که کارگر باقی می‌مانند و اگر شانس بیآورند به کارگران نیمه ماهر شهری تبدیل می‌شوند. وضع خانوادگی از حیث رفاه، بهداشت برخورداری فرهنگی، سفر، فراغت و آموزش کاملاً اسفبار است. آسیب‌پذیری جوانان در این خانواده‌ها به طور نسبی بالا است. ازدواج آنان و فرزندان‌شان، به ویژه افغانی‌ها، بسیار دشوار و نیازمند برقراری روابط اجتماعی خاص و پیچیده است.

آگاهی طبقاتی، مگر در مورد کارکنان بر روی ماشین‌آلات در واحدهای بزرگ و در همسایگی شهرها، آن هم به استثناء، بسیار پایین است. آنها چیزی به نام تشکل و ضرورت آن را نمی‌شناسند. پراکندگی بسیار زیاد در سرزمین پهناور یک مانع اساسی برای تشکل است. ضمن آن که ناهمگونی شغلی برای آنان که بر روی زمین، در کنار دامها و بر روی ماشین‌آلات و واحدهای خدماتی کار می‌کنند بر این مانع می‌افزاید.

به نظر می‌رسد شمار کارگران کشاورزی در روستاها (دستمزدبگیری که کار اغلبشان در فعالیت‌های کشاورزی در روستاهاست و صاحب زمین هم نیستند) برآورد شده است. رقم ۳۰۰ هزار نفر به ظاهر رقمی کمتر از واقعیت است. اما در توضیح بگوییم که:

یکم: کمبود نیروی کار تا حد زیادی توسط کارکنان فامیلی بدون مزد جبران می‌شود، که کارگران مزدبگیر نیستند.

دوم: بخشی از مالکان زمین‌های خرد و بیشتر دهقانان نیروی کار خود را مستقیماً در جریان تولید به کار می‌برند.

سوم: آنچه به عنوان کارگران ساده شهری مطرح می‌شود در واقع ساکنان شهرهای کوچک و نزدیک به فعالیت‌های کشاورزی‌اند.

چهارم: به این ارقام باید کارگران نیمه‌ماهر و کارگران ماشین‌آلات را نیز افزود که در واقع از حیث تخصصی نیمه‌ماهرند یا از نیمه‌ماهر هم پایین‌ترند.

و اما در مورد کارکنان فامیلی بدون مزد که شمارشان به ۴۴۵۰۰۰ نفر می‌رسد باید تحلیل ویژه‌ای را که دربردارنده حقوق اجتماعی زنان باشد باز کنیم. درست است که بخش قابل توجهی از اینان همسران دهقانان، و شریک تولید و زندگی ایشان‌اند اما کارشان هم ویژگی دارد و هم اثربخش است و باید در محاسبات مربوط به تولید، بخشی از ارزش افزوده به حساب آنان گذاشته شود. در غیاب ایشان تولید کشاورزی مجبور بود چیزی در حدود دو سوم این نیرو، یعنی در حدود ۲۷۰ هزار نفر را در روستاها و ۲۲ هزار نفر را در شهرها به استخدام درآورد. گرفتاری نیروی کار فامیلی بدون مزد، بجز فقر غالب در میان اکثریت ایشان، تبعیض جنسیتی و سنی (به زیان زنان، کودکان و نوجوانان) است.

آشنا کردن این بخش از نیروی کار به حقوق اجتماعی و ضرورت‌های اقتصادی زندگی‌شان و آگاه کردن آنان به مسایل عمده‌ی جامعه‌ی محلی و مسایل جهانی کار دشواری است. این کار از روشنفکران روستاها و شهرهای کوچک به ویژه از معلمان، محصلان سنین بالا، پرستاران، پزشکان، کارکنان خدماتی و لایه‌های آگاه‌تر کارگران صنعتی برمی‌آید. برای این کار تعارض با حوزه‌های فکری و دینی و باورمندی‌های معین می‌تواند نتایج وخیم داشته باشد. مثلاً فمینیست شهرنشین ایران با دستمایه‌های کاملاً ویژه خود، چه می‌تواند برای زنان کارگر، همسران کارگران کشاورزی یا زنان کارکن فامیلی بدون مزد تبلیغ کنند؟ آنها اولین اثرشان ایجاد بدنیتی در این زنان نسبت به اساس خانواده، اخلاق و باورهای دینی است.

نیروهای آگاهی‌بخش باید خود در سطح بالایی از آگاهی باشند و نسبت به چند موضوع معین، اما اساسی، عام و چند موضوع محیطی و مربوط به جوامع محلی مشابه و همسایه آن، در این تنوع جغرافیایی و شغلی گسترده حرف و راه‌حل‌های شدنی داشته باشند، نه راه‌حل‌های رادیکال‌گریزانه و نه راه‌حل‌های سطحی، آبکی و بی‌ثمر.

آنها چه کسانی‌اند و از کجا برنامه خود را بدست می‌آورند و با منطق و روح درونی آن آشنا می‌شوند؟ این نقطه شروع بحث‌های بعدی است.

## پیوست: برخی آمارها

- برآورد جمعیت ایران در سال ۱۳۸۹: ۷۵ میلیون نفر، ۵۱ درصد مرد و ۴۹ درصد زن

- نرخ رشد جمعیت از ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ در حدود ۱/۵۸ درصد

- جمعیت زیر ۱۴ سال ۲۵ درصد، جمعیت بالای ۷۰ سال ۳ درصد

- جمعیت ساکن در نقاط شهری ۷۰ درصد، جمعیت ساکن در نقاط روستایی و غیرساکن ۳۰ درصد

- میانگین افراد خانوار در نقاط شهری ۳/۸۹، در نقاط روستایی ۴/۳۶

- مهاجران وارد شده به کشور در ۱۰ سال گذشته ۱۷/۲ درصد (عمدتا در جستجوی کار به پیروی از خانوار)

- از جمعیت شهرها ۳۷ درصد متولد جای دیگر بوده‌اند، از جمعیت روستاها ۲۱ درصد متولد جای دیگر بوده‌اند. ۲/۳ درصد از ساکنان ایران تابعیت خارجی دارند.

- جمعیت ۱۰ سال و بیشتر کشور ۸۴ درصد از کل جمعیت است.

- جمعیت فعال یعنی جمعیت ۱۰ سال و بیشتر که یا شاغل یا در جستجوی کار بوده‌اند و شامل زنان خانه دار و محصلان نمی‌شود) معادل ۲۵/۴ میلیون نفر، شامل:

۴/۶۵ بیکار (که شامل در حدود ۰/۷۵ میلیون نفر زنان بیکار است که به عنوان خانه دار شمارش شده‌اند و شامل در حدود ۰/۵ نفر جوانان بیکار که محصل شمارش شده‌اند)

۲۰/۷۵ شاغل (شامل سربازان که درواقع نباید شاغل به حساب بیایند)

- نرخ بیکاری =

- نرخ بیکاری زنان (برآورد بدون محاسبه‌ی زنان خانه داری که اساسا خانه دار بوده‌اند) ۲۷-۲۴٪

- نرخ بیکاری جوانان (برآورد بدون محاسبه محصلان واقعی) در حدود ۲۲٪

- نرخ بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی در حدود ۲۱٪

## شاغلان برحسب نوع فعالیت

|   |                        |
|---|------------------------|
| کشاورزی و جنگلداری  | ۳/۸-۳/۶۰ میلیون نفر    |
| ماهگیری   | ۷۵-۸۰ هزار نفر         |
| معدن  | ۱۷۰-۱۵۰ هزار نفر       |
| صنعت ساخت   | در حدود ۳/۵ میلیون نفر |
| تأمین آب و برق و گاز  | ۲۴۰-۲۲۰ هزار نفر       |
| ساختمان   | ۲/۸-۲/۵ میلیون نفر     |
| خدمات عمده فروشی - خرده فروشی، تعمیرات انواع وسایل نقلیه، کالاها و لوازم منزل شخصی و کامپیوتر و الکتریکی و... | ۲/۹۵-۲/۸ میلیون نفر    |
| هتل و رستوران   | در حدود ۲۰۰ هزار نفر   |
| واسطه‌های مالی  | ۳۰۰-۲۶۵ هزار نفر       |
| کسب و کار، اجاره، و فعالیت‌های دیگر   | ۵۰۰-۴۵۰ هزار نفر       |
| اداره امور عمومی، رفاه و تأمین اجتماعی  | ۱/۸۵-۱/۷۵ میلیون نفر   |
| آموزش   | ۱/۴ میلیون نفر         |
| بهداشت و مددکاری اجتماعی  | ۵۴۰-۵۲۰ هزار نفر       |
| سایر فعالیت‌های خدمات عمومی   | ۴۰-۳۵ هزار نفر         |
| سایر  | در حدود ۴۰ هزار نفر    |
| نامعلوم   | ۵۰۰ هزار نفر           |

بر حسب وضع شغلی

| شاغلان زن            | شاغلان مرد  | شاغلان      |                 |
|----------------------|-------------|-------------|-----------------|
| ۲/۵ میلیون نفر       | ۱۸/۲۵       | ۲۰/۷۵       | کل              |
| ۱/۰۵ میلیون نفر      | ۳/۲۲        | ۴/۲۷        | دولتی           |
| ۱/۳-۱/۷ میلیون نفر   | ۱۳/۳-۱۳/۶   | ۱۵/۰        | خصوصی           |
| ۴۵۰-۵۵۰ میلیون نفر   | در حدود ۲۵۰ | ۷۰۰-۸۰۰     | بدون مزد فامیلی |
| در حدود ۲۰۰ هزار نفر | در حدود ۳۰۰ | در حدود ۵۰۰ | نامعلوم         |

بر حسب گروه‌های شغلی

|                      |                 |                      |  |
|----------------------|-----------------|----------------------|--|
| ۲/۵ میلیون نفر       | ۱۸/۲۵           | ۲۰/۷۵                | کل   |
| ۱۱۰ هزار نفر         | ۵۸۰             | در حدود ۷۰۰          | مدیران، عالی رتبه‌ها، سیاستمداران، قانونگذاران و ... |
| ۸۵۰-۸۲۰ هزار نفر     | ۱/۲۵ میلیون نفر | ۲/۰۷ میلیون نفر      | متخصصان  |
| در حدود ۲۰۰ هزار نفر | ۹۰۰ هزار نفر    | ۱/۱ میلیون نفر       | تکنیسین‌ها و دستیاران                                |
| ۲۲۰ هزار نفر         | ۷۳۰ هزار        | در حدود ۹۵۰ هزار نفر | کارکنان اداری و دفتری                                |

|   |            |                        |                  |
|---|------------|------------------------|------------------|
| کارکنان خدمات،<br>فروشنده‌گان، بازار...                     | ۲/۷        | ۲/۴۵ میلیون            | ۲۸۰-۲۲۰ هزار نفر |
| کشاورزی، جنگلداری،<br>ماهگیری                               | ۳/۳۵       | در حدود ۳ میلیون نفر   | در حدود ۳۵۰ هزار |
| صنعتگران و کارکنان شاغل<br>مربوط                            | ۴/۰ میلیون | در حدود ۳/۵ میلیون نفر | ۵۲۵-۵۰۰ هزار نفر |
| متصدیان ماشین آلات،<br>اپراتورها، مونتاژ کارها،<br>رانندگان | ۲/۴        | ۲/۳۷ میلیون نفر        | ۳۰ هزار          |
| کارگران ساده  | ۲/۶        | ۲/۴۵ میلیون            | ۱۵۰ هزار         |
| نامعلوم   | ۱/۲        | ۱/۰۸ میلیون            | ۱۲۵ هزار         |

کارکنان فامیلی بدون مزد (میلیون نفر)

| کارکنان فامیلی<br>بدون مزد | صنعتگران | کشاورز خودفرما | کارگر کشاورزی | تکنسین | ساده | بیکار    |     |
|----------------------------|----------|----------------|---------------|--------|------|----------|-----|
| ۶٪                         | ۴/۰      | ۲/۴            | ۰/۵           | ۱/۱    | ۲/۶  | ۴/۶۵     | جمع |
| ۲۵٪                        | ۳/۵      | ۲/۱            | ۰/۴۵          | ۰/۹۰   | ۲/۴۵ | ۳/۰      | مرد |
| ۳۵٪                        | ۰/۵      | ۰/۳            | ۰/۰۵          | ۰/۱    | ۰/۱۵ | ۱/۵-۱/۷۵ | زن  |

| متصدیان ماشین آلات، اپراتور، راننده | معلمان | کارکنان خدماتی عادی | کارکنان خدماتی صنعتی |     |
|-------------------------------------|--------|---------------------|----------------------|-----|
| ۲/۴                                 | ۱/۱    | ۱/۷۵                | ۰/۳                  | جمع |
| ۲/۳۷                                | ۰/۶۵   | ۱/۵۵                | ۰/۲۵                 | مرد |
| ۰/۰۳                                | ۰/۴۵   | ۰/۲۵                | ۰/۰۵                 | زن  |

|      |        |
|------|--------|
| ۲۱/۴ | جمع کل |
| ۱۷/۲ | مرد    |
| ۳/۸  | زن     |